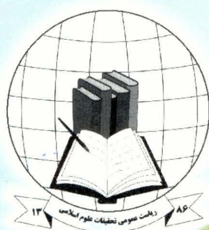
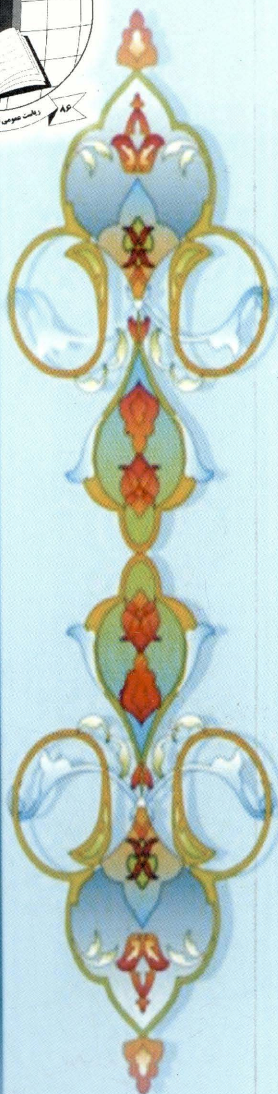
وزارت ارشـاد ، حج و اوقاف
ریاست تحقیقات علوم اسلامی
۱۵

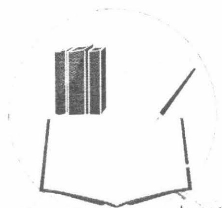


غازی نامور

ملا صاحب چکنور



مؤلف : میرا جان سیال مومند
ترجمه و تحشیه : فضل الرحمن (فاضل)



۸۶ ریاست عمومی تحقیقات علوم اسلامی ۱۳

۱۵

غازی نامور

ملا صاحب چکنور

مؤلف ومرتب: میراجان سیال مومند

ترجمه وتحشیه: فضل الرحمن (فاضل)

مشخصات کتاب:

نام کتاب: غازی نامور، ملاصاحب چکنور
مؤلف: میراجان سیال مومند
مترجم: فضل الرحمن فاضل
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ دوم
ناشر: ریاست نشرات
تایپ و صفحه آرایی: گلپانه فاضل
تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

افغانستان منحیث سرزمین که دانشمندان بزرگ و قهرمانان افتخار آفرین را در بطن خود پرورش داده، از جانبی سرزمین سلحشوران و مجاهدان بشمار می رود و از طرف دیگر همواره مورد توجه استعمارگران تاریخ بوده و میباشد.
یکی از قهرمانان این عرصه که جزء افتخارات ما محسوب میشود ملا صاحب چکنور می باشد که این شخصیت مجاهد، مبارز و روحانی در نبرد های آزادی خواهانه ملت افغان علیه استعمار انگلیس نیز نقش بسزای ایفا نموده است.
ملا صاحب چکنور بر علاوه حضور در میدان جهاد، از فراز منبر و محراب نیز احکام خدا و رسول گرامی اسلام را به سمع مردم میرساند، تلاشهای خستگی ناپذیر ملا صاحب چکنور در راه دفاع از ارزشهای دینی و نوامیس ملی باعث شد تا موصوف در زمره مجاهدان و دعوت گران مطرح کشور مورد توجه قلم بدستان و نویسندگان قرار گرفته و نام افتخار آفرین او ثبت اوراق زرین تاریخ گردد.
رساله غازی نامور ملا صاحب چکنور که توسط محترم میراجان سیال مومند تألیف و ترتیب گردیده بود توسط دانشمند عزیز کشور محترم استاد فضل الرحمن "فاضل" به زبان دری بر گردانیده شده و زیور چاپ یافته است. ریاست تحقیقات علوم اسلامی وزارت ارشاد، حج و اوقاف در ادامه پروسه انکشاف و توسعه فرهنگ والای اسلامی و غرض ارج گذاری از مجاهدت، دعوت و مبارزه ملا صاحب چکنور بچاپ مجدد این اثر تاریخی اقدام نموده است که درین راستا از هدایات خردمندانه پوهاند نعمت الله شهرانی وزیر ارشاد، حج و اوقاف نیز قدردانی نموده برای نویسنده، مترجم و سایر دست اندر کاران عرصه چاپ این اثر پاداش بی پایان را از بارگاه ایزد منان استدعا میدارد.

با احترام

خواجه کرامت الله صدیق
رئیس عمومی تحقیقات علوم اسلامی

فهرست

* * *

پیشگفتار

به نام خدا

«نومیالی غازی، چکنور ملا صاحب رحمة الله علیه» کتابی است، به وسیله شادروان استاد میرا جان سیال مومند، به زبان پشتو ،تالیف و ترتیب گردیده است که اینک من ترجمۀ فارسی آنرا به هموطنان عزیزم، تقدیم می‌دارم.

با نام ملا صاحب چکنور، حین مطالعه تاریخ افغانستان، به خصوص مطالعۀ دوران پر افتخار جهاد و مبارزه افغان‌ها با فرنگی‌های اشغالگر که در پهلوی مجاهدان و روحانیانی نظیر مولانا صاحب نجم الدین پیکار می‌کردند، کم و بیش آگاهی داشتم، امابه سان همه کسانی که از آن دوران پرافتخار، فاصله زمانی داشتند، معلوماتم، اندک بود. روزی در ایام ماموریت در جنرالقونسلی افغانستان در « بن » به هموطن عزیزی به نام آقای محمد بلال چکنوری برخوردم، از ایشان پرسیدم که شما با مولانا صاحب چکنور چه نسبتی دارید؟ موصوف گفتند : من نواسۀ آن مرحوم می‌شوم .پرسیدم فوتویی از مولانا صاحب دارید و یا نوشته‌ای پیرامون ایشان، در دسترس تان قرار دارد؟ ایشان از کتاب مرحوم سیال صاحب، یادآور شدند .من تقاضا کردم تا در صورت امکان ،یک نسخۀ آن را برایم فرستاده، امتنان بخشند .آقای بلال به زودی کتاب را برایم فرستادند که بدینوسیله از ایشان سپاسگزاری می‌نمایم.

آنچه که مرا واداشت تا این کتاب را به زبان فارسی ترجمه نمایم در قدم نخست ، زنده نگهداشتن نام آن غازیان و ناموران نبردهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانهٔ ملت کبیرافغان است که از همه اقشار و طبقات ملت در آن سهم داشت و نقش روحانیان و علما به خاطر تأثیر بر مردم، برجسته تر بود .از سوی دیگر با گذشت سال‌ها، از تاریخ جهاد استقلال، قهرمانان آن ،بویژه کسانی که از آنجمله سِمَت رسمی و دولتی ،نداشتند به فراموشی سپرده شده بودند وبایست از ایشان یادآوری صورت گیرد و در این اواخر، جز در شرق و جنوب کشور، در باقی حصص افغانستان عزیز، نام نامی مولانا صاحب چکنور، به نام ناآشنایی تبدیل شده است، بناء به خاطر آشنایی بیشتر با این نام نامی و همراهانش و به خاطر این که کتاب نگاشته شده در مورد ایشان،افغانستان شمولتر گردد و تعداد بیشتر هموطنان از آن بهره برداری نمایند آنرا از زبان پشتو به زبان فارسی ترجمه نمودم .

کاری که من در این ترجمه نموده ام،برعلاوهٔ دقت در انتقال مفاهیم از زبان پشتو به زبان فارسی ،نبشتن برخی حواشی بر کتاب بود . همچنان جسارت نمودم برخی از نبشته‌های پیشکسوتان تاریخ و فرهنگ افغانستان که در پیوست‌های این کتاب آمده است، مثل نبشته‌های شادروان داوی، استاد خلیلی، ،استاد الفت و استاد سید شمس الدین مجروح که از طرف نویسنده‌گان شان عنوانی انتخاب نشده بود، از میان متن عنوان انتخاب نمودم بر علاوه به خاطر آشنایی بیشتر خواننده‌گان با مؤلف و آن شخصیت‌های نامور ادب و فرهنگ افغانستان، مختصر زندگینامه‌های شان را در بخش آخر کتاب افزودم. اشعار و سروده‌های را که در اصل کتاب بود، همه را در همان متن اصلی آن یعنی زبان پشتو، ضمیمه کتاب ساختم و فهرست اعلام و

اماکن را هم ترتیب کردم.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم، تا از دوست ارجمندم استاد محمد زرین انځور که این رساله را بازنگری می‌نمایند و متن ترجمه را با متن اصلی انطباق می‌دهند، قبلاً سپاسگزاری نمایم.

در پایان سزاوار است، سپاس بی‌پایان و ممنونیت خویش را به برادر ارجمندم - دوست دوران مدرسه و پوهنتون - قاضی صاحب عبد المعبود که با ایشان آشنایی ۳۵ ساله دارم، تقدیم نمایم، زیرا موصوف با همت عالی وبلندی که دارد، آماده گی خویش راجهت چاپ کتاب ابراز داشتند و این کتاب به یمن همت او، اقبال نشر می یابد.

کریم بزرگ کار ساز همه باد!

فضل الرحمن فاضل

۱۵ سنبله ۱۳۸۵ خورشیدی 6 September 2006

جمهوری آلمان فدرال - شهر بن

مقدمه یی بر

«غازی نامور، ملا صاحب چکنور»

چیزی کم ده سال قبل، هنگامیکه یادداشت‌های چاپ ناشدهٔ شادروان میرا جان سیال مومند را در باره ملا صاحب چکنور (رح) برای چاپ آماده می‌کردم ،خوشحال بودم که افتخار آماده کردن یکی از آثاری را دارم که در حدود سی و چهار سال انتظار، چاپ را می‌کشید.با چاپ اثر یادشده، به یک گوشهٔ تاریخ معاصر افغانستان روشنی لازم انداخته شد و این کار مایهٔ مسرت من بود .

بعد از نه سال از اولین چاپ این اثر به زبان پشتو، اینک دوست فرهیخته و دانشمندم شاغلی فضل الرحمن فاضل، اقدام به یک کارخجسته نموده است وی «نومیالی غازی، چکنور ملا صاحب » را به زبان دری ترجمه نموده، بدینسان وی نیز در روشنایی گوشه‌یی از تاریخ معاصر افغانستان سهم گرفته است.

به نظرم کار شاغلی فاضل را از چند جهت می‌توان مورد ستایش قرار داد. وی به خاطری هم کار مبارکی را به اتمام رسانده است که ساحهٔ استفاده چنین آثار وسیعتر خواهد شد و آن عدهٔ از علاقمندان تاریخ کشور عزیز ما را نیر احتوا خواهد نمود که دسترسی به چاپ نخست آن، به زبان پشتو را نداشته اند و یا از آن به صورت دقیقی استفاده نمی‌توانند.باید یادآور شد که ترجمهٔ این اثر، شیوا و قابل

استفاده برای همگان است.

در ترجمهٔ دری این کتاب برای بخشهایی از آن که به شکل نامه و یا «تقریظ» به قلم یک عده از ناموران سیاست و فرهنگ افغانستان تحریر گردیده است، برای همهٔ آن نوشته‌ها، عناوین فرعی و جالبی از متن اصل نوشته انتخاب نموده است که کار نیکویی به شمار می‌رود.

اینک بازهم مایهٔ خرسندی من است که ترجمهٔ این اثر را به زبان دری می‌بینم. به مترجم آن شاغلی فاضل شادباش باید گفت و آرزو دارم، هرچه زودتر به زیور چاپ آراسته گردد.

م. زرین انځور
آلمان - شهر کلن
۱۸ سنبله ۱۳۸۵ هجری خورشیدی

سر آغاز

ملا صاحب چکنور، از جمله آن شخصیت‌های روحانی ایست که در نبردهای آزادی، نقش عالی ایفا کرده است.او از یکسو از راه منبر مسجد و وعظ، احکام خدا و پیامبر او حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را به مردم خود رسانده است و از سوی دیگر در برابر انگریزان یورشگر و استعمارگر نیز در امر جهاد مسلحانه در تشویق، سازماندهی و انسجام مردم خود، تلاش‌های خستگی ناپذیری انجام داده است.

موصوف همچو دانشمند نامور دینی و شخصیت روحانی ملا نجم الدین آخونزاده (ملاصاحب هده) هم از راه وعظ و نصیحت، برای اصلاح و رهنمایی جامعه، تلاش به خرج داده است و هم به سان همین رهنما و مرشد خویش، در نبردهای آزادی وطن ،نقش آموزگاری جهادگران را بر دوش داشته است.

در تاریخ معاصر افغانستان، بویژه در نبردهای آزادیخواهانهٔ افغان‌ها در برابر یورشگران و مهاجمان انگریزی، آن نام‌ها ،به هیچ وجه، قابل فراموشی نیست.

حتی درسال ۱۹۱۹ میلادی پس از حصول استقلال سیاسی افغانستان همین ملا صاحب چکنور در آن طرف خط، با پشتون‌ها در نبردهای ضد انگلیسی، در راه مبارزهٔ ملی و اسلامی آزادی خواهانه مردم خویش، نقش کاملی داشته است.طوری که از یک سند رسمی

برملا می‌گردد، با وجود این که انگلیس‌ها به حکومت‌های پسین، تعهد سپرده بودند و به این تعهد خود ادامه می‌دادند که بایست آنها در بقیه مستعمرات آن طرف خط، دست اندازی ننمایند و نه آنان را به جنگ‌های آزادیبخش تشویق نمایند و نه هم در نبردها، با ایشان همکاری نمایند. با وجود آن ملا صاحب چکنور و شماری از روحانیان و شخصیت‌های مبارز،در مناطق قبایلی پشتون‌ها ، نه تنها در جهاد ضدانگریزی سهم گرفتند، بلکه باوجود تهدید حکومت‌ها، رهنمایی جهادی نیز می‌نمودند.(۱)

تاکنون آنچه در تاریخ افغانستان، هر چه نگاشته شده است، طور ضمنی از آن روحانیان و شخصیت‌های مبارز و قهرمانان راستین استقلال، طور مختصر یادآوری شده است،اما آنچه لازم است، سوگمندانه تاکنون در مورد غازیان نامدار نبرد آزادی و به صورت خاص در مورد ملا صاحب چکنور، پژوهش جامعی صورت نگرفته است. در این پژوهش‌های همه گیر از یک طرف بایست حق آن مجاهدان و غازیان حقدار، ادا گردد و از طرف دیگر، گوشه‌های ناپیدا و تاریک تاریخ وطن، روشن شود.

در این سلسله، استاد ارجمند پوهاند صدیق الله رشتین، در اثر

---

۱ - در یک سند رسمی از حکومتی‌جلال آباد که به امضا و مهر حاکم اعلا صادر شده است و در بخش پیوست‌های این کتاب آمده است.گفته می‌شود که ملا صاحب چکنور در پاسخ نامه‌های پی در پی رسمی آن‌ها نگاشته بود که : من تابع شریعت هستم نه از شخص، جهاد در برابر مهاجمان انگریزی فرض است و حتی به زبان فارسی برای شان نگاشته بود که :

ملک خدا تنگ نیست پای فقیر لنگ نیست

ماندگار خویش «نومیالی پوهان او غازیان» (دانشمندان و غازیان نامدار) در مورد ملا صاحب چکنور، به تفصیل صحبت کرده است. شادروان میرا جان سیال، سال‌ها قبل این نیازمندی را احساس نموده و در مورد شماری از شخصیت‌های نامدار علمی، روحانی و تاریخی درسلسله معرفی ایشان ، نگاشتن کتابی در مورد ملا صاحب چکنور را بر عهده گرفته بود.[1] روانشاد سیال این اثر خود را ۳۳ سال قبل (جوزای ۱۳۴۳ هجری خورشیدی) در شهر جلال آباد و به شکل نخستین آن، تکمیل کرده بود، اینک این اثر، در حالی به زیور چاپ آراسته می‌گردد که نویسنده و مرتب آن هشت سال قبل از امروز،از این دنیای فانی، چشم دوخته است.

اینک اکنون به اثر توجه فرزند رشید ملا صاحب چکنور، سناتور صاحب غلام نبی چکنوری، سال‌ها بعد، این اثر به نشر می‌رسد، اینجانب به اساس خواهش سناتور صاحب چکنوری، بعد از بازنگری آن را آماده چاپ ساختم و این پیشگفتار خویش را بر آن ضمیمه می‌نمایم، لازم می‌دانم پیرامون بخش‌های گوناگون این کتاب، توضیحاتی را ارائه نمایم. زیرا خواننده‌گان گرامی حین مطالعه کتاب،

---

۱ - دیده شود « نومیالی پوهان او غازیان » اثر پوهاند صدیق الله رشتین، چاپ یونیورستی بک ایجنسی، پشاور ۱۹۸۸ م صفحات ۸۶ - ۹۲

آنچه در اثر یادشده آمده است با معلومات مندرج در این کتاب،همخوانی دارد،البته با اختصار.در آن اثر هم تاریخ تولد ملاصاحب چکنور، در حدود سال‌های ۱۲۶۰ هجری قمری ذکر شده است.

روانشاد استاد بینوا هم، در جلد دوم کتاب « اوسنی لیکوال »، سیال مومند را به گونه خوبی معرفی داشته است و شماری آثار منظوم و منثور چاپ شده و ناچاپ او راتذکر داده است. انځور

در ترتیب و تنظیم برخی حصص آن، شاید بدون این یاد آوری و توضیحات ، با دشواری روبرو گردند.

در آغاز این کتاب سپاس و تقدیر محترم سناتور غلام نبی چکنوری، درج شده است که در آن از تلاش‌های مرحوم سیال مومند تقدیر شده است و آغاز این حرف‌ها به ۲۳ برج جوزای ۱۳۴۳ خورشیدی بر می‌گردد.

پس از آن، پیشگفتار روانشاد سیال مومند، تحت عنوان حرف نخست، آمده است که در مورد نیاز و ارزش نگاشتن این کتاب حرف‌هایی دارد. سپس متن اصلی کتاب آغاز می‌یابد که زندگینانه ملا صاحب چکنور است .

روانشاد سیال مومند، این زندگینامه را استوار بر منابع و سرچشمه‌های همان وقت، یعنی بر مبنای روایت‌های اشخاص گوناگون، و تشریحات حالات و چشمدیدهای خود، بنا نموده است و از دیدگاه من، در جای خود ارزشمنداست .

حینی که این کتاب آماده چاپ می‌گردید ،در روش نگارش همه بخش‌های آن، تغییراتی آورده شده است و همچنان عناوین کوچک زندگینامه یا حذف گردیده و یا کوتاه شده است.(۱)

---

۱ - هدف دوست گرامی من، آقای زرین انځور از تغییر روش نگارش شاید این باشد که زبان پشتو به سان هر زبان دیگر، در راه تکامل گام برداشته است و تغییراتی که در آن آمده است، شاید یکی از آنها جدا نویسی کلمات و واژه‌ها باشد که خواندن متن را آسان می‌سازد.

در اینجا بیجا نیست اگر من به صفت یکی از خواننده‌گان همیشگی آثار زبان پشتو.یادآور شوم که آن سهولتی را که من در خواندن آثار، آفریده‌ها و

←

بقیهٔ پاورقی

سروده‌های استادان پیشکسوت زبان پشتو، امثال استاد الفت، شهید مولانا سیلاب صافی، استاد بینوا، روانشاد علامه حبیبی و از نویسندگان همعصر خودم استاد محمد زمان مزمل، آقایان فروغگر ،انځور ،شهرت ننگیال، عصمت قانع و بشارت می‌یابم، در برخی نوشته‌های دیگر، آن لذت را نمی‌یابم، بلکه گاهی با دشواری مواجه می‌شوم و برخی کلمات را مشاهده می‌کنم که به گونه غیر طبیعی وارد جمله شده است و اگر شکل مشهور آن نگاشته شود، لذتبخشتر است .

حتی در همین سال روان میلادی خواستم نبشتهٔ ارزشمند زبانشناس مشهور کشور، استاد مجاور احمد زیار را که در باره جعلی بودن و استعمال لفظ دری در چهل و چند سال اخیر نگاشته بودند، جهت استفادهٔ بیشتر به زبان فارسی ترجمه نمایم، با دشواری وصف ناپذیری مواجه شدم که مدد خواستن از دوستان ادیب پشتونم هم در این مورد، به این معنی بود که آن مقاله را عوض من، ایشان ترجمه نمایند. این همان مشکلی است که برادران عزیز پشتون هم با آن روبرو اند ،اگر چنین نمی‌بود ،آقایان توریال،ترنگ، پتیال و محمد یار از طرف مجله «ښکلا» در صفحهٔ اختصاصی مصاحبه‌ها یعنی «د ښکلا په میلمستون کی» که بااستاد زیار ، مصاحبه جالب، خواندنی و طویلی را انجام داده‌اند، به نماینده‌گی از خوانندگان خویش با طرح این پرسش ترجمانی نمی‌کردند که : « ستاسو په نثر د لوستونکو سر، ژر نه خلاصیږی (په بخښنی سره).استاد زیار در مصاحبه یادشده ادعایی را عمومیت بخشیده و به گونهٔ عام یادآور شده فرموده اند:

« که پارسیوان زموږ سره منفی سیالی کوی، مونږ ورسره رغنده کوو». استاد زیار در همین مصاحبه در جای دیگری فرموده‌اند که : « د دی لپاره چی په خپله سیمه او هیواد کی مو له پارسی سره سیالی کړی وی ،نوما دیر ځوانان دی ته را وهڅول چی پښتو شعر له قافیو را وباسی....» به هرترتیب این مصاحبه، نهایت جالب است و خواندنی و می‌سزد که برای استفاده همگان، به شکل رسالهٔ جداگانه، از طرف مجله «ښکلا» به چاپ برسد..

دشوار نویسی در زبان پشتو ،دردی است که برخی نویسنده‌گان مشهور روی آن انگشت گذاشته اند .

استاد هیواد مل در مقدمهٔ کتاب «د زړی ادی کیسی» پیرامون سبک آقای میرزا علم

بقیهٔ پاورقی

حمیدی می‌نگارد: « ویژه‌گی عمدهٔ کتاب هاب چاپ شدهٔ آقای حمیدی این است که با ذوق خواننده‌گان عام همسانی دارد. در محیط فرهنگی ما، مشکل عمده این است که ما مطابق ذوق عامه، کتاب‌ها را آماده نمی‌سازیم شمار زیاد آثار پشتو، مورد دلچسپی یک قشر خاص است، به خواننده‌گان دیگر کمتر توجه صورت می‌گیرد و به خاطر همین بیتوجهی در میان عوام و پشتون‌های که سواد اندکی دارند، کتابخوانی ، انکشاف نمی‌کند و از همین گروه افراد نیم ذوقی که در زبان خویش، کتاب مطابق ذوق خویش را نمی‌یابند، بناء به خواندن کتاب‌های زبان دیگر رو می‌آورند...»

از همین رو استاد زرین انځور، در توصیف شیوهٔ نگارش استاد حمیدی می‌نویسد: «نثر روانشاد حمیدی، روان، ساده و شیرین است، هیچ نوع پیچیده‌گی در آن به نظر نمی‌آید...» د حمیدی یاد صفحه ۱۹

حرف به درازا کشید و رشتهٔ سخن از نزدم گسیخت من می‌خواستم در بالا طوری که یادآور شدم، توضیح بدهم که اگر شکل مشهور کلمات، نگاشته شود ، لذتبخشتر است ،از ذکر امثله بیشتر به خاطر اینکه حرف به درازا نینجامد، احتراز می‌نمایم و صرف به چند نمونهٔ مشهور اکتفا می‌کنم که ضرر آن از ریشه‌یابی واژه‌های مشترک میان پشتو و فارسی، مایه می‌گیرد که معمولاً هردو زبان، از زبان عربی وام گرفته‌اند و این امر برای نسل‌های آینده و نوجوانان خطرناک است. مثلاً واژه‌های مشهور حیران، فساد، معنی و معلوم را بالترتیب، پسات، اریان، مانا و مالوم نگاشتن، نوجوانان را از درک مشتقات آن واژه‌ها، محروم می‌کند و خطر آن برای نسلی که در بیرون حوزهٔ فرهنگی زبان پشتو و فارسی زیست می‌نماید، بیشتر است .

روی همین ملحوظ به هیچ وجه تغییر نام شاعر بزرگ مرد قلم و شمشیر خوشحال بابا را به خوشال بابا که در نبشته‌های چند سال اخیر رواج یافته است ،نمی‌پسندم و به این باورم که خوشحال بابا هم که در تمام عمر خوشحال را خوشحال نگاشته است و روانش از واژهٔ خوشال، خوشحال نمی‌گردد، بلکه پریشان می‌شود!. ف - فاضل

زمانی که ترجمهٔ این رساله را جهت بازنگری به استاد زرین انځور بوسیله پُست فرستادم ،موصوف آن را با دقت و در وقت کم مطالعه نموده و در سیمینار سه صد و سی و پنجمین سالگرد پیروزی افغان‌ها در خیبر و یاد سردار

بقیهٔ پاورقی

نامدار غازی ایمل خان مومند، رساله رابرایم مسترد نمود و در مورد «خوشحال» و «خوشال» که در پاورقی بالا به آن اشارتی داشتم، شماره حمل و ثور سال ۱۳۸۵ خورشیدی ،مجلهٔ «الفت» را برایم هدیه نمود و توصیه کرد تا نبشتهٔ علامه استاد رشاد را، در مورد خوشحال و خوشال مطالعه نمایم.

«خوشحال که خوشال ؟» عنوان مقاله ایست که شادروان علامه استاد رشاد، در مورد ریشه‌های برخی کلمات نگاشته است و به زمان وامگیری شماری از لغات هم اشاره کرده است از جمله XALAT زبان روسی را،با ارائهٔ دلایل مقنع ،ثابت نموده است که از«خلعت» عربی اخذ شده است.

استاد بعد از ذکر و شرح چند واژهٔ دیگر نگاشته اند: در زبان پشتو هم واژه‌های وجود دارد که ریشه و مآخذ آن، قابل تأمل و اندیشه است . و چند سطر بعد می‌افزاید: به نظر من از جمله همچو و اژه‌ها، مثال دیگر خوشال است که اکثر نویسنده‌گان آن را به معنای خرسند فارسی می‌گیرند که از واژه«خوش» و «حال» عربی تشکیل شده است و گمان می‌برند آن کلمه از فارسی به پشتو آمده است. اما این کلمه برای من کلمه مرکب فارسی + عربی معلوم نمی‌شود و یک کلمهٔ بسیار بسیط سنسکریتی به نظر می‌آید .استاد از واژهٔ «کوشاله» در قاموس منظوم و با اعتبار «اماره کوشا» به زبان سنسکرتی یادآور می‌شود که در سدهٔ هفتم میلادی نگاشته شده است و به معنای فرخنده، جور ،ماهر و زیرک آمده است.

برداشت من با خواندن نبشتهٔ علامه استاد رشاد، این بود که استاد در مورد این که خوشحال همان کوشاله سنسکریتی می‌باشد ، به ضرس قاطع حکم نکرده‌اند . زیرا نوشته اند «..خو ما ته دا کلمه له «فارسی جمع عربی» څخه مرکبه نه ښکاري، او یوه بسیطه سنسکریتي کلمه په نظر راځي..»

با وجود احترام فراوان به علامه استاد رشاد که دایرة المعارف زنده‌ای بودند و من به علم و دانش دریا مانند او، به مثابهٔ یک دانشمند وطن می‌بالم و برخی مقالات و نبشته‌های شان را خوانده‌ام و از خوان گستردهٔ خرد و دانایی او بهره برده ام .بر علاوه توصیف علم و دانایی او را از دوست ارجمندم پوهنوال داکتر عبد الخالق رشید که از ارادتمندان و شاگردان رشید آن علامهٔ بزرگ اند،بسیار شنیده‌ام .اما باور شخصی من این است که افغان‌ها از واژهٔ «خوشحال» نسبت به «کوشاله» سنسکریتی احساس خودی می‌نمایند و

بقیهٔ پاورقی

شاید نزدیک به یقین حتی شهباز خان نام فرزندش را خوشحال می‌نهاد به همین خوشحال مرکب فارسی و عربی نظرداشته است و افزون بر آن تاثیرش بر روح و روان افغان‌ها از مفهوم سنسکریتی آن ،بیشتر است.

قسمت چنین بوده است که این پاورقی برخلاف معمول طولانی‌تر شود و خوانندهگان عزیز، عذر مرا بپذیرند.

برای تاثیر روانی کلمات و روشنی بیشتر پیرامون موضوع ،از ارائهٔ مثال‌ها استمداد می‌جویم. در روستاهای افغانستان، اگر به مخاطب بگویی که «قسم به خدا» یا « په خدای باور وکه» یا اینکه بگویی «قسم به الله» یا « په الله باور وکه» به جانب مقابل سوگندهای اول الذکر، در گوشش آشناتر است و شاید در مقارنه با سوگند اولی، دومی را آن قدر جدی نگیرد، با وجودی که لفظ «الله» اسم جلاله است .

اگرمن از خودبگویم و مسأله را شخصی‌ترنمایم، این مثال را ذکر می‌کنم که دختران و پسرانم، مرا در خانه «پلارجان» می‌گویند و ۱۸ سال است که این خطاب پرده‌های گوش مرا نوازش می‌دهد.من شخصاً هیچ راضی نیستم تا فرزندانم مراعوض «پلار جان» «پدر جان» بگویند و لذتی را که در واژهٔ پلار جان می‌بینم هرگز در واژهٔ جانشین آن نمی‌یابم.

واژهٔ «خوشحال» هم، نزد من همین موقف را دارا است.

هرگاه از مسأله عاطفی و روانی آن بگذریم ،بایست بیندیشیم که خوشحال خان خټک، مشهورترین شاعر یعنی اشعر الشعرای زبان پشتواست، در گذشته‌ها در همه کتاب‌ها خوشحال خان، نوشته شده است .دور نمی‌روم همین حالا پیش رویم کتاب مشهور «صرف و نحو د ژبی د پښتو» یا Grammar of the PUKHTO,PUSHTO OR Language of the Afghans قرار دارد که آن را میجر راورتی H .G .Raverty در مارچ ۱۸۵۵ میلادی، یعنی یک و نیم قرن قبل نگاشته است و مرجع مهمی است برای همه مستشرقان و دانشمندان خارجی که در مورد زبان پشتو ،در طول مدت یک و نیم قرن پژوهش و تحقیق نموده اند،آن‌ها در سراسر کتاب با خوشحالخان Khushhal Khanبرخورده اند،آن‌ها در این کتاب خوانده‌اند که:

د خوشحال په دود به ستا په در پراته وی
چه په ښوېی ستا د زلفو زولانی کړ

بقیهٔ پاورقی

Like unto Khushhal,at thy door fallen,there will be others Who have made thy tresses fetters on their feet.

بناء پژوهشگران خارجی که سال‌ها با Khushhal آشنایی داشتند و ماآن را خود Khushalبنویسیم در حقیقت بر پیشینهٔ تاریخی نام شاعر بزرگ و ناموری ضربه زده ایم. در اینجا می‌سزد از پیام نبشتهٔ یک دانشمند ایرانی به نام پروفیسور احسان یار شاطر نگاشته شده است، یادآوری نمایم، این نبشته، توسط هموطن دانشمند آقای سپارتک به فارسی ترجمه شده است و در اکثر سایت‌های انترنیتی افغان‌ها به نشر رسیده است ،پروفیسور شاطر در آن نبشته، از جهانیان تقاضا نموده است «کشور مارا فارس بگویید و زبان مارا فارسی نگویید.» هدف پروفیسور شاطر این است که ایران نام جدیدی در جغرافیای سیاسی جهان است ،و فارس Persia سابقهٔ تاریخی دارد و زبان فارسی هم در جهان غرب Persian خوانده می‌شود، که در رسانه‌ها راه یافته است و حتی در کمپیوتر هم در بخش گزینهٔ زبان‌ها، Farsiنوشته می‌شود ،نه . Persian

برای جلوگیری از طوالت کلام و اینکه همه پشتون‌هاخوشال نمی‌نویسند در این روزها کتاب ارزشمند « د مشرق په آسمان کی د مغرب ستوری» اثر روانشاد دکتور حبیب الله تږی را با مقدمه ۲۴ صفحه‌ای سر محقق زلمی هیواد مل که به همت د افغانستان د کلتوری ودی ټولنه،به چاپ رسیده است،به دست آوردم. خوشبختانه در سراسر کتاب همه جا خوشحال خان، نگاشته شده است، زیبایی دیگر کتاب این است که نثر آن هم بسیار شیوا می‌باشد، نه دشوار .

این حرف‌ها را من از ژرفای دل و اخلاص بر روی صفحهٔ کاغذ می‌ریزم. برای من در مورد خوشحال ، به معنای خرسند، حرف‌های خود آن شاعر بزرگ ،مرد قلم و شمشیر، حجت است .بناء به عنوان حسن ختام این پاورقی طویل، از خوشحال خان ختک یاری می‌جویم، او می‌فرماید :

۱ - د خوشحال د خوشحالی وخت هم دا دی
چه رباب سریند جوړه سره غریږی .
۲ - هم په دا لیده خوشحال وی نه کا، بله تمنا
۳ - غم می هیڅ نشته خوشحال یم که خپل بخت راسره سم دی
۴ - زه خوشحال چه آ شنا و وینم خوشحال شم

←

در بخش دوم کتاب در مورد ملا صاحب چکنور، از شماری از نویسنده گان و شاعران نامور وطن، توضیحاتی کوتاه و نبشته‌هایی آمده است که در این سلسله، نگاشته‌ها و توضیحات شادروان استاد عبدالهادی داوی، شادروان استاد گل پاچاالفت، روانشاد استاد خلیل الله خلیلی، روانشاد استاد حمزه شینواری ،استاد محترم پوهاند صدیق الله رشتین، محترم سید شمس الدین مجروح و روانشاد استاد قیام الدین خادم، قابل یادآوری است.

حالا که پس از سال‌ها، این کتاب چاپ و نشر می‌گردد ، شمار زیادی از آن نویسنده گان هم از این دنیا چشم پوشیده‌اند (خداوند بهشت نصیب شان کناد !) به نظر من، این نبشته‌ها، نه تنها بر ارزش این کتاب می‌افزاید بلکه بر ساحاتی از زندگی ملا صاحب چکنور، نیز پرتو می‌افگند و در حقیقت این نبشته‌ها هم، امروز برای ما ارزش

لکه گل چه تازه شوی په اوبه وی
۵ - که ما غوندی نور هم وی په دا کار به دیر خوشحال وم
چه ما غوندی ځوک نشته، ځکه پروت را باندی غم دی
۶ - که همه خلق یی سر شی په غندنه
بیچاره خوشحال په خپل هنر خوشحال دی
۷ - ورځ هغه ښه ده چه ته په کی خوشحال شی
که شنبه که سه شنبه که آدینه
۸ - تل مو زړه په دا خوشحال دی + چه خپل زړه سره پیوست یو
۹ - لا د مهر ویل پریږده په کنځلو د خوشحال یم
۱۰ - که شیرین آشنا، وفا در سره نه کا
په جفا یی هم خوشحال اوسه، خوشحاله
خوشحال خان خټک، در یکی از سروده‌های فارسی خویش می‌گوید:
آمدم خوشحال و خوشحالم هنوز + بخت بامن مرحبا اهلا کند
ف - فاضل

ادبی و تاریخی دارد.

در مورد این نبشته‌ها و توضیحات بایست یادآور شوم که به استثنای نبشته روانشاد استاد خلیل الله خلیلی، بقیه همه نبشته‌ها در آغازین مراحل تدوین و ترتیب این کتاب نگاشته شده است و تنها نبشته استاد خلیلی، در برج جدی ۱۳۶۱ خورشیدی، صورت گرفته است و آن زمانی بود که روس‌های مهاجم بر افغانستان عزیز، یورش نموده بودند و در پایان نبشتهٔ استاد خلیلی، به یورش ارتش سرخ اشاره رفته است که البته خوانندهگان ارجمند، در سلسله این توضیحات، زمان نگارش نبشتهٔ استاد خلیلی و استادان دیگر، حتماً توجه می‌فرمایند.

در بخش سوم کتاب یادآوری، مراثی و ستایش‌های برخی شاعران در مورد ملا صاحب چکنور است که برخی از جمله در آن وقت به شاعران نامدار معاصر ارتباط می‌گیرد و برخی هم نظم‌های شاعران مردمی و محلی آن زمان است. بخش منظوم هم بر بخش‌های تاریک رویدادهای تاریخی آن زمان، روشنی می‌اندازد و درج آن در این کتاب، ارزشمند است.

در پایان کتاب، پیوست‌هاآمده است که از دو بخش تشکیل شده است: یک بخش آن، فرمان‌های شاهی و اسناد رسمی ایست که به ملا صاحب چکنور و برخی حالات تاریخی آن زمان ارتباط می‌گیرد.

این بخش از نگاه تاریخی بسیار ارزشمند است، به ویژه فرمان‌های اعلیحضرت غازی امان الله خان و اعلیحضرت شهید محمد نادر خان و اسناد رسمی و حکومتی دیگر.

در بخش دوم پیوست‌ها،زندگینامهٔ فرزند معزز ملا صاحب چکنوری، سناتور غلام نبی چکنوری، به قلم خودش آمده است که

روانشاد سیال در آخرین ایام زندگی خویش، نگارش آن را، از موصوف، تقاضا نموده بود.

ملا صاحب چکنور، از جمله آن ناموران تاریخ افغانستان است که مقام عالی روحانی دارد و زیارتش حالا هم مرجع خاص و عام می‌باشد و از چهره‌های فراموش ناشدنی در تاریخ جهاد و غزا بر ضد یورشگران و مهاجمان است. خداوند به روانشاد سیال صاحب اجرهای بزرگ نصیب کناد که به خاطر نگاشتن در باب این مجاهد نامدار لحظاتی از زنده گی خویش را وقف نموده است.

همچنان آرزومندم بعد از چاپ این اثر ارزشمند، در مورد ملا صاحب چکنور، اثر قلمی روانشاد مولوی محمد عمر بلبل افغان را که در آن سروده‌های شاعران زیادی را در مورد ملا صاحب چکنور، گرد آورده است و یک نسخهٔ خطی آن در کتابخانه «پشتو ټولنه» در کابل محفوظ بود و از آن نسخه، نویسنده توانا و پژوهشگر، آقای سرمحقق عبد الله خدمتگار بختانی در مجموعه « تور بریښ» هم استفاده نموده و از نسخهٔ خطی مولوی محمد عمر بلبل افغان هم یادآوری شده است.

آرزومندم آن نسخهٔ قلمی، از امواج شعله‌های آتش بر کابل و یورش‌های تفنگداران، محفوظ مانده باشد و کدام عضو گرامی پشتو ټولنه یا کدام نویسندهٔ گرامی ساکن کابل، برای آماده ساختن نسخهٔ اشاره شده، جهت چاپ، کمر همت بندد.

با محبت و احترام

زرین انځور

جرمنی ـ شهر کلن

۲ اسد ۱۳۷۶ خورشیدی ۲۴ جولای ۱۹۹۷ میلادی

سپاس و تقدیر

اینجانب،کار نویسنده قدرمند و دانشمندالحاج سیال صاحب راکه پیرامون زندگی ملا صاحب چکنور، نگاشته است، از قلب سراسر اخلاص سپاسگزاری می‌نمایم و از این کار نیک شان، ستایش به عمل می‌آورم.

سیال صاحب در خانواده‌ای به دنیا آمده‌اند و بزرگ شده اند که تاریخ درخشان جهادی دارد ،سه تن از کاکاهای سیال صاحب، ملک محمد روز، ملک خان جان و ملک عمر خان در غزاهای جداگانه در برابر انگریزان به شهادت رسیده‌اند. از همینرو سیال صاحب به مثابه شخصیت حقداری به سلسله تکمیل کردن حق، سهم قلمی خود را ایفا نمودند، بناء آنچه موصوف پیرامون کارنامه‌های جناب ملا صاحب چکنور و همچنان شخصیت‌های نامدار دیگر نگاشته‌اند تهداب کار اجتماعی‌ای راپی‌ریزی نموده و در کار و عمل ایشان بهرهٔ همه هموطنان مضمر است، نه این که آن به امور فردی و خانواده گی منحصر باشد.بنابر آنچه گفته آمد، این وجود مبارک یعنی ملا صاحب چکنور، پس از مرگ بر همه هموطنان حق مساوی دارد.اینجانب این حقشناسی سیال صاحب را می‌ستایم و آن را به دیدهٔ قدر می‌نگرم و از خدای بزرگ، برای او استدعای اجر دارم.

غلام نبی چکنوری

۱۳۴۳/۳/۲۳ هجری خورشیدی

سپاس و قدردانی

به گونه‌ای که آقای زرین انځور، زندگینامهٔ ملا صاحب چکنور را که مرحوم سیال صاحب نگاشته بودند، برای چاپ آماده کرد و با اخلاص فراوان زحمت کشید،اینجانب از زحمت مخلصانهٔ موصوف، سپاسگزاری نموده و از بارگاه الله تعالی، برای او پاداش بزرگ می‌خواهم.

انځور صاحب، شخصاً فرد تعلیم یافته، اهل قلم و جوان روشنی است .همچنان خانوادهٔ وی، بویژه والد محترم او الحاج عبد اللطیف خان گردیوال، اهل معارف بوده و در سلسله آموزش و پرورش، چهل سال سعی و تلاش به خرج داده است و اثر دانش و فهم او بوده است که از این خانوادهٔ فرهیخته، بسا از جوانان به لباس تعلیم و تربیت ملبس اند ،الله تعالی سلسله علم و عرفان و خدمت ایشان را قایم و دایم داراد! آمین

غلام نبی چکنوری

حرف نخست

اینجانب با اخلاص فراوان و محبت، این چند صفحه را می‌نگارم و در قلب خود احساس خرسندی خاصی می‌نمایم و به این باورم که رسالت خود را به انجام می‌رسانم و آن تعهد خود را ادا و اجرا می‌نمایم که هرفرد قوم، در برابر وطن دارد.آنکسی که عمر خویش را در راه بهتری و آبادانی قوم و وطن خود سپری کرده باشد و تا واپسین لحظات عمر، خدمت قوم و وطن را به انجام رسانده باشد، آیا او به بر قوم خویش حق ندارد، تا از وی یادآوری نمایند .؟

آیا بر نویسندگان وطن، فرض نیست که در مورد کارنامه‌های بزرگان، رهنمایان، مشاهیر و رجال خویش چیزی بنگارند تا دیگران هم از آن عبرت گیرند و در دیگران هم احساس خدمت، زنده گردد؟ من به صفت یک نویسندهٔ کهتر پشتون، افتخار دارم که اراده این کار خیر را نموده‌ام و در مورد شخصیت سترگ، عالم ، فاضل و مجاهد پشتون‌ها، جناب مرحوم ملا صاحب چکنور، جرأت نگاشتن صفحاتی را می‌نمایم.من میدانم چیزی نگاشتن پیرامون زندگینامه آن مرحوم از توان شخص ناتوانی چون من بالا است ،بلکه کار نویسنده‌گان توانایی است، اما علی الرغم آن ،این کار نیک را استوار بر آن اخلاص و محبتی انجام می‌دهم که با مشاهیر قوم خویش دارم.

این معلومات راکه من به اثر تلاش‌های شخصی خویش گرد آورده‌ام و از برخی آقایانی که با جناب ملا صاحب، ارتباط نزدیک

داشتند، شنیده‌ام، در این سلسله، از جناب مرحوم ملا احمد جان استاد شینوار شکرگزار هستم که با ارائه برخی معلومات، با من کمک کرده‌اند و از آقایان دیگری هم سپاسگزار هستم که در مورد بیانات وکردار ملا صاحب، یاداشت‌هایی را نیز برای من مهیا کرده اند.جناب ملا صاحب، با اخلاص فراوان و محبت به جامعه اسلامی، رهنمایی‌های گونه گون اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، اقتصادی و دینی نموده اند .او در هر جای و در محیط خود به نیروی موعظه‌هایش، به مردم معاشرت نیکو،برادری انسانی و اسلامی را تبلیغ و تلقین نموده‌اند که در نتیجه شمار زیادی از مردم، به او گرویدند و از او پیروی نمودند.در مورد جامعه پشتون ، درستی خوی و بوی و اخلاق ایشان بر علاوه موعظه‌ها،در مواقع لازم امر به معروف و نهی از منکر نیز نمودند و مردم را به راه درست فرا خواندند. ستمدیده‌گان زیادی را از زیر بار ستم رهانیده و به مستمندان زیادی، مدد رسانده اند.

او در حقیقت با ستمگار و ستم شده، خوبی نموده و رسم و رواج‌های غلط و نارسای مردم را اصلاح نموده است رهنمایی سیاسی او، کار نمونه و الگو شمرده می‌شود.

در آن زمانی که نیرو و توانایی انگریزان به اوج خود رسیده بود، جناب ملا صاحب از برکت عقیده و اراده اش، در برابر آن نیروی بزرگ، همیش مجاهده نموده و شخصاً در چند نبرد بزرگ سهم گرفته است و پشتون‌ها را در نبردهای ضد انگریزی، به میدان فتح و ظفر، رهنمون شده است.

جناب ملا صاحب، تنها صوفی گوشه نشین، شیخ و زاهد نبود ،او خداوند بصیرت و دانایی کامل نیز بود و به مزاج و روان پشتون‌ها بسیار خوب می‌فهمید، پشتون‌های زیادی به ویژه، مومند، شینواری ،

افریدی، خوگیانی، صافی و قوم‌های دیگر ننگرهار، ارادتمندان و مریدان او بودند.

اثر پرهیزگاری، تقوا و تدبیر او چنان بود که مردم آشکارا، جرئت تجاوز و از حد گذری را نداشتند، جناب ملا صاحب، دارای کدام نیروی مادی نبودند، لشکر، توپ و توپخانه در قفای او روان نبود، اما نیروی معنوی، ایمان، عقیده، اراده و عزم، پرهیزگاری، تقوا، کردار و عمل نیک ،لابد با او همراه بود و کسی در برابر او، یارای ایستادگی را نداشت.

من این چند سطر و صفحه را به مثابه نمونهٔ عقیدت و ارادت خویش، تقدیم می‌دارم و افتخاردارم که در مورد انسان نیک و شخصیت روحانی‌ای توفیق به نگاشتن چیزی را می‌یابم .امید وارم آقایان دیگر هم در این مورد، متوجه گردند و این معلومات اندک مرا تکمیل نمایند و زندگینامه مکمل ملا صاحب، نگاشته شود تا برای نسل آینده، درس عبرت گردد. رجال و شخصیت‌ها، مفاخر یک قوم اند و ملتی که رجال ندارد، تو بگو که دیگر چه دارد؟

هر گاه ما رجال و شخصیت‌های نامور خویش را به نسل آینده معرفی نداریم، آیا ما در این مورد مسئول نیستیم؟ در کشور ما اینچنین شخصیت‌های سترگ، عالمان و فاضلان نامدار و خدواندان بصیرت و مجاهدان زیادی ، زیست نموده اند، اما با گذشت زمان، بر کارنامه وحالات زندگی بسا ناموران غبار فراموشی افتاده است و از حالات زندگی شمار زیاد ایشان ، آگاهی نداریم. بیایید به جستجوی رجال خویش براییم، خویشتن را زحمت دهیم و از احوال آن ناموران، مردم خویش را آگاهی بخشیم، تا بدانند که بزرگان ما چه کرده اند؟

*- نگارش زندگینامهٔ ملا صاحب مبارک، من قبلاً در سال ۱۳۷۵

هجری قمری اراده نموده و یادداشت‌هایی هم گرد آورده بودم، اما چون جناب دانشمند مولانا بلبل افغان ،در این مورد رساله‌ای می‌نگاشت، من ارادهٔ خود را ملتوی ساختم ، چون نتیجهٔ کار موصوف پدیدار نگردید ،بناء بار دیگر دست به آن کار نیمه تمام خود بردم و این چند صفحه را سیاه می‌سازم و با احترام فروان به خوانندگان تقدیم می‌دارم.هرگاه این خدمت کوچک مرا، ملت بهادر افغان بپذیرد، موجب دلخوشی و افتخار من خواهدبود.

و السلام و بالله التوفیق

م.ج سیال

زندگینامۀ ملاصاحب چکنور (رح)

نام و محل سکونت:

نام جناب ملا صاحب چکنور، امیر محمد و نام پدرش اختر محمد بود و در عوض امضایش همیش « فقیر چکنور » می‌نگاشت، به قوم مومند بود و در روستای چکنور مومند دره، سکونت داشت.

تاریخ تولد:

تاریخ دقیق تولد ملا صاحب چکنور معلوم نیست، اما به آن کسانی که در خدمت ملا صاحب بزرگوار حاضر بودند، آن مرحوم در سال وفات خویش یعنی ۱۳۵۰ هجری قمری عمر خود را (څلور و نیم شل) یعنی ۹۰ سال ذکر نموده بودند که به این حساب سال تولد او ۱۲۶۰ هجری قمری تخمین می‌گردد.(۱)

آموزش و پرورش:

ملا صاحب، در کودکی ،پدرش را از دست داده بود، بناء مادر گرامی‌اش به محبت و اخلاص فراوان در تربیت فرزندش کوشش

---

۱ - سال ۱۲۶۰ هجری قمری برابر است با سال ۱۸۴۴ میلادی. زیرا آغاز محرم الحرام سال ۱۲۶۰ هجری قمری مصادف است با ۲۲ جنوری سال ۱۸۴۴ میلادی و این سال، مطابقت می‌کند با سال‌های ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ هجری خورشیدی که دوران سلطنت دوم امیر دوست محمد خان می‌باشد و به عبارت دیگر ملا صاحب چکنور، در حیات سراسر افتخارش، دوران پادشاهی ۱۱ پادشاه را دیده است. ف - فاضل

وافری نموده است و در حقیقت اثر تربیت آن مرحومه بوده که ملا صاحب، از جمله مجاهدان و روحانیان نامدار و شخصیت بزرگ وطن به بار آمده است . مادر هشیارش جناب ملا صاحب را به عالمان و فاضلان دانشمند وطن، سپرده بود و علوم متداوله را در وطن خویش آموخت . ملا صاحب مبارک هم این حرف را پذیرفته بود و می‌گفت در تعلیم وی، مادر محترمه‌اش ، نقش مهمی دارد و آن مرحومه به تحصیل علم، او را تشویق می‌فرمود.

جناب ملا صاحب در خارج کشور، در برخی حصص نیم قاره هند هم تحصیل نموده است.

جناب ملا صاحب به زبان‌های پشتو، فارسی و عربی می‌نوشت و می‌خواند.پس از پایان دورهٔ تحصیل، شاگردان و طالبان خویش را علوم دینی درس و تعلیم می‌داد و زمانی که با جهان تصوف و روحانیت آشنا شد در پهلوی تدریس، در خانقاه هم پیروان خویش را موافق با توانایی و لیاقت ایشان، وظایف تصوف و طریقت می‌داد.

مذهب، تصوف و طریقت :

ملا صاحب چکنور، اهل سنت و جماعت، حنفی مذهب و پیرو طریقه قادریه بود.

جناب مولانا صاحب هده ، شیخ طریقت قادریه و در چهار طریقت مشهور قادریه،نقشبندیه، چشتیه و سهروردیه، مأذون بود. به مأذونان و خلفای خویش بر علاوه طریقت قادریه ، به طریقت‌های دیگر هم اذن و اجازت می‌داد.

غازی چکنور هم از توجه و مهربانی خاص مولانا صاحب هده بهره‌مند بود.ملا صاحب چکنور، پس از وفات مرشد بزرگوار خویش جناب مولانا صاحب هده، طریقت را با جناب حضرت صاحب بتخاک

عبد الشکور المجددی تجدید کرد. جناب حضرت بتخاک از بزرگان، ماذونان و خلفای اجل حضرت صاحب هده بودند و در آن زمان، پیشوا و پیر پذیرفته شده‌ای به شمار می‌رفتند.

کارنامه‌های اصلاحی و امر به معروف :

ملا صاحب چکنور همیش با موعظه‌ها و زبان شیرین مردم را نصحیت می‌کرد و اندرز می‌داد و به راه درست ایشان را فرا می‌خواند و بیراهان را مطابق حکم شریعت، تنبیه می‌نمود و هرسال در مناطق مختلف ننگرهار، به دوره می‌پرداخت.مردم را از رواج‌های ناپسند منع و به سوی توحید وسنت نبوی، دعوت می‌کرد

آن مبارک در همچو دوره‌ها، نکاح جوانان و دوشیزه‌گان را مطابق احکام شرعی عقد می‌کرد و باتعیین مهر شرعی و بانوشیدن شربت گُر (قند سیاه) به طرز ساده‌ای نکاح ایشان را عقد می‌نمود که این کار در میان مردم به دورۀ « شربت گُر » مشهور بود.

همچنان ملا صاحب در جامعهٔ ما، برای جلوگیری بسا مفاسد، تلاش به خرج می‌داد و در مناطق مومند،شینوار، خوگیانی ،و مناطق دیگر ننگرهار و همچنان درکوه دامان، کردشمن ،زمی و خواجه چاشت، قلعۀ انتفات کابل و در لوگر تا منطقه آب بازک به امر بالمعروف و نهی از منکر، دست می‌یازید.

جهاد و غزاها :

ملا صاحب چکنور، طوری که شخصیت عالم و روحانی بود،همچنان در راه دین و وطن، غازی نامور و مجاهد دلاوری هم بود او در زمانی زیست داشت که در افغانستان و در بسا مناطق آزاد پشتون‌ها، ولولۀ غزا و جهاد در برابر انگریزان یورشگر، گرم بود.در اطراف کابل ،افغانان بر ضد فرنگی‌ها می‌رزمیدند ،بناء ملا صاحب

چکنور هم دو بار در هنگامی که هنوز طالب العلم بود، همراه با مجاهدان و غازیان دیگر در آن نبردها، شرکت ورزیده بود. همین علاقه او به غزا و قربانی و عشق او به اسلام و وطن بود که در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در آن زمانی که غازی نامور و شخصیت سترگ روحانی ملا نجم الدین آخونزاده (ملا صاحب هده) از ننگرهار و قبایل پشتون اطراف آن، لشکر بزرگی گرد آورد و در برابر یورش فرنگی‌ها آن‌ها را آماده کرد و فرنگی‌ها در آن نبرد شکست یافتند، غازیان قلعه شبقدر را تصرف نمودند. در این لشکر ملا صاحب چکنور، پیر مهربان خویش را همراهی می‌کرد و در لشکر مریدان مخلص مومندی خویش، به صفت یک غازی دلیر شامل بود.

درسال ۱۳۲۴ هجری قمری لشکر مومند به رهبری حضرت صاحب بتخاک جناب عبد الشکور مجددی ،در برابر فرنگی‌ها، به پا خاستند، درمنطقه «اقرب داک» جنگ خونین و سختی به وقوع پیوست و بر فرنگیان تلفات سنگینی وارد گردید، در آن غزا هم ملا صاحب چکنور اشتراک داشت.

در سال۱۳۳۳ هجری قمری، ملا صاحب چکنور، یک بار دیگر لشکر نیرومندی را از مومندیان گرد آورد و در یورش‌ها و حملات پی در پی در برابر فرنگیان آماده شد.فرنگیان نیز با کبر و غرور فراوان وارد میدان شدند و در منطقه «اقرب داک» هردو گروه رویارو گردیدند.فرماندهی لشکر مجاهدان را، ملا صاحب چکنور، شخصاً بر عهده داشت.من از زبان پدر مجاهد خود شنیده ام که ملا صاحب چکنور لباس خاکی بر تن داشت و سوار براسپ گاهی به یکسر لشکر و گاهی به سر دیگرآن می‌رفت و در میان غازیان جوش و خروش جهاد را می‌دمید.او ازمرمی دشمن نمی‌هراسید. غازیان و مریدان دیگر

کوشش می‌کردند او را از این کار، باز دارند ،اما آن ملای دلاور می‌خواست سازماندهی لشکر را خودش انجام دهد و در آن لحظات دشوار، لشکر مجاهدان رابی سرو سامان نگذارد. به برکت همین سازماندهی بود که لشکر مومندیان پیروز گردید و فرنگیان شکست خوردند و در این نبرد مجاهدان به شمار زیاداسلحه دست یافتند[۱]این غزا را مردم مومند غزای بهاری می‌گویند،زیرا آن غزا در فصل بهار به وقوع پیوسته بود.و به برکت همین غزای پیروزمند بود که مومندیان ،با همان جوش و ولوله ،به چند غزای دیگر هم دست یازیدند.

در سال ۱۲۹۸ هجری خورشیدی (۱۹۱۹ م) افغانستان تحت رهبری اعلیحضرت غازی امان الله خان ،استقلال سیاسی خود را اعلان کرد، فرنگیان از پذیرش حق استقلال افغانستان ابا ورزیدند و برای اشغال افغانستان ،از سه راه یعنی چمن کندهار و سرحدات پکتیا و ننگرهار حملات را آغاز کردند، مجاهدان افغان و غازیان قبایل پشتون با ایمانداری کامل ، برای مقابله و رویارویی آماده شدند.

در محاذ دکه، جبهۀ ننگرهار اداره و تنظیم لشکرهای مردمی مومندیان، شینواری‌ها و قوم‌های دیگر را، ملا صاحب چکنوری برعهده داشت،او در منطقه هزارناو سنگر بندی نمود و غازیان زیادی را گرد هم آورد و مانع پیشروی لشکر نیرومند فرنگیان گردید.

این حرف پذیرفته شده است که هرگاه تدبیرکامل ،نفوذ شخصی و همت عالی ملا صاحب چکنور و فداکاری و قربانی مجاهدان مومند و ننگرهار نمی‌بود، انگریزان پیشروی بیشتری می‌داشتند و بر غازیان

---

۱ - در این غزا پدر مجاهد من دو قبضه تفنگ به غنیمت گرفته بود و کاکای مجاهدم خانجان خان، در این این غزا به شهادت رسید.

زیان‌های زیادی وارد می‌آمد.

ملا صاحب چکنور، به کمک نیروی مجاهدان دلاور خود، نخست در «تور څپر» و سپس در سنگرهای «سپینه ښوکه» برلشکر فرنگیان تلفات زیاد مالی و جانی وارد کرد و در نبردهای سهمگین دکه، گردی، هزار ناو، وظیفه یک فرمانده نیرومند و جرار را به پیش برد و لشکر قومی را با مردانگی تمام، در برابر فرنگیان جنگاند و پیروزی عظیمی رانصیب گردید.

در اوایل جنگ استقلال یا غزای آزادی، ملا صاحب چکنور در محاذ دکه از تورخم به سوی شمال آن، در سنگر نخست یا خط اول «سپینه ښوکه» به مثابه یک مجاهد، به مقابله حاضر بود.

«سپینه ښوکه» قله بلند یا چکاد کوهای‌های تاریخی خیبر است و از نگاه سوق الجیشی و موقعیت استراتیژیک، سنگر مهمی شمرده می‌شود.و در نبردهای ضد انگریزی، اهمیت ویژه‌ای را دارا بود.

سنگر سپینه ښوکه به روستای لواړگی و مردم آن فاصله اندکی دارد و مردم شینوار لواړگی از مریدان و مخلصان ملا صاحب چکنور بودند، حتی مردم آن دیار، به صورت نهانی، به غازیان سپینه ښوکه مواد غذایی و آب آشامیدنی می‌رسانیدند.

ملک معاذ خان مختار خیل که بزرگ قوم مختار خیل است می‌گوید: روزی پدرم ملک لعل گل، برای من نان خشک، چای خشک، مصری یعنی نبات و چایجوش داد تا به سپینه ښوکه به ملا صاحب چکنور برسانم.ملک معاذ خان مختار خیل می‌گوید از ترس پهره‌داران ارتش انگریزی، به راه‌های دشوار گذار می‌رفتم و خود را به ملا صاحب چکنور می‌رساندم .ملک صاحب می‌گوید : این وظیفه رامن هر روز انجام می‌دادم، اما در این روز همراه جایجوش، پیاله

نبود وقتی که چای آماده شد، پیاله حاضر نبود، ملا صاحب مبارک تبسم نمودند و من خجالت شدم .ملا صاحب و همسنگرانش در جام آبنوشی به نوبت چای نوشیدند و برای من، ملا صاحب دعای خیر نمود و مرا رخصت کرد.

در مورد غزای ملا صاحب چکنور در «سپینه څوکه» مولوی محمد عمر بلبل افغان لالپوری، در یکی از سروده‌هایش گفته است :

د هر پښتون په زړه چی نقش هغه تصویر دی دغه
چی امیران یی وو مخلص هغه فقیر دی هغه
په دندوکار کی د بمونو سپینی څوکی له ځی
په سپینه ورځ سپینو جامو کی سپین ضمیر دی هغه

ملا صاحب هنوز هم در سپینه څوکه بود که فرمانده عمومی جبهه ننگرهار، سپهسالار صالح محمد خان ،در پایش زخم اندکی برداشت و مشهور است که او چنین گفت :

« پای ما شهید شد»

در جبهه یادشده، پس از شکست فوج افغانی، نیروهای انگلیسی، از راه تورخم پیشروی کردند، در این حین از طرف غازیان لشکر مردمی و ملا صاحب شلمان، مشهور به « با با صاحب » که در پیروخیل لواړگی مسکن گزین و سجاده نشین بود، به ملا صاحب چکنور اطلاع داده شد که خطر محاصره وجود دارد.

قاضی صاحب شکر الله جان لالپوری که شخص دانشمندی است این رویداد را چنین بیان کرده است :

من جوان بودم و خوب به خاطر دارم که به اطلاع ملا صاحب شکست فوج افغانی رسید، بناء آن مبارک به روستای لالپور تشریف آورد. قاضی شکر الله جان می‌گوید ،روز جمعه بود و ملاصاحب از فراز

منبر مسجد توره باز خان، در موعظه‌اش راجع به جهاد تبلیغ می‌کرد و مردم با دلچسپی تـام آن را مـی‌شنیدند.در ایـن وقت کسـی گـفت نیروی‌های انگلیسی از تنگی تورخم بیرون شـده و بـه طـرف دشت «دکه» در حرکت اند.قاضی صاحب می‌گوید که ملا صاحب به من امر کردند که ببین چه خبر است؟ من بر فراز بام مسجد بالا شدم، دیدم که نیروهای سوار و پیاده انگریز در دکه در حرکت است و همه دشت را فرا گرفته‌اند، من موضوع را به ملا صاحب اطلاع دادم .ملا صاحب با صدای بلند گفت : اسپ مرا بیاورید ! بر اسپ سوار شد و هـمراه بـا غازیان دیگر به طرف ساحل شمالی دریای کابل و کنر روان شد. او به روستای چکنور و خانه خویش نرفت، بلکه از راه چکنور به روستای «هزار ناو» رفت.این روستا در جنوب دریای کابل و کنر و در میان راه جلال آباد و تورخم قرار دارد. ملا صاحب، نخست به خانوده‌اش اطلاع داد که هجرت نمایند. با رسیدن پیام ملا صاحب چکـنور و بـا تعمیل فرمان الله جل جلاله ،خانواده‌اش هجرت نمود و در روستای ملاخیل قبایل آزاد مومند، رحل اقامت افگندند، سپس ملا صاحب چکنور، به قبایل آزاد مومند و شینوار پیام‌های شفاهی و تحریری فرستاد تا به خاطر جهاد، خودها را به محاذ «دکه» برسانند. در خلال چند روز، از قبایل آزاد و مناطق مختلف ننگرهار، هزاران تن همراه با اسلحه خود، به روستای «هزار ناو» رسیدند و برای مقابله و جـلوگیری از ارتش انگریزی، برای جهاد آماده گردیدند.

برای بیان این حالت، شریف نام یک تن از شاعران مردمی لالپور چنین سروده است :

ملا صاحب ورته دیره ونیوه
په هزار ناوکی یی سنکاره ونیوه

محصل ،عمر ورسره مل وو
انگریز د دوی له لاسه دل وو

پس از گردهمآیی لشکر مردمی جهت مقابله با فرنگیان، ولوله تازه‌ای در میان آنان پدیدار گردید،اما مشکل بزرگ این بود که برای غازیان، مسأله خوراک و نوشیدنی چگونه سازماندهی شود.چون ملا صاحب چکنور، در سلسله غزاها، تجربه کافی داشت و با خوی و بوی مردم خود، از نزدیک آشنا بود. بناء برای حل مشکلات در مواقع اضطراری، می‌توانست تصمیم قاطع بگیرد، همان بود که به صورت فوری به مردم مختلف ننگرهار پیام فرستاد، تا برای گدام مجاهدین در هزار ناو،مواد خوراکی بفرستند.

در نخستین مرحله، اهالی ننگرهار یک مقدار مواد ارتزاقی به گدام هزار ناو رساندند، مگر برای همهٔ غازیان، این مواد کافی نبود. در این وقت ملا صاحب، فیصله دیگری هم نمود.درآن زمان مالیه از جانب حکومت جنسی بود، یعنی حکومت مالیه را به صورت غله، اخذ می‌کرد. ملا صاحب در مرحله دوم ،نماینده گانش را ،نزد مردم فرستاد تا برای گدام مجاهدان، کمک بیشتری نمایند و اعلان داشت هرکس، هر مقدار کمکی که نماید و بخواهد در مالیه اش مجرا شود ،من برایش سند می‌دهم و زمانی که جنگ به پایان رسید، من از حکومت، مجرایی آن را اخذ می‌دارم .

پس از اعلان یادشده، جرأت مردم بیشتر شد و کمک‌های با عوض و بلاعوض، آغاز گردید.

گل غریب جاله وان که در آن زمان جاله‌وان ساحل کامه بود، از افتخارات خدمات خویش در محاذ «دکه» چنین یادآوری می نماید :
من از رود خانه «کامه» به وسیله جاله، آرد ،نان خشک، پیاز و سایر

مواد را، به گدام مجاهدان «هزار ناو» می‌رسانیدم و به شیخانی که از طرف ملا صاحب چکنور، وظیفه داشتند، تسلیم می‌نمودم.

کاکا گل غریب می‌گوید : روزی به ملا صاحب گفتم، من هم به میدان جنگ می‌روم و جهاد می‌کنم، ملا صاحب برایم گفتند: ثواب تو با ثواب غازیان سنگرها برابر است، امامن نتواستنم صبرکنم، همان بود که در جنگ اشتراک ورزیدم و زخمی شدم.

در جهاد استقلال در محاذ «دکه»، نقش ملا صاحب چکنور، بسیار مهم و مؤثر بود .عبادت، موعظه ،امربالمعروف، جهاد ،اصلاح میان مردم این همه به خاطر رضای خدا بود، از حکومت‌ها دوری می‌گزید ،از اخبار و محافل رسمی اجتناب می‌نمود.

زمانی که انگریزان، استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند و جنگ به پایان رسید، دشمنان اسلام و بدخواهان افغانستان، دست به دسایس رنگارنگ یازیدند.هدف آن دسایس این بود که امیر امان الله خان را بالای ملا صاحب چکنور و شخصیت‌های روحانی جهادی بدبین نمایند،آنها به پادشاه احوال می‌رساندند که همچو اشخاص، امنیت کشور را بر هم می‌زنند.

جلال آباد در آن زمان ،حیثیت پایتخت زمستانی پادشاهان را داشت .امیر امان الله خان هم در زمستان به جلال آباد، آمده بود وهمه روحانیان ،معززان، دانشمندان، خوانین، بزرگان و برخی کهتران جلال آباد را، به حضور خود فرا خوانده و جرگه بزرگی را تشکیل داده بود. ملا صاحب چکنور هم به آن جرگه فراخوانده شده بود. وقتی که جرگه به پایان رسید، ملا صاحب برای مدتی به نام مهمان شاهی معطل قرارداده شد و در باغ «سراج العمارت» برایش محل بود و باش تعیین گردید و با شماری از مخلصانش، در آنجا سکونت می‌کرد و او در این

سال، نیت ادای حج بیت الله شریف را هم نموده بود،بعد از مدتی، اشتباه پادشاه رفع گردید و ملا صاحب، با عزت فراوان از جلال آباد مرخص گردید و امیر امان الله خان فرمانی مشحون از اعزاز هم ،به نام او صادر کرد.(۱)

رهنمایی مریدان:

ملا صاحب چکنور، روحانی و دانشمند راستین و ولی الله بود. فیض آن جناب عام بود و برای برخی مریدانش، به اندازهٔ لیاقت و کفایت شان اجازه «مأذونیت» هم می‌داد ،او به مریدانش جذبه خدمت گزاری به اسلام، وطن و قوم را همراه باکوشش در راه خدمت خلق الله، درس می‌داد و مردم را به معاشرت نیکو، اتفاق باهمی ، اتحاد، معامله نیکو با یکدیگر و زندگی نیک و پاک فرا می‌خواند.

اندیشه او چنین بود که باید نخست در انسان، روح انسانی پدیدار گردد تا بتواند با همنوع خود رویه خوب نماید و آن وقتی میسر آید که در انسان، پاکی باطنی پیدا شود و تزکیه نفس هم بر شالودهٔ ریاضت و تقوی، امکان‌پذیر است.

او مریدانش را به پارسایی ، تقوی و پرهیزگاری توصیه می‌نمود و به این ترتیب، در جامعه اصلاحات زیادی را به وجود آورده بود.او آرزو داشت تا مسلمانان به زندگی باعزت اسلامی و شرافت تاریخی اسلامی دست یابند،او آرزومند تشکیل جامعه و محیط پاک اسلامی خویش بود و از همینرو همیش، مریدانش را بر تزکیه نفس تاکید می‌نمود.

هرکسی که از او مشوره می‌خواست او با اخلاص مشوره خیر و

---

۱ - این فرمان را در بخش پیوست‌ها مطالعه نمایید.

معقول ارائه می‌کرد.طوری که اعلیحضرت امان الله غازی درسال ۱۹۲۹ م به ترک وطن مجبور گردید و حبیب الله کلکانی پادشاه شد و اعلان پادشاهی‌اش را تحت عنوان امیر حبیب الله خادم دین رسول الله انجام داد.اما در برخی مناطق، جنگ جریان داشت و در وطن ،ناآرامی حکمفرما بود.فاتح تل سپهسالار سردار محمد نادر خان، در اروپا سکونت داشت و درآن شرایط، اندیشه وطن او را واداشت تا همراه بابرادرانش از راه هند بریتانوی به پشاور برسد.سپهسالار محمد نادر خان،سپهسالار شاه ولی خان و سپه سالار شاه محمود خان از راه پکتیا و سردار محمد هاشم خان از راه ننگرهار داخل افغانستان گردیدند. پسر ارشد حاجی صاحب ترنگزایی پاچاگل صاحب، بزرگان قومی مثل: محصل خان غازی،عمر خان شهید، سردار غلام فاروق خان عثمان با او همراه بودند. برای دیدن و مشوره با ملا صاحب چکنور، از راه لالپوره رهسپار چکنور شدند و شب را در آنجا سپری نمودند، در وقت ملاقات، سردار محمد هاشم خان، از ملا صاحب چکنور، پرسید در شرایط موجود کشور، شما با ما عملاً چه کرده می‌توانید.ملا صاحب، برایش گفت: من عملاً چیزی کرده نمی‌توانم. سردار محمد هاشم خان باز اصرار نمود. ملا صاحب در پاسخ گفت : در صورت جنگ ،مسلمانکشی صورت می‌گیرد، من شما را به تدویر جرگه مشورت می‌دهم ،خوب و بهتر همین است تا در مرکز جهادی و روحانی « هده » که برای مردم ننگرهار جای قابل پذیرشی است، جرگهٔ عمومی صورت گیرد .بر همین اساس سردار محمد هاشم خان در مرکز روحانی «هده» جرگهٔ عمومی ننگرهار را تدویر و ترتیب کرد.

سفرها:

ملا صاحب چکنور، برای بار نخست جهت تعلیمات دینی به برخی

حصص نیم قاره هند سفر داشتند و بعد جهت ادای فریضهٔ حج به بیت الله شریف سفر نموده‌اند .برای رفتن به سفرحج ،نخست درسال ۱۳۴۴ هجری قمری نیت نمودند،اما طوری که قبلاً هم اشاره نمودیم، در آن زمان در شهر جلال آباد، برای مدت کوتاهی، معطل قرار داده شد، بعد از مدتی برایش پاسپورت صادر گردید و اجازهٔ سفر داده شد و به نیت حج حرکت کرد ،اما وقتی که به بمبئی رسید برای ادای مراسم حج وقت اندکی باقی مانده بود، بناء دوباره به کشور برگشت و در سال ۱۳۴۵ هجری قمری به سفر حج، روان شد و بعداز ادای فریضهٔ حج ،از راه هند دوباره به وطن عودت کرد.

پس از رسیدن از حج ،شمار زیادی از اهالی ننگرهار و قبایل آزاد گروه گروه به زیارت او می آمدند و مراتب عقیدت و اردات خویش را اظهار می‌نمودند.

آبادی مساجد:

از آنجایی که مساجد محل عبادت و گردهمآیی مسلمانان است، ملا صاحب چکنور هم به ساختن مساجد، توجه خاصی داشت. در این جا از مساجدی یادآوری می‌گردد که به اساس هدایت ،رهنمایی و کمک ملا صاحب چکنور، آباد شده است .

مسجد جامع چکنور ،مسجد قاضیان لالپور،مسجد بازار باسول، مسجد سمچ‌های چکنور،مسجد ایراو هزار ناو،مسجد مار سینگی،مسجد بهار خوگیانی، مسجدکرهٔ خوگیانی،مسجد پیښی شینوار، مسجد کته سنگ در راه قبلی کابل ،مسجد کلالی راه سابق کابل، مسجد قلعهٔ مسلم چهاردهی، مسجد کردشمن شمالی کابل، مسجد زمی کابل،مساجد یادشده در داخل افغانستان آباد شده است و مساجد زیر در علاقهٔ قبایل آزاد، آباد شده است : مسجد غلنی کنداو،

مسجد روستای خامبیک خویز ،مسجد ملا خیل،مسجد سلالا خوگاخیل،مسجد اله خیل خوگاخیل،مسجد نظر خیل،مسجد اتمر خیل روستای اتم و مساجد دیگر. مساجد یادشده، مساجدی است که از طرف ملا صاحب، آباد شده است و مساجد دیگری هم است که من در مورد، آگاهی ندارم.

در سلسله مساجد یادشده، مسجد غلنی گنداو که در منطقه مومند قبایل آزاد موقعیت دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است مسجد یادشده، به نام مسجد مدرسه هم مشهور است و در پهلوی منظور دینی و مذهبی آن، اهمیت نظامی و سیاسی نیز مضمر است و در دیدگاه فرنگیان ارزش آن، به مثابه یک پادگان نظامی بود.مردم مومند همیش به خاطر دفاع خویش، در آنجا جرگه و مشوره می‌نمودند و وجود آن، موجب تشویش فراوان و ناخرسندی فرنگیان گردیده بود.فرنگیان چندین بار کوشیدند آن مسجد را از میان بردارند، اما کامیاب نشدند.ملا صاحب هم در سلسله امر به معروف گاه گاهی به آن مسجد، تشریف می‌بردند و در حقیقت اجتماع لشکر مومند، در آنجا صورت می‌گرفت.من خوب به خاطر دارم که در سفری همراه با پدرم معیت ملا صاحب را داشتم و با وجود این که فرنگیان برخی از ملکان و افراد را تحریک نموده بودند تا مانع ورود ملاصاحب به مسجد غلنی گردند ، اما ملا صاحب ،آنجا تشریف برد و شبی را هم در آنجا سپری کردیم.

ویژه گی‌های دیگر :

ملا صاحب چکنور نمونهٔ برجستهٔ خوی نیک، دلاوری، غیرت و سخاوت بودند.به خرسندی هر مسلمان خوشحال و به اندوه او، ناشاد می‌گردید، حقوق روای هرکس را احترام داشت و می‌کوشید حق کسی

پامال نگردد .او الگوی غیرت بود و به خاطر ننگ و غیر ت اسلامی، آمادهٔ فداکاری و ایثار .

او شخصیت سخی و کشاده دست بود و حتی الوسع تقاضای سوالگران را رد نمی‌کرد و حتماً چیزی برایشان می‌پرداخت.با مستمندان ،بیوه زنان ،یتیمان، حافظان قرآن، و طالبان علوم دینی همکاری داشت و عالمان و دانشمندان را، عزت و احترام می‌نمود.

مهمانی‌هایش عمومی بود و لنگر طعامش همیش جاری. در ایام ماه مبارک رمضان که حافظان قرآن را، به ختم دعوت می‌کرد،غذای مکلفی، برای شان تهیه می‌نمود.

ملا صاحب چکنور، با کسانی که از ایشان عمل خلاف شریعت سر زده بود، برای مدتی دید و وادید نمی‌کرد.

ملا صاحب، اعانه و تحایف مردم را که با اخلاص برای او می‌آوردند، می‌پذیرفت و گاهی هم در عوض برای شان چیزی می‌پرداخت.این عطای او ،تبرک تلقی می‌گردید.تحایف و اعانه‌ها به لنگر تسلیم داده می‌شد تا برای اعاشهٔ مسافران و مستمندان به مصرف برسد.

ملا صاحب برای منافع و خوبی‌های جامعهٔ افغان‌ها و جامعه اسلامی و اصلاح آن، رو زانه و یا بعد از نماز جمعه، برای ساعتی یا بیشتر وعظ موثری ایراد می‌کرد.در حین وعظ بر فراز منبر می‌نشست و با لهجهٔ جذاب و شیرین، با الفاظ معنی‌دار و به گونه مختصر که مخاطب به صورت درست آن را درک کند، موعظه می‌نمود. این موعظه‌ها بر حاضران ،اثر وافری برجا می‌گذاشت و هرکس احساس می‌کرد که ملا صاحب، تنها او را مخاطب قرار داده است.

ملا صاحب، اکثر در موعظه‌اش آیات مبارک و احادیث شریف را

می‌خواند و دلایل عقلی را هم بر آن می‌افزود و به این ترتیب احکام خدا و پیامبرش را بیان می‌کرد.

ملا صاحب، غذای ساده و عادی صرف می‌کرد و در این غذای بی تکلف، سبزی، نان خشک و خوردنی‌های ساده را ترجیح می‌داد.و همچنان کمتر استراحت می‌کرد و بخش زیاد زندگی خود را در عبادت خداوندی سپری می‌نمود، با دهن پر، خنده نمی‌نمود ،وقتی که خنده‌اش می‌آمد، بر دهن مبارکش، دست خود را می‌گذاشت و تبسم می‌کرد و علامت خوشی در وجناتش، پدیدار می‌گردید .در چاشت «قیلوله» می‌کرد یعنی در چاشت برای مدتی، چشم‌هایش را می‌بست و استراحت می‌نمود.

ملا صاحب، در پهلوی ادای نمازهای فرض و سنن، نمازهای نفلی نیز ادا می‌نمود وقرآن پاک را تلاوت می‌کرد و در اوقات مختلف وظیفه هم می‌نمود.

به پاکی و نظافت علاقه داشت و پاکی را می‌ستود.روز جمعه غسل می‌کرد و عطر استعمال می‌نمود و روزانه کتاب‌های دینی را مطالعه می‌کرد.

ملا صاحب چکنور، از اخذ امانت بسیار دوری می‌گزید و هرگاه کسی امانتی را نزد اومی گذاشت، با امانت داری تام، در مورد توجه می‌نمود و دیگران را به توجه در آن توصیه می‌نمود.

ملا صاحب، فرد غازی و مجاهد بود و چون داشتن اسلحه برای هر غازی، ارزش و اهمیت دارد،به اسلحه علاقه داشت.او به نیت جهاد اسلحه را نزد خود نگه می‌داشت.ملا صاحب مرد نشانزن بود و گاهی هم با تفنگ، فیر می‌نمود.

من در سفری همراه پدرم که شرف معیت ملا صاحب را داشتم، بعد

از انجام کار در مسجد دکه ،ملا صاحب رهسپار «کمه دکه» گردیدند و در ساحل رودخانه، نماز عصر را با جماعت ادا کرد و منتظر جاله بود تا به «رینی پارچاو» تشریف ببرد.در این حین، توجه‌اش را تفنگ «پنجتیره» پدرم جلب کرد و برایش گفت: بیار که نشان بزنیم.در آن طرف رود خانه، سنگی را هدف قرار داد و دو فیر بر آن نمود.ملا صاحب گاه گاهی تفنگچه‌ای هم با خود، نگاه می‌داشت.

ملا صاحب، به حیوانات و مواشی عطف توجه داشت و در مسألهٔ خوراک و آشامیدنی آن‌ها، شخصاً توجه زیادی می‌نمود و خادمان را در مورد خوراک مواشی بی‌زبان، توصیه می‌نمود و خود هم گاه گاهی از آنان، وارسی می‌کرد، خودش هم برای سواری، اسپ نگاه می‌داشت.

جناب ملا صاحب، لباس ساده سفید می‌پوشید، اما اکثر در وقت جهاد لباس خاکی به تن می‌کرد،و عمامه‌ای از ملل سپید و کلاه نرم سفید به سر می‌نمود. گاه گاهی عمامه سبز هم می‌بست .پیراهنش گریبان بسته داشت و پیزار خاکی برپای می‌کرد و در اواخر که درد پای پیدا نموده بود، مسحی می‌پوشید.چپن، پوستین و واسکت هم بر تن می‌کرد.

ملا صاحب چکنور، گندمی رنگ ، دارای چهره زیبا و با وقار بود و قد مناسب داشت.

بیماری و وفات:

ملا صاحب چکنور ۹۰ سال عمر کرد و در سال ۱۳۵۰ هجری قمری بیمار شد، در باغ مارسینگی ایام مریضی را به سر می‌برد و مریدان خاصش، مشغول خدمت او بودند .داکتران و پزشکان به خاطر علاج او زحمات زیادی کشیدند، اما بیماری‌اش ، بهبود نیافت .پس از ۵۰ روز

بیماری دوامدار، در ۱۷ محرم ۱۳۵۰ در نیمه شب جمعه[۱] حالت نزع به او رو آورد و در آن ساعت دشوار هم، از یاد خدا غافل نبود و در باغ مارسینگی ،جان به جان آفرین تسلیم کرد و روح این عارف مجاهد، به عالم جاودانی رهسپار گردید. انا لله و انا الیه راجعون.

جناب ملا صاحب، هر کار رامطابق شریعت انجام می‌دادند، چون در آن آوان پسر مولانا صاحب یعنی غلام نبی جان آغا صغیر بود، بناء جناب ملا صاحب برای ورثه، وجود یک وصی را ضروری پنداشتند و جناب حافظ سید عبد الغیاث پاچا راکه داماد ایشان نیز بود، به حیث وصی و مرحوم الحاج مسعود خان کودا خیل مومند راکه بزرگ قوم و شخص پرهیزگاری بود و از جمله مریدان اخلاصمند ملا صاحب و همسفر حج شان نیز بود، به حیث همکار وصی تعیین نمودند.پس از وفات غسل و تکفین ایشان به وسیله الحاج گل حسین و شیخان خاصش صورت گرفت. الحاج گل حسین از ساکنان روستای هزار ناو و بزرگ قبیله و همسفر حج مولانا صاحب بود و شیخ خاص و مخلص او

---

۱ - ۱۷ محرم الحرام سال ۱۳۵۰ هجری قمری، برابر است با روز پنجشنبه. بناء مولانای مرحوم در شب جمعه که ۱۸ محرم الحرام آغاز می‌گردد، داعی اجل رالبیک گفته است و ۱۸ محرم الحرام سال ۱۳۵۰ هجری قمری برابر است با ۱۵ جوزای سال ۱۳۱۰ خورشیدی و ۵ جون ۱۹۳۱ میلادی.

اعلیحضرت نادر شاه هم، روز یکشنبه ۲۰ محرم الحرام یعنی ۱۷ جوزا، طوری که در اسناد ضمیمه ملاحظه می‌گردد، دستور داده است ، مراتب تسلیت موصوف ، به بازمانده‌گان مرحوم مولانا، نگاشته شود و به ایشان ارسال گردد. نامهٔ نادرشاه این مطلب را هم به وضوح می‌رساند که زمامداران پیشین افغانستان، در غم و شادی هموطنان، بویژه روحانیان توجه خاص داشتند و با وفات بزرگان قوم، یاد خانواده اوشان را فراموش نمی‌نمودند و این مطلبی است که زمامداران فعلی و آینده، می‌توانند از آن درس گیرند و آن را سرمشق خویش، قرار دهند. ف. فاضل

به شمار می‌رفت. به مناطق دور و نزدیک ننگرهار، نمایندگان فرستاده شد و به خاطر ادای نماز جنازه، اشخاص زیادی جمع شدند. پس از ادای نماز جمعه، ترتیب نماز جنازه گرفته شد و اشخاص زیادی اشتراک ورزیدند. امامت نماز جنازه را پسر ارشد حضرت صاحب بتخاک، جناب محمد زبیر مجددی انجام داد.

جنازه، از مارسینگی به چکنور، انتقال داده شد. مردم در انتقال جنازه، کوشش فراوان انجام دادند و هرکس می‌خواست اظهار عقیدت نماید. جنازه، با احترام فراوان در ناحیه جنوب مسجد جامع چکنور که خلوت خانه موصوف بود، به خاک سپاریده شد.

در آن وقت پادشاه افغانستان اعلیحضرت محمد نادر شاه که با مجاهدان و خدمتگزاران مخلص وطن، علاقه خاصی داشت، از وفات آن مجاهد نامدار، سخت اندوه‌گین گردید و برای فاتحه، نمایندهٔ خاص خویش را با فرمان تعزیت نامه شاهی به چکنور، اعزام داشت و با خانوادهٔ آن مرحوم، همدردی شاهانه‌اش را ابراز کرد[1] و به گونه خاصی، مدد مالی هم نمود.

از ملا صاحب چکنور یک پسر و سه دختر باقی مانده است. یگانه پسر ایشان، جناب محترم غلام نبی جان آغا در سال ۱۳۰۰ خورشیدی تولد یافته است.

همسر ملا صاحب به مثابه یک بانوی بیوه افغان که در درسگاه آن شخصیت روحانی زندگی می‌کرد، پس ازوفات مولانا صاحب، به گونهٔ یک بی بی مسلمان، امور خانه را به صورت صحیح آن پیش برد و لنگر او را جاری نگه داشت.

---

۱ - این فرمان را در ضمیمه این کتاب مطالعه کنید. انځور

این بود معلوماتی که در مورد شیوهٔ زنده‌گی ملا صاحب به دست من آمده است که در سلسله عـقیدت خـویش بـه آن بـزرگوار، بـه خوانندگان محترم، تقدیم داشتم.

م.ج. سیال
جوزای ۱۳۴۳خورشیدی
جلال آباد - افغانستان

اظهارات تعدادی از دانشمندان و نویسنده گان

در مورد ملا صاحب چکنور

نمونهٔ درخشان

به قلم عبدالهادی داوی

جای بسیار خرسندی بلکه جای افتخار است که درمیان ما احساس ارجگذاری به آن شخصیت‌های بزرگی که اسلاف ما شمرده می‌شوند، تا کنون زنده است.

تفصیل و تلویح حیات مبارک پیشوای چکنور که هدف و منظور این کتاب است،نمونهٔ درخشان تربیت اسلامی و محیط افغانی است.از جوانان روشن‌بین خویش آرزو داریم که همچو زنده گی جدی و سوانح روشن را مطالعه و در ژرفنای آن غور و اعتنای کامل نمایند، آنگونه که حیات ملی سزاوار آن است.زیرا زندگی واقعی افغانی و انکشاف آن در نبشته‌های خارجی و داستان‌های تخیلی دستیاب نمی‌گردد، حتی برخی آثار خارجی به تربیت ملی، زیان هم می‌رساند.

باری از من رادیوی فعال کابل، در مورد غزای استقلال بویژه در مورد محاذ جلال کوت، معلومات خواسته بود ،من در آنجا مقدم بر همه، نام مولوی صاحب چکنور را تقدیم نموده بودم.

در آن محاذ، سرداری قوای ملی و رهبری مجاهدان دلاور بر دوش ایشان بود.شکر الله مساعیهم .

من به شخصیت ستوده سیال صاحب، از ژرفای دل شکران می‌نمایم، بل ممنونیت خویش را تقدیم می‌دارم که او به انجام کار

صحیح، ضروری و بسیار مفیدی اقدام نمودند .من از این تلاش‌های مبارک از خوشی در جامه نمی‌گنجم[۱].

کاشکی زندگینامهٔ شخصیت‌های بزرگ معاصر و رهبران مجاهد دگر هم نگاشته شود، مثل سادات اسلامپور و کنر، حاجی صاحب ترنگزایی ، مولانا سیف الرحمن، مجاهدان نامدار مهاجران چمر کند، ملا صاحب کاکړ ،میاصاحب پړو، ملا صاحب باپړو،استاد هده (مولانا نجم الدین)، سردار عبد القدوس خان اعتماد الدوله،جنرال محمدیوسف مدافع سپین بولدک، مولوی صاحب عبدالواسع،صاحبزاده عمر جان کندهاری،الحاج عبدالرزاق اندړ کندهاری ،و دیگران، رحمهم الله تعالی اجمعین.

در آن صورت است که تاریخ مجاهدان ملی یا«نیشنل بیوگرافی» ما تا یک اندازه تکمیل می‌گردد.ان شاء الله تبارک و تعالی.

تازه خواهی داشتن گرداغ‌های سینه را
گاه گاهی باز خوان این لوحهٔ دیرینه را. داوی

رمضان المبارک ۱۳۸۷ هجری قمری - کابل

---

۱ - شادروان استاد داوی، در متن اصلی چنین نگاشته‌اند «... زه د داسی مبارک زیار کښلو څخه کمیس کمیس غوښه اخلم.» خدا کند ترجمه عبارات بالا را، من به مفهوم درست آن، به زبان فارسی انتقال داده باشم. ف - فاضل

راز نفوذ بر نفوس

به قلم گل پاچا الفت

شخصیت‌هایی که در زمان خود به اساس صفات و خصایل ذاتی شان، در میان مردم شهرت نیکو و اعتبار خوب پیدا می‌کنند،قابل فراموشی نیستند.

ما باید خویشتن را از چگونگی احوال همچو رجال، با خبر سازیم و بدانیم که در این وطن، کی‌ها برای این وطن چی‌ها، کرده اند؟ ملاها اکنون هم وجود دارند و در زمان ملا صاحب چکنور هم بودند که برخی در مقایسه با موصوف ،کتاب‌های بیشتری‌هم خوانده بودند.

در میان شیخان و مریدان او برخی اشخاص زاهد و عابدی هم وجود داشت که حتی بیشتر از او، به ادای نوافل می‌پرداختند.مگر مردم دور و پیش، تنها پیرامون او گرد می‌آمدند و وعظ ،تبلیغ، نصایح و حرف‌های او، نسبت به دیگران مؤثرتر بود.

من می‌پذیرم که تاثیر روحانیت بر مردم، روز به روز کمتر می‌گردد و آن اثری راکه آخند زاده صاحب هده ، در زمان خود داشت ،حالا هیچ پیر و فقیری دارا نیست.

تعلیم کنونی و ذهنیت این عصر نسبت به گذشته، فرق کرده است،اما با وجود آن، من این را هم می‌پذیرم که در زمان ملا صاحب هده، برخی ملایان بزرگی بودند که مطالعه علمی شان از موصوف بسیار بالا بود، با وجود آن ،از وی پیروی می‌نمودند و در طریقت او شامل بودند.

تشخیص سبب و علت آن نفوذ معنوی، حرف مهمی است،که

بایست پژوهشگران و زندگی‌نامه نگاران آن را درک نمایند و به مردم بنمایانند.

زمانه‌های گذشته را بگذارید، در همین زمانهٔ نزدیک به ما، شخصیت‌های علمی و روحانی زیادی آمدند و رفتند که بر افکار و باورها تسلط داشتند و تعداد زیادی هم در عقب شان روان بودند.

هرگاه کسی گمان کند وضع ظاهری آن اشخاص یعنی جاینماز، تسبیح و قیام به نفل‌ها مردم را پیرامون ایشان جمع نموده بود،این اندیشه ،بسیار اندیشه سرسری و سطحی است،زیرا مردم برای مدت زیاد، فریب نمایش ظاهری را نمی‌خورند.

هرگاه کسی تصور نماید که تنها فصاحت و بلاغت زبان و مهارت در وعظ و تبلیغ، بسیار موثراست ،این قضاوت هم کاملاً درست نیست.

همین حالا من به شما ملا و مولانای بی‌عملی را نشان میدهم که حرف‌های خوبی بر زبان می‌راند و از فراز منبر مسایل خوبی را بیان می‌دارد، اما حرف‌های او، هرگز تاثیر حرف‌های آن ملای ژنده‌پوش و بی‌آلایش را ندارد.

در مورد ملا صاحب چکنور، من معلومات خاصی ندارم تا راز شهرت ،اعتبار، نفوذ و رسوخ روحانی اورا تشخیص نمایم.امابرای من آشکار است که این خداوند خیر و برکت در سرحدات آزاد،در ننگرهار و کابل، ارادتمندان زیادی داشت و بسا کارهای ویران به وسیله او، سر و سامان می‌یافت.دشمنی‌ها و ناآرامی‌ها را او خاتمه می‌داد و مردم زیادی را همرای خویش به غزا سوق می‌داد و خواهران و دختران بسا اشخاص را بدون «ولور» و یا مهر اندک، به شوهر می‌داد .ازهمینرو هیچکس در برابرش ایستاده‌گی نمی‌کرد و همه

استوار بر عقیده، به او ارادت داشتند.

آن کــاری کــه او در ســرحــد آزاد، در مــومند و شــینوار انــجام می‌داد،امروز ریاست قبایل با پول فراوان انجام داده نمی‌توانـد .آن غزایی که او با دستان خالی برای بیداری جذبات مردم صورت می‌داد، اکنون یک فرقه عصری مسلح با توپ و ماشیندار هـم، انـجام داده نمی‌تواند.

آن دشمنی‌های بزرگ ، جنگ‌ها ودعواهایی را که او با چند حرف فیصله می‌نمود، همانگونه یک انجمن بزرگ قضایی، از انجام آن عاجز و ناتوان است.

این همه کارهایی را یک فرد انجام می‌دهد،آن شـخص بـی چـیز نیست و یافتن دوبارهٔ همچو اشخاص هم کار آسانی نه .

ما باید تحقیق و پژوهش خـویش را در مـورد رجـال عـرفانی و روحانی خویش تنها به این خاطر انجام ندهیم که آن‌ها در یک شب چند رکعت نماز نفل می‌گزاردنـد و یـا چـه انـدازه اوراد و وظـایف داشتند، بلکه بایست آن خدمات اجتماعی ایشان را که برای تربیت و آگاهی بخشی مردم انجام داده‌اند، توضیح دهـیم و سِرّ و راز فـوق العاده گی ایشان را جستجو کنیم و سرانجام بدانیم که روحیات مردم ما چگونه است ؟ چسان اشخاص بر ایشان می‌توانند تسلط و نفوذ پیدا کنند.از راه تبلیغ چگونه و چسان به مردم خدمت شده می‌تواند.

من این تحقیق سیال صاحب را که در مورد ملا صـاحب چکـنور نگاشته‌اند، کار قابل قدر می‌دانم و آن را مـی‌ستایم . سـیال‌ها بـاید همچنان کنند و سیالی، در همچو کارها خوب است.

۲۹ جدی ۱۳۴۵ خورشیدی

مرد اندیشه و عمل یا عَلَم عِلم و شجاعت

خلیل الله خلیلی

بسم الله الرحمن الرحیم

هنوز آغاز شباب بود، روزگاری که دل فرزندان آدمی در جستجوی یافتن زیبایی است و خاطر وی گرویدهٔ داستان کسانی که کارهای درخشان ایشان، در جامعه مؤثر می‌افتد.

ارباب شجاعت و علم در آن میان، بیشتر از دیگران جلب نظر می‌نمودند.

در داستان بزرگمردانی که هم در عِلم عَلَم بودند و هم در شجاعت، ذکر جمیل عالم حقانی و مجاهد ربانی ملا صاحب چکنور رحمة الله علیه ،زبان به زبان می‌گردید .پدر من که انتظام امور سرحدی را نیز به عهده داشت، همیشه با جناب ایشان مفاوضه داشت و اظهار اخلاص می‌نمودند.(۱)

مرا از آن دوران، با این عنوان و نشان آشنایی هاست، گویا با این

---

۱ - اشارهٔ استاد خلیلی به مرحوم پدرش محمد حسین خان ملقب به مستوفی الممالک پسر رحم داد خان است .موصوف از عشیره صافی و از کوهستان شمالی بود و از طرف امیر امان الله خان در ۱۴ ثور ۱۲۹۸ خورشیدی (۴ - می ۱۹۱۹ م) محکوم به اعدام گردید، قابل یا آوری است که استاد خلیل الله خلیلی فرزند نامور مستوفی الممالک هم در ۱۴ ثور ۱۳۶۶ش (۴ می۱۹۸۷) در اسلام اباد رحلت کرد. ف - فاضل

خجسته عنوان، همیشه در صدد شرح احوال و اخبار مفصل کارنامه‌های شخصیت بزرگواری بودم که هم صدر نشین مدرسه بود و هم حجره گزین خانقاه،هم با جهاد سر و کار داشت و هم با کتاب ،هم مرد اندیشه بود و هم مرد عمل.

فرزندان راستین اسلام از این گروه تشکیل یافته اند.

این‌ها آموزگارانی بودند که دل رهروان را به ایمان و تقوی و دستشان به قبضه شمشیر و دماغ شان به عقل سلیم رهبری می‌نمودند.

روزگار سپری شد و اوراق لیل و نهار برگشت و صحبت خلف الصدق آن مجاهد بزرگ اعنی مولانا غلام نبی، در کابل میسر گردید.وطنخواهی و اخلاق عالی و پایه فضیلت و سجایای برگزیدهٔ وی، در مراتب اخلاص و محبت من، افزود و روز بروز رشته اخلاصی که به مقام والای پدر بزرگوار از طریق روایت استوار بود، در خلف الصدق دانشمند گرامی شان، با رویت استوار تر گردید.

تدوین این رساله امریست بس فرخنده و ارزنده،ایکاش چنانچه آرزو داشتیم،طبع آن در کشور خود ما انجام می‌گردید.درکشوری که بلا شک حضرت مولانا رحمه الله ،یکی از اراکین صیانت استقلال و حفظ ثغور آن بود.

دریغا که آن سرزمین مرد آفرین که قلمرو توحید را حصاری بود منیع و مستحکم، اکنون پامال سپاهیان متجاوز دشمن گردیده (است)

دریغا که دیدیم در زنده‌گی
سهی سرو را در سر افگنده‌گی

خلیلی

۱۳۶۱ جدی

مجاهد سترگ

به قلم حمزه شینواری

ترنم تسبیح و ذکر لحظه به لحظه نزدیکتر می‌گردید و در این میان صفیر گلوله نیز به گوش می‌رسید و همراه با آن صداهای بلند کارتوس‌های باروتی گوش‌ها را می‌آزرد و زمین رابه لرزه می‌آورد و ما کسانی که در حجره نشسته بودیم در هراس می‌شدیم.در این وقت دوران عنفوان جوانی من بود و به همچو هنگامه‌ها، دلچسپی وافری داشتم ،اما در برابر بزرگان، خود را حرکت داده نمی‌توانستم.

پدرم در روستا، نبود برادر بزرگم نشسته بود، برایم گفت بیرون برو، ببین چه هلهله است ؟.

من این امر را از خدا می‌خواستم، به سرعت بیرون رفتم، مشاهده کردم موج مردمی با تعدادی از شیخ‌ها، دو دو نفر در پیشاپیش مردم، طرف روستای ما درحرکت است ،من اندکی مکث نمودم، زیرا دانستم که اوشان به طرف روستای ما می‌آیند، وقتی که رسیدند یکی از اوشان فوراً گفت «ملا صاحب چکنور به جای شما می‌آیند» من که متوجه آن دو تن شدم، لرزه واضطرار ایشان را فرا گرفته بود ،گویی قاصدانی اند که از نزد شاهنشاهی آمده باشند.

و در این چه جای شک است که غازی چکنور، پادشاه بزرگ دنیای روحانی بود که بر علاوه گسترهٔ دو سوی پشتونخوا، در سرزمین هند و پنجاب هم آثار مقدس شخصیت او پراگنده بود.

من با سرعت، به حجره رفتم و به برادر ارشدم، از تشریف آوری

ملا صاحب مبارک،اطلاع دادم. او هم به زودی افرادش را به تنظیم و فرش کردن مسجد هدایت داد و خودش به استقبال مولانا بیرون برامد.

مطلب اصلی این بود که برخی بدخواهان ما، به ملا صاحب چکنور نامی کرده بودند که ملک باز میر شینواری و فرزندانش شیعه شده‌اند، به روستا سادات را می‌آورند، قوالی (سماع) می‌کنند و آن سادات، بنی امیه را بد و رد می‌گویند.

ملا صاحب مبارک به حجره تشریف آوردند،و مسقیماً به مسجد رهسپار شدند، داخل حجره از مردم مملو شده بود، بیرون از حجره و اطراف آن هم برای مردم جای نبود و بدخواهان ما یقین داشتند که ملا صاحب بر ما «حد» را جاری می‌سازد.

وقتی که ملا صاحب آرام نشستند به برادر ارشد من فرمودند : «برای من برخی کسان در مورد شما شکایت‌هایی کرده‌اند، آیا راست است یا دروغ ؟» برادرم در پاسخ برایش گفت «جناب دنیا است، دهن‌های زیاد، حرف‌های زیاد، چه شکایت‌هایی کرده‌اند؟»

ملا صاحب فرمود : مردم می گویند فرزندان ملک باز میر شیعه شده‌اند. با شنیدن این حرف برادرم با تبسم گفت : بلی جناب، پیران ما سادات اند و آن سادات، بنی امیه را «بد و رد» می‌گویند و حرف اینجاست که بنی امیه، با سیدان دشمنی خانوادگی دارند و دشمن خود را، چه کسی خوب گفته است؟

ملا صاحب مبارک تبسم نمودند و چادر خود را به دهن خود نزدیک نمودند و فرمودند : راست می‌گویی، پیران شما که از جمله سادات اند ،بناء پیران من هم هستند .من محب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و سلم هستم، الله تعالی آن نمامان را هدایت کند، دعا کنید که الله تعالی این مردم را (اشاره به خانوادهٔ بازمیر خان شینواری .- ف)

آرام و آباد، داشته باشد.

مردم همه دست‌ها را بلند نموده ، دعا کردند و ملا صاحب هم مرخص شدند.

باری، ملا صاحب مبارک ، به ملایی نامه داده بود و تقرر او را به حیث امام سفارش نموده بود و در آخر نامه‌اش خود را « فقیر چکنور» نگاشته بود.

ملا صاحب، پیرو طریقهٔ قادریه بود، اما از حضرت صاحب بتخاک هم استفاده نموده و در طریقه نقشبندیه، از او اجازه گرفته بود.

غازی چکنور از هرنوع تعصب منزه بود، نه در جنگ‌های «وجود» و «شهود» سهم می‌گرفت و نه خاطرهٔ جدال‌های قبلی،در مورد «اشاره» و «عدم اشاره»[1] را تازه می‌کرد و به تربیت مریدانش مصروف بود و زمانی که یورش دشمن به کشور شروع می‌شد، به

---

۱ - در اینجا می‌سزد از دوست ارجمندم استاد زرین انځور سپاسگزاری نمایم که حین بازنگری ترجمه فارسی این رساله، مرا متوجه این نکته نمودند که هدف استاد حمزه که با علم کلام هم آشنایی کامل داشت «وحدت الوجود» و «وحدت الشهود» از مسایل تصوف اسلامی است و هدف از اشاره و عدم اشاره همان اشاره به انگشت سبابه، حین خواندن «تشهد» در «قعده» نماز می‌باشد.و واقعاً مسألهٔ اشاره با انگشت سبابه ،هنوز هم مورد نزاع و مناقشه میان علما است و برخی، اشخاصی را که اشاره سبابه نمایند «وهابی» می‌خوانند ، حتی در رساله مشهوری که به نام خلاصه کیدانی یاد می‌گردد و جزء نصاب درسی در مدارس دینی غیر رسمی اکثر نقاط کشور است ،اشاره سبابه را در جمله محرمات آورده است .خلاصه کیدانی همان کتابی است درمدح آن گفته شده است :

تانخوانی خلاصهٔ کیدانی واجبات نماز کی دانی؟.

به هرترتیب هدف استاد حمزه، از عبارات بالا یقیناً همان چیزی است که استاد زرین انځور در بازنگری شان، مرا متوجه ساخته اند. ف - فاضل

مثابه مجاهد سترگی، مانع دشمن می‌گردید.

خسرمن گل امیر شینواری که تا کنون زنده است، مرید اخلاصمند ملا صاحب مبارک است و من در مورد تقوی، زهد و ریاضت ملا صاحب مبارک، از او حرف‌های بسیاری شنیده‌ام.

در سال ۱۹۱۹ میلادی در جنگی که فرنگی‌ها طی آن بر افغانستان حمله کردند و سربازانش به دکه رسیده بود، من در آن زمان در اسلامیه کالج ،در صنف سوم درس می‌خواندم، کالج به خاطر جنگ مسدود گردید و من رهسپار روستا شدم.

خسرم می‌گفت، ملا صاحب به خاطررویارویی با فرنگیان به منطقهٔ « هزار ناو» تشریف آوردند ،همراهانش در آن زمان،اندک بودند ،او سپس در عقب یک صخرهٔ بزرگ، سنگر گرفت، همراهانش نیز پراکنده شدند، ما حیران بودیم که با این شمار اندک غازیان ،چگونه می‌توانیم مانع لشکر فرنگی گردیم.،از همینرو یک تن از مریدان به موصوف گفت : قربان ! لشکر فرنگی در حرکت است و در یک ساعت به اینجا می‌رسند و شمار ما اندک است، ملا صاحب مبارک متبسم گردید و برایش فرمود :

بچیه ! غم مخور جهاد بر ما فرض است ما برای مردم گفته ایم و آنها وجیبه خویش را خود انجام می‌دهند .این سرزمین ،سرزمین اسلام است، خدا آن را نگهداری می‌کند، به کم و بیش ارتباط ندارد ،الله تعالی همه سودها را نصیب غازیان می‌سازد.

فوج فرنگی رسید، و به فاصله مرمی نزدیک گردید، ملا صاحب مبارک، اولین فیر را بر ایشان نمود، بعداً ما به فیرکردن آغازیدیم، شما یقین نمایید که از هر گوشه فیر شروع شد و در میان لشکر فرنگی، قیامت پدیدار گردید و یک گام هم نتوانست از آنجا پیشروی کند.

چند روز بعد از سوی دکه رساله سکه ها که بر اسپان کوه پیکر، سوار بودند، رسیدند.

ما در اندیشه بودیم که روزگار تلخی فرامی رسد، اما در یک چشم زدن چند جوان برومند از افغانستان پدیدار گردید که بر اسپان ناتوان و لاغری سوار بودند و بر سیکه‌ها حمله نمودند، براسپ‌های سیکه‌ها، اسپان آن جوانان می‌آمد .سیکه‌ها از اسپ‌های خویش فرو می‌افتادند و به این ترتیب قتل عام سیکه‌ها شروع گردید.

اسپ‌های افغانی ، اسپ نبودند ،شاهین‌هایی بودند که اسپ‌های سیکه‌ها، آنان را نمی‌توانستند دریابند و از میان رسالۀ سکه‌ها، چون تیر می‌جهیدند و بیرون می‌رفتند.

در اندک زمان رساله سیکه‌ها، شکست یافت و مال‌های غنیمتی ، اسلحه، اسپ و چیزهای دیگری به دست غازیان افتاد و ما در شب به معیت ملا صاحب مبارک روان شدیم.

هدف من از این نبشته این است تا مردم بی خبر بدانند که تصوف اسلامی در حقیقت مجاهد می‌سازد ،نه آن سان صوفی‌ای که ذکرش را مولانای رومی در مثنوی خویش نموده است که به میدان جهاد رفته بود ،اما وقتی که شیهه اسپان وچکاوک شمشیرها،به گوشش رسید، بیهوش گردید و وقتی غازیان، کافری را که دست‌هایش رابسته بودند نزد او، آوردند برایش گفتند که بگیر او را بکش که درجمله غازیان شمار شوی و آن صوفی صاحب به کشتن او کوشید، اما آن بندی کافر با زنجیر هایی که دستانش را با آن بسته بودند ، او را تهدید کرد و صوفی صاحب بیهوش گردید.[۱]

۱ - آنچه استاد حمزه شینواری به آن اشاره می‌نمایند، در دفترپنجم مثنوی معنوی آمده است،به این شرح :

←

بقیهٔ پاورقی

رفت یک صوفی به لشکر در غزا — ناگهان آمد قطاریق و وغا
ماند صوفی با بنه و خیمه و ضعاف — فارسان راندند تا صف مصاف
مثقلان خاک بر جا ماندند — سابقون السابقون در راندند
جنگ‌ها کرده مظفر آمدند — بازگشته با غنایم سودمند
ارمغان دادند کای صوفی تو نیز — او برون انداخت نستد هیچ چیز
پس بگفتندش که خشمینی چرا — گفت من محروم ماندم از غزا
ز آن تلطف هیچ صوفی خوش نشد — که میان غزو خنجرکَش نشد
پس بگفتندش که آوردیم اسیر — آن یکی را بهر کشتن تو بگیر
سر ببرش تا تو هم غازی شوی — اندکی خوش گشت صوفی دل قوی
کآب را گر در وضو صد روشنی است — چونکه آن نبود، تیمم کردنی است
برد آن صوفی آن اسیر بسته را — در پس خَرگه که آرد او غزا
دیر ماند آن صوفی آن جا با اسیر — قوم گفتا دیر ماند آنجا فقیر
کافر بسته دو دست او کشتنی است — بسملش را موجب تاخیر چیست ؟
آمد آن یک در تفحص در پی‌اش — دید کافر را به بالای وی‌اش
همچو نر بالای ماده و آن اسیر — همچو شیری خفته بالای فقیر
دست‌ها بسته همی‌خایید او — از سر استیزه صوفی را گلو
گبر می‌خایید با دندان گلوش — صوفی افتاده به زیر و رفته هوش
دست بسته گبر همچون گربه‌ای — خسته کرده حلق او بی‌حربه‌ای
نیم کشتش کرده با دندان اسیر — ریش او پر خون ز حلق آن فقیر
همچو تو کز دست نفس بسته دست — همچوآن صوفی شدی بی‌خویش و پست
ای شده عاجز ز تلی کیش تو — صد هزاران کوه‌ها در پیش تو
زین قدر خر پُشته مُردی از شکوه — چون روی بر عقبه‌های همچو کوه؟
غازیان کشتند کافر را به تیغ — هم در آن ساعت ز حمیت بی‌دریغ
بر رخ صوفی زدند آ ب و گلاب — تابه هوش آید ز بی‌خویشی و خواب
چون به خویش آمد بدید آن قوم را — پس بپرسیدند چون بُد ماجرا ؟
الله الله این چه حال است ای عزیز — این چنین بی‌هوش گشتی از چه چیز ؟
از اسیر نیم کُشت بسته دست — این چنین بی‌هوش افتادی و پست ؟
گفت چون قصد سرش کردم به خشم — طرفه در من بنگرید آن شوخ چشم
چشم را وا کرد پهن او سوی من — چشم گردانید و شد هوشم ز تن

افغانستان وطن اهل الله است، در اینجا احمد خضرویه، حضرت انصاری و شقیق بلخی زندگی نموده اند .از اینجا پدر مولانای روم رهسپار روم شده است. پدر کلان امام ابوحنیفه، زوطی در این سرزمین، زاده شده است، بناء اینجا آن تصوف کارآیی ندارد که ساخته فلسفه ویدک است که در دوران ریاضت، برای کشتن نفس اندام‌های خود را از کار بیندازد و نه هم آن تصوف کارآیی دارد که هر گاه بر یک طرف رویش سیلی بزنند ، طرف دیگر را هم دور بدهد.(۱)

آنجا جایگاه فرزندان روحانی حضرت علی کرم الله وجهه است ،احساس شکست در فطرت ایشان وجود ندارد.فرزندان روحانی آن علی‌ای اند که زمانی که شمیر ابن ملجم بر جبینش فرود آمد، صدا کرد که « فزت و رب الکعبة »(۲) به پرودگار کعبه سوگند،رستگار شدم.

گردش چشمش مرا لشکر نمود — من ندانم گفت چون پُر هول بود
قصه کوته کن کز آن چشم این چنین — رفتم از خود اوفتادم بر زمین
قوم گفتندش به پیکار و نبرد — با چنین زهره که تو داری مگرد
چون ز چشم آن اسیر بسته دست — غرقه گشتی کشتی تو در شکست
پس میان حملهٔ شیران نر — که بود با تیغشان چون گوی سر
کی توانی کرد در خون آشنا — چون نه‌ای با جنگ مردان آشنا؟
این چنین هوشی که از موشی پرید — اندر آن صف تیغ چون خواهد کشید ؟
کار هر نازکدلی نبود قتال — که گریزد از خیالی چون خیال
کار تُرکان است نه تَرکان برو — جای تَرکان هست خانه خانه شو

۱ - استاد حمزه شینواری به جمله ۴۰ باب پنجم انجیل متی، اشاره می‌کند که در آن چنین آمده است: « لیکن من بشما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که بر رخسارهٔ راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز بسوی او بگران »

۲ - در متن اصلی کتاب، «فزت برب کعبه» آمده است، اما مشهور و دقیق روایتی است که در متن تصحیح شده است .

شاعری زندگینامهٔ امام علی رضی الله عنه را چنین خلاصه کرده است :

به کعبه شد پدید و به محراب شد شهید ❊ بنازم حسن مطلع و حسن ختام او

بقیهٔ پاورقی

اما جملهٔ «فزت و رب الکعبة» طوری که سالار غزل پشتو،استاد حمزه شینواری در متن گفته اند برخی آن را به حضرت علی منسوب نموده اند که با فرود آمدن شمشیر زهرآگین عبد الرحمن بن ملجم برفرقش ،بر زبان راند ،اما در کتب احادیث از زبان حرام بن ملحان در غزوهٔ «بئر معونه» روایت شده است.
در کتاب التجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح که مختصر کتاب عظیم صحیح البخاری است و توسط امام زین الدین احمد بن عبد اللطیف الزبیدی متولد سال ۸۱۱ در شرجه از نواحی مکهٔ مکرمه تولدشده است و سپس به زبید شهری در یمن رفته و از جمله علمای مشهور احناف است و به الزبیدی مشهور شده است و سرانجام درسال ۸۹۳ قمری در همان منطقهٔ زبید ،داعی اجل را لبیک گفته است. موصوف آثاری زیادی دارد که یکی از آن‌ها مختصر صحیح البخاری است .
امام زبیدی در مختصر خویش در حدیث شماره ۲۸۰۱ آورده است که :
از انس بن مالک رضی الله عنه روایت که است : بعث النبی صلی الله علیه و سلم،اقواماً من بنی سلیم الی بنی عامر فی سبعین، فلما قدموا، قال لهم خالی: اتقدمکم ،فان أمنونی حتی ابلغهم عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ،و الا کنتم منی قریباً، فتقدم فأمنوه،فبینما یحدثهم عن النبی صلی الله علیه و سلم اذ أومؤوا الی رجل منهم فطعنه برمح ،فانفذه، فقال : الله اکبر، فزت و رب الکعبة، ثم مالوا علی بقیة اصحابه فقتلوهم الا رجلاً اعرج صعد الجبل .
پیامبر صلی الله علیه و سلم هفتاد نفر از بنی سلیم را که قاریان قرآن بودند، برای دعوت نزد مردم بنی عامر فرستاد، چون نزدیک منطقهٔ بنی عامر، رسیدند، مامایم گفت : من از شما پیشتر نزد این مردم می‌روم ،اگر برایم امان و اجازه دادند، تا سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را برای شان بگویم ،خوب، ورنه شما نزدیکم هستید به کمک من خواهید رسید.،او پیشتر رفت و بنی عامر هم به او امان دادند .او در حالی که حرف‌های پیامبر صلی الله علیه و سلم را برای آن‌ها می‌گفت ،به یکی از افراد خود اشاره نمودند و آن شخص بانیزه‌اش بر او حمله کرد و نیزه‌اش را در پهلوی‌اش فرو برد ،حمله کاری بود و مامایم گفت :« الله اکبر فزت و رب الکعبة » الله اکبر ،به پرودگار کعبه سوگند، رستگار شدم (هدف خود را دریافتم و به نعمت شهادت نایل گردیدم) بنی عامر سپس بر همراهان دیگرش حمله نموده و همگی را به استثنای یک نفر که لنگ بود و به

←

اینجا وطن شقیق بلخی است که روزی برایش مریدی گفت: جناب! شما به متوکل بودن مشهور هستید، اما ما تا کنون توکل شما را تماشا نکرده ایم. شقیق بلخی برایش گفت یک روز آن را برایت نشان می‌دهم .بعد از مدتی جنگ با کفار شروع شد، شقیق بلخی هم همراه با مریدانش رهسپار میدان جهاد گردید و در گرمی جنگ و در میان چکاوک شمشیرها به مریدانش گفت حالا برای‌تان توکل خویش را نمایش می‌دهم .او در میدان جنگ دراز کشید، پوستین خود را پوشید و به خواب رفت.

کوه بالا شده بود، به شهادت رساندند.
این حادثه به نام غزوه بئر معونه یا چاه معونه یاد می‌گردد که به گفته محمدبن عمر واقدی در ماه صفر سی و ششمین ماه هجرت به وقوع پیوسته است. پیامبر صلی الله علیه و سلم باشنیدن آن و غدر بنی عامر بسیار متأثر گردید و در روایات آمده است که چهل بامداد بر قبایل رعل ،ذکوان ، بنی لحیان و بنی عصیه که خدا و رسول او را عصیان و نافرمانی نموده بودند، آنان را دعای بد ونفرین می‌نمود.
محمد بن عمر واقدی گویندهٔ جمله « فزت و رب الکعبة» را منسوب به صحابی بزرگ حضرت عامر بن فُهَیره می‌داند و قاتل او شخصی بود از قبیلهٔ بنی کلاب به نام جبار بن سلمی .
مولانا صفی الرحمن مبارکپوری مؤلف اثر معتبر «الرحیق المختوم» که از دانشمندان معاصر و نامدار مسلمان هند است،داستان مصیبت چاه معونه را باتفصیل ذکرنموده می نویسد : «.... فرستاده‌گان پیامبر صلی الله علیه و سلم در نزدیک چاه معونه فرودآمدند و حرام بن ملحان که برادر ام سلیم و مامای انس بن مالک بود، همراه با نامه پیامبر اکرم، به عامر بن طفیل فرستادند.
عامر به نامه نظر نکرد و مردی را دستور داد تا با حربه از عقب بر او حمله صورت گیرد.
وقتی که حربه بر او کارگر افتاد و خون را مشاهده کرد، گفت «الله اکبر، فزت و رب الکعبة» الله اکبر، سوگند به پروردگار کعبه، رستگار شدم . ف - فاضل .

سوار کاران بالای او عبور می‌کردند، او مدت یک ساعت در خواب بود، باز بیدار شد،نعرهٔ تکبیر از سینه بر کشید و با مریدانش بر کفار یورش برد تا این که کافران را شکست داد.(تذکرة الاولیاء)(۱)

ملا صاحب چکنور مرید آن صوفی مردانه‌ای بود، خودش هم مجاهد بود و هم قاتل کفار، هدفم مولانا نجم الدین آخونزاده هده - نور الله مرقده - است، بناء چگونه ممکن است که ملا صاحب پای جای پای مرشدش نگذارد!

حرف درست این است که ملا صاحب در چکنور و پشتونخوا،

---

۱ - شاید اشاره استاد حمزه شینواری به این عبارات ذکر شده در تذکرة الاولیای شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری باشد که در آن آمده است: « نقل است حاتم اصّم گفت : با شقیق به غزا رفتم .روزی صعب بود و مصاف می‌کردند.چنان که به جز سرنیزه نمی‌توانست دید و تیر در هوا می‌رفت. شقیق مراگفت : «یا حاتم، خود را چون می‌یابی ؟ مگر می‌پنداری که دوش است که با زن خود در جامهٔ خواب خفته بودی!» گفتم : «نه.»گفت : «به خدا که من تن خود را چنان می‌یابم که تو دوش در جامهٔ خواب بودی» پس شب در آمد و او پیش هردو صف بخفت و خرقه بالین کرد و در خواب شد و از اعتمادی که بر حق داشت،در میان چنان دشمنان به سر برد.

گزیدهٔ تذکرة الاولیاء از عطار نیشاپوری صفحهٔ ۱۵۳ »

شقیق بلخی از صوفیان وارستهٔ وطن ماست که او را عطار نیشاپوری در تذکرة الاولیای خویش « متوکل ابرار، متصوف اسرار، رکن محترم و قبلهٔ محتشم» خوانده است که طریقت را از ابراهیم ادهم گرفته است و استاد، حاتم اصم بوده است .اسمش شقیق و کنیه‌اش ابوعلی فرزند ابراهیم بلخی است. او در سال ۱۹۴ هجری قمری در جنگ با ترکان، به قتل رسیده است و تربت او در ماوراء النهر است.

از گفته‌های مشهور او در مجلسی در سمرقند این است که :

« ای قوم، اگر مرده‌ای گورستان،و اگر کودکی دبیرستان، واگر دیوانه‌ای بیمارستان و اگر کافری کافرستان، و اگر بنده‌ای داد مسلمانی از خود بباید ستدن، ای مخلوق پرستان !» ف - فاضل

مشعل درخشان اسلام و داعی حقیقی پشتونولی بود.

برای من احوال خلفای دیگر او معلوم نیست، اما در منطقه ما در لواړگی خلیفه او صاحبزاده محمد ابراهیم معروف به کاکا بود ،که با سادات بنوری ارتباط داشت و اکنون وصی او صاحبزاده محمد صدیق است که در خانقاه مرحوم کاکا، مدرسهٔ صدیقیه را اساس نهاده است و دها تن از نوباوه گان لواړگی در آن درس می خوانند.

در حقیقت این همه فیض از جانب غازی چکنور است که کسی را یارای انکار آن نیست.و خدا بخواهد از این مکتب سود زیادی عاید می گردد.

در پایان من برادر محترم میرا جان سیال را مبارکباد می‌گویم که در مورد ملا صاحب برای ما چیزی نگاشتند و این برای ما نمونه درخشانی خواهد بود.

کاشکی نویسنده گان ما از سیال صاحب پیروی نمایند و در مورد زنده گی شخصیت‌های نامور پشتونخوا، پرده را بالا نمایند و به ملت آنان را معرفی دارند .جناب غلام نبی جان فرزند رشید آن شخصیت مبارک و سترگ هم قابل ستایش اند که این کار را آغاز کرده‌اند. خداوند عمر نصیب او کناد !

حمزه شینواری

۱۶ اگست ۱۹۶۶میلادی

لواړگی

شناسایی ملا صاحب چکنور

صدیق الله رشتین

من این رسالهٔ کوچک را مطالعه کردم و ازخـوانـدن آن نـهایت خرسند گردیدم، ملا صاحب چکنور، در ننگرهار، ستاره‌ای در قطار آن ستاره گان درخشانی اند که از خورشید علمی و روحانی مولانا صاحب هده، روشنی گرفته اند.

سلسله پیری و مریدی مولانا صاحب هده در سراسـر پشـتونخوا شهرت کامل دارد و در این سلسله ملا صاحب چکنور، شخص نیکی سپری شده است.

ملا صاحب در طول زندگی خود، در راه اصلاح و ارشاد مردم، قوم و ملت خود خدمات زیادی انجام داده است،او همیش با مستمندان، ستم دیده گان، بیوه زنان، ناتوانان و یتیمان کمک نموده است،آنان را از ستم ستمگران رهایی بخشیده و مردم را به راه خیر و خوبی رهنمایی نموده و آنان را به صفای باطنی و ظاهری فرا خوانده است.ملا صاحب در میان قوم و وطن خود دارای نام نیک و شهرت خوب بود، بر علاوه فضایل اخلاقی‌اش، غازی و مجاهد هم بود که مجاهده و غزاهای او را هرکس در برگ‌های این کتاب، می‌تواند مطالعه کند.

این حرف درستی است که هرگاه با علم و تصوف، مجاهدهٔ عملی هم‌آهنگ شـود، در آن صـورت ، شـخصیت کـامل انسـان پـدیدار

می‌گردد، ما وقتی که در تاریخ روحانیون پشتون، پژوهش نماییم این روح به صورت روشن، خود را به ما می‌نمایاند.

هدف این است که تصوف روحانیان حقیقی، تنها تصوف انزوا و عزلت گزینی نیست.، آنان در متن مردم به سر می‌برند با مردم نشست و برخاست، دارند برای خوبی مردم می‌کوشند، اما دل شان ،به یاد خدا می تپد.در هر کار و هر جای، خدا را حاضر می‌دانند[1].

در دوران جهاد و غزا با مردانگی و شمشیر به نبردگاه می‌روند و از سر و مال خود می‌گذرند و برای برتری حق، با نیروهای زورمند می جنگند.

ملا صاحب چکنور و پیر نامور او مجاهد بزرگ هده هم در جمله همین صوفیان وارسته شامل اند.

از دیدگاه من ،عوامل برجسته نفوذ معنوی و پذیرش مردمی ایشان چنین است :

۱ - ایشان قلب‌های خود را به وسیله عبادت و ریاضت پاک نگه داشته بودند.

۲ - نمونه‌های عالی رویه نیک، اخلاق خوب و گذارهٔ درست را بر پا داشته بودند.

۳ - برای اصلاح مردم و بهبودی آنان، زحمت‌های بی‌ریا و بی پاداش می‌کشیدند.

۴ - مجاهده به خاطر حق را، وظیفه ایمانی خویش می‌دانستند.

---

۱ - این گفته شادروان استاد رشتین، مرا به یاد حرف‌های صوفی وارسته و عارف بزرگ شیخ ابو سعید ابو الخیر می‌اندازد که فرموده است: « مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و بر خیزد و بخسپد و با خلق داد و ستد کند و با خلق درآمیزد و یک لحظه از یاد خدای غافل نباشد.» ف - فاضل

۵ - پرسش از احوال ستمدیده گان و خدمت بـه مـردم را بـا اخلاص و از ژرفای دل خواهان بودند.آن ها کدام هدف مادی ظاهری و شخصی نداشتند .

خلاصه اینکه عوامل آشکار پذیرش همگانی و تاثیر معنوی آن، اخلاص، پاکی، صفا، صداقت، عزم، همت، اخلاق نیکو و گذاره درست ایشان بود.

آشکار است که به برکت همین صفات یادشده ، آن روحـانیان در ادارهٔ اصلاحی میهن خویش، از حکومت‌ها هم نیرومندتر بودند.ایـن همه فسادهای اخلاقی که امروز دیده می‌شود، در آن زمان نبود . در منطقه‌ای که همچو یک شخصیت روحانی به سر می‌برد،آنـجا مـردم راحت، آرام و شاد بودند و با محبت و دوستی زنده گی می‌کردند.

روحانیت پاک و مـقدس و تـصوف بـی غـرض، نـعمت بـزرگ خداوندی است.

در تاریخ ما همچو شخصیت‌هایی روحانی‌ای که ملت ایشان را در قلب‌های خویش جای داده باشد، بسیار گذشته است .پژوهش و تحقیق در زندگی و احوال ایشان، وظیفه نویسنده‌گـان پشـتون و رسـالت انسانی افغان‌ها است.

من برای آقای سیال بسیار تبریک می‌گویم که به این کار پسندیده کمر بسته اند و پیرامون برخی حصص زنده گی ملا صاحب چکنور، به وسیله خامه خویش روشنی انداخته اند.

من این خدمت را قابل بزرگداشت می‌دانم و آرزومندم این اثر به زیور طبع آراسته گردد.

***

جهاد با اژدهای استعمار

سید شمس الدین مجروح

بسم الله الرحمن الرحیم

تصوف و طریقت که مظهر عالی دین است، در درازنای تاریخ، هرکس آن را در هر جامعه دینی می‌تواند مشاهده کند. گرچه ادیان پیشین حالا منسوخ شده‌اند و یا ازمیان رفته اند،اما یک سلسله حقایقی است همیش از یک آئین به دیگری انتقال یافته است .علم یعنی علوم دینی و تصوف را اگر تعریف مختصری نماییم آن این است که علم ظاهر انسان را آراسته می‌کند و تصوف باطن انسان را تصفیه. علم با عادات و عبادات کار دارد و تصوف با روحیات و جذبات پیوند.بنا بر این علما، را اهل ظاهر و صوفیان را اهل باطن گفته می توانیم.

یک طرف شرع و مذهب است و طرف دیگر سلوک و طریقت که همیش همراه با هم، جامعه انسانی را روشن نموده اند.

آن با سطح انسانیت سر و کار دارد و این دیگر با عمق آن.

هرگاه سیر تصوف را در مجرای تاریخ پیگیری نماییم حرف به درازا می‌کشد و مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

من به گونه مختصر در تاریخ معاصر و در وطن خود به آن اشاره

می‌کنم و به حساب زمان و مکان دور نمی‌روم و آن این که نور و تجلی تصوف در افغانستان و در علاقه سرحدی به برکت ملا عبدالغفور (رح) که به سوات صاحب ،شهرت دارند، پخش گردید. به سوات صاحب این مشعل از سلسله پیران قادریه رسیده بود. او آن مشعل رابه دست گرفت و شراره‌هایی از این مشعل رابه آخوندزاده صاحب هده ملا نجم الدین رحمة الله علیه سپرد. جناب مولانای هده، این مشعل را در میان شاگردان و مریدانش تقسم کرد و هرکس را جهت روشنی‌بخشی ،به منطقه‌ای گمارید.

ملا صاحب چکنور، امیر محمد رحمة الله علیه هم، از جمله آن مشعلدارانی بود که این صفحات به یاد او وقف شده است و در مورد حیات و ممات، کردار و رفتار ملا صاحب پرتو می‌افگند .او از جمله وارثان سوات صاحب و جانشینان ملا صاحب هده به شمار می‌رود.

ملا صاحب چکنور ابتکار دیگری هم در سیر وسلوک خود انجام داد که آن، در میان روحانیان و ریاضت کشان دیگر کمتر دیده می‌شود .آن ابتکار این است : در آن عصری که اژدهای استعمار در نیم قاره هند لمیده و سر آن به افغانستان رسیده بود و جوامع اسلامی زیر تهدید آن قرار داشت . برای مبارزه بر ضد آن اژدها، کمر بست ،و جامعه اسلامی را به جهاد و مبارزه فرا خواند و وارد نبردگاه گردید و همراه با تسبیح، سلاح بر دست گرفت..به برکت ایشان بود که استعمار تا حد زیادی درنگ کرد و روحیه جهاد و استقلال خواهی در میان مسلمانان، تقویت گردید.

مولانا صاحب چکنوری، ابتکار دیگری هم به خرج دادند و آن این که در آن عصر، سلطه حکومت مرکزی ضعیف و یا از میان رفته بود و جامعه اسلامی هم با هرج و مرج هم آغوش . نظم و قانون وجود

نداشت، مردم یک محل بامردم محل دیگر می‌جنگیدند، یا یک خانواده با خانواده دیگر دست و گریبان بود.موصوف به اساس امر به معروف و ارشاد خلق، امن و امان را به وجود آورد و رسالت تطبیق شریعت را هم بر دوش گرفت و این بار سنگین را هم متحمل شد.

او می‌کوشید تا دو آزرده خاطر را با هم آشتی بدهد و صلح و استقرار را در جامعه پیاده نماید. علم و دانش را از راه مدرسه و موعظه پخش کند.

خلاصه حرف این است که مشعلداران تصوف می‌کوشیدند، نخست نفس خویش را تصفیه و تزکیه کنند و سپس دیگران را اصلاح نمایند، نور علم و دانش را بپراکنند و همراه با این اصلاحات، دار الاسلام را از سلطه کفر نگهداری نمایند و با دشمن هم برزمند.

ملا صاحب چکنور عضو برجسته این گروه است و این وظایف را در زندگی خود انجام داده و نقش قدم پیشوایان خویش را تعقیب نموده است. بناء انسان از یک شخص، بیش از این چه توقع داشته باشد؟

نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جمله را بیامرزد!

* * *

شخصیت ملا صاحب چکنور

به قلم مولانا قیام الدین خادم

هرکس دنیا رابا چشمان خود می‌بیند، اما دید همه یکسان نیست، مگر نه می‌بینید که همه شاعران گل و بلبل را می‌نگرند، چهره سپید، زلف دراز و مشکین را تماشا می‌کنند و به همین ترتیب به همه مظاهر فطرت ،آسمان،ستاره‌ها ، کوه‌ها و دریاها،مثل اباسین ،آمو،پامیر، سفیدکوه و خیبر را هرکس می‌بیند و بساکسان هم دیده‌اند ،مگر آفریدهٔ هنری هر شاعر و هر نویسنده رنگ دیگر و لذت دیگر دارد.این به خاطری است که اگر چشم و دیدن یکسان است ،اما درک دیگر گونه بوده و یکسان نیست.

من ملا صاحب چکنور را دیده‌ام و بر من بسیار شفقت داشت ،من هم به او علاقمند بودم و هستم ،اما چرا و برای چه؟ برای این که در این زمان به شناخت و کشف افغان و افغانستان نیاز داریم .این نیاز از آن خلأای ، مایه می‌گیرد که در تاریخ ملی ما وجود دارد.

اسلاف ما کارنامه‌های درخشانی ، انجام داده‌اند ،اما نه خود رابه مردم شناساندند و نه هم چیزی را برای معرفی خود، به ملت یادگار گذاشته‌اند، هرگاه ما رسالت خود را امروز انجام ندهیم، گلیم افغان و افغانستان جمع می‌گردد، دشمنان حرف را به اینجا رسانده‌اند، ما از لحاظ ملی در برابر خطر مهیب و بیم بزرگ قرار داریم .

زندگینامه[۱] شخصیت‌هایی مثل ملا صاحب چکنور و حالات زندگی او و امثال او، برای ما بهای زیادی دارد، از همینرو این کتاب که به تاریخ ملی ما و حیات و ممات آن وقف گردیده است ،فصل مهمی را تشکیل می‌دهد.

پادشاهی و روحانیت مثل شمشیر و قلم برای موجودیت افغانستان، دو بخش آشکار و بارز آن است از «یما» تاکنون دوش به دوش هم آمده‌اند .روحانیت یعنی بخش معنوی افغانیت در اثر بخشی‌اش ،از پادشاهی و سلطنت کم نبوده است.

در تاریخ افغانستان وقتی که معامله‌ای از طرف پادشاهی، ویران شده است، روحانیان یعنی پیران و ملایان آن را سامان داده اند.

در نگهداشت خاک افغانی و روح افغانی ملا صاحب چکنور، مولانا صاحب هده،سوات صاحب، حاجی صاحب ترنگزایی ،الحاج عبد الرزاق اندړ،آخند زاده صاحب تگاب ،میر صاحب جی پاچا اسلامپوری ،ملا مشک عالم صاحب،فقیر صاحب ایپی،تور دیری صاحب، کاکا صاحب ،جد مادری من مولانا مراد علی صاحبزاده،و پدر او سید عبد الرحمن سیلانی (فقیرصاحب) جد پدری ما غوث پشتونخوا میا عمر صاحب و هر دو فرزندش: محمدی صاحبزاده و میا عبید الله صاحبزاده ،مولانا عبد الواسع کندهاری و عبدالرءوف کاکړ کندهاری و همچنان میا فقیر الله صاحب شکار پوری جلال آبادی، جد امجد مادر ما عبیدالله صاحب احرار از هرات. در این کابل حاجی صاحب پایمنار و به این ترتیب صدهاو هزارن عالم افغانی و روحانیانی که در این سرزمین چون لعل و الماس می‌درخشند و مقام ایشان، از پادشاهان هیچگاه کم نبوده است.

سلسله روحانیت افغانی در عصر یمای باختر و ریشی‌هابه شمول

زردشت تا کنون اذامه دارد. کروش، سکندر، یزدگرد از خانوادهٔ ساسانی فرنگ و اورنگ را، همان جنابان به شکست مواجه کرده‌اند.

من شمه‌ای از دیدگاه خود را، ارائه داشتم و حالا گفته می‌توانم زنده گی ملا صاحب چکنور، به کدام طرف پیوند دارد.

تا کنون کاستی این بود که پشتون‌ها تاریخ خود را خود نمی‌نوشتند،اگر کسی مانند «شیخ کته» پیدا شد و یا شخصی مانند محمد هوتک به این کار مشغول شده است،سیلاب حوادث برگ‌های نگاشته شده بوسیله ایشان را، با خود برده است.

من فکر می‌کنم در تاریخ معاصر پشتون‌ها، خان جهان خان لودی که در زمان خویش پشتون بزرگ ،مجاهد و مرد شمشیر و قلم بود،نخستین شخص است ،افضل خان ختک و دیگران بعد از او پدید آمده اند.

خان جهان خان در دربار مغل ،این دسیسهٔ مورخان ایشان را احساس نمود که مغل با دست بالا می‌خواهد تاریخ پشتون‌ها را سیاه کند ،این کار را ،ایرانیان هم می‌نمودند، از همینرو غیرت افغانی او به غلیان آمد و سپس برای نسل بعدی خویش، راه تاریخ نگاری پشتون‌ها را هموار کرد.

سوانح ملا صاحب چکنور، بایست به شکل یک کتاب مکمل، دوران کودکی، مادر، پدر، نسب ،محیط،استادان ، پیران ،آموزش و پرورش، مبارزات ،جهاد، دوستان،مخالفان، مأذونان او، فرزندان و نوه‌هایش، روابط او با دربار وقت، رویدادها،اخلاق، عادات، کردار، این همه بایست به گونه یک بیوگرافی مکمل و به گونه عصری تدوین گردد.

من این اقدام نیک سیال صاحب را، مقدمه‌ای بر آن کتاب حجیم

دانسته و به این باور هستم که بنیاد آن را، ایشان گذاشتند.
سیال، صاحب به نگارش زندگینامه محمد گل خان مومند نیز اقدام نموده بودند،یک مضمون در این ارتباط ، از من هم اخذ کرده بودند،اما نمی‌دانم که آن کار به کجا رسید؟ همچو کارها، ارزشمند است، ما بایست همچو کارهارا انجام دهیم تا برای آینده‌گان ذخیره‌ای بگذاریم و رسالت خود را نیز درپهلوی آن ،انجام دهیم.
در مورد زیستنامه ملا صاحب چکنور، باور من این است مثل حمزه صاحب شینواری ،هرکس مشاهدات خود را به گونه یادداشت‌ها،بنگارد ،سپس از مجموعه آن، کتاب مکمل نگاشته شود.
با ملا صاحب چکنور، خانواده ما پیوند ژرف داشت . مامای من مرحوم عبد الکریم صاحبزاده، طبیب ماهر آن زمان ، معالج خانواده‌گی ملا صاحب بود و موصوف همیش جهت تداوی ایشان، از کامه به چکنور می‌رفت.
وقتی که من به سفرهای خود آغاز کردم، چند بار در زمان طالب علمی خویش بر چکنور مرور کرده، ملا صاحب را زیارت نموده‌ام و او هم به خاطر معرفت مامایم، مرا تشویق می‌کرد و ناز می‌داد.
رویداد سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی است که من در سنگر سرای کامه آموزگار بودم، آموزگاری را گذاشتم و به نیت تحصیل سوی هند حرکت کردم. در میان راه «گرداب» و «گوشتی» دره کوچکی است ،ما پنج شش تن همسفر بودیم از دره که بیرون شدیم، دزدان ما را احاطه کردند، آنان مسلح بودند، تفنگ و خنجر داشتند و ما دست خالی بودیم با وجود آن ما به وسیله پارچه سنگ‌ها، به دفاع تعرضی آغاز کردیم، اما آنان زیاد بودند و به سیلهٔ خنجر ،به سختی مرا مورد ضرب قرار دادند و من به حد کافی زخمی شدم ،خلاصه اینکه ایشان مارا بستند و

لباس‌های مارا گرفتند و رفتند.

بعد ازمدتی ما خود را آزاد ساختیم و شبانه، رهسپار چکنور شدیم و به ملا صاحب شکایت کردیم ،او نهایت خشمگین گردید و با پرسش‌هایی که نمود، دزدان را شناخت که از «پیتاو خوگاخیل» اند.ملا صاحب ما را اطمینان داد، لیست لباس‌های مان را گرفت. ما رهسپار پشاور شدیم .من به یاد دارم که در «دوآبه» در «ترخه» با مولانا صاحب سمیع الحق زندگی را آغاز کردم. مبتدی می‌خواندم، لباس نداشتم در شب چادر طالبان دیگر را می‌پوشیدم و در زمین استراحت می‌شدم .زمستان را به همین گونه سپری کردم و سال دیگر رهسپار هند گردیدم.

هدفم این است که ملا صاحب در چکنور بود، اما همه ویرانی‌های مومند و «میرو» را او سروسامان می‌داد، آن‌ها اشخاص معمولی نبودند.

این حقیقت دارد که در لواړگی او از رسوخ زیادی برخوردار بود و کاکاجی صاحبزاده، خلیفه او بود. کاکاجی پیری پاک و مقدسی بود ،در جای وی نماز جمعه، ادا می‌گردید و مردم زیاد گرد می‌آمدند.

من درلواړگی دو سه سال اقامت کرده‌ام و در روستای ملک گله خان من مدرسه‌ای را هم اساس نهاده و نام مدرسه را حفظ الاسلام گذاشته بودم .۳۰ و ۴۰ تن نوجوانان در آن درس می‌خواندند. شاگردان آن دوران من ،حاجی معروف خان آش خیل،آقای گلدار خان، گل مدار،محمد عمرخان سیماب (برادر حمزه صاحب شینواری) آقای مراد شینواری (پسرحمزه صاحب)،آقای اکرم خان فاروق، محمد عارف، عبد الباری و دیگران بودند.از آش خیل و باغ شکار غلی از جمله صاحبزاده گان، چهار پنج تن نوجوانان رشید، شاگردان من بودند،

با تاسف که نام‌های همه را، فراموش کرده ام .
آن نوجوانان امروز اشخاص بزرگ و برخی هم شاعر و صاحب قلم اند که زبان پشتو را من به ایشان درس داده بودم.برخی شاگردان آن زمان من در سروده های خود به تاریخ آن وقت هم اشاره کرده‌اند. طوری که محمد عمر خان سیماب می‌گوید :

ډیوه می د سخن قیام الدین ده بله کړی
د ذهن تصفیه امیر حمزه کړی زما
خادم د سیاست لاره را وښوده په علم
حمزه د دین د لاری تربیه کړی زما

شمع سخنم را قیام الدین روشن کرد
تصفیه ذهنم را هم امیر حمزه
خادم راه سیاست را نمودم با علم
در راه دین حمزه کرده است مرا تربیت

بر اساس جذبهٔ آن پیوندها با ملا صاحب، من در مورد وفات ملا صاحب در سال ۱۳۵۱ هجری قمری(۱) مرثیه‌ای نگاشته ام .با شنیدن آن مرثیه در آن وقت بسا کسان گریستند ، این مرثیه را من از میان یادداشت‌های گذشته‌ام گرفتم که با این نبشته، پیوست است.
این نبشته را من به اشاره آقای غلام نبی جان، صاحبزاده ملا

---

۱ - در متن اصلی سال ۱۳۵۱ قمری آمده است، اما من گمان دارم که اشتباه چاپی باشد. زیرا در پایان مرثیه که در بخش سروده‌های این کتاب آمده است سال ۱۳۵۰ هجری قمری نگاشته شده است و چون مولانای مرحوم در محرم الحرام یعنی آغاز سال قمری داعی اجل را لبیک گفته‌اند، بایست طبق معمول مرثیه هم در در همان ایام مقارن وفات شان سروده شده باشد که سال ۱۳۵۰ قمری می‌شود، نه سال ۱۳۵۱ طوری که در متن اصلی آمده است. ف - فاضل

صاحب، نگاشتم خدا کند مورد توجه شان قرار گیرد.

به این نبشته بایست به گونهٔ نیاز نسل‌های آینده نگریسته شود ،نه امروزین و برای آنان خالی از فایده نخواهد بود.

کابل - ۲ سرطان ۱۳۴۷

سناتور قیام الدین خادم

خادم مینه

سروده‌ها و ستایش‌های شاعران

سید لعل پاچا از تریلی و محمد
عمر بلبل افغان لالپوری مشترکاً این
نظم را سروده اند

د چکنور ملا صاحب دوست د سبحان دی
بې شکه کامل خوان دی
زموږ صاحب دی، د دین نایب دی
په طریقت په شریعت ثابت روان دی
عالم فاضل دی، عارف کامل دی
د اولیاوو متقیانو پهلوان دی
امام د دین دی، حبل المتین دی
په طایفه د کاملانو کې سلطان دی
صفت یې ډېر دی، له حده تېر دی
دا څو الفاظه مختصر زما بیان دی
په ټوله عالم کې، عرب عجم کې
په نیك عمل باندې مشهورپه دغه شان دی
په هر طرف دی مشرف
د شجاعت اواز یې خور په کل جهان دی
ښه مجاهد دی، عابد زاهد دی
د کرامت زور یې معلوم ښکارده عیان دی

غازي بهادر دی، عالم خبر دی
انګريز کافر ترې په لندن کې په لړزان دی
د خدای په لار کې په کار زار کې
قوی همته مدام تېر له مال او ځان دی
ډېر ماذونان دي په دې جهان دي
دی په کل وارو کې دلمرپه شان روښان دی
ملایان ولاړه، عالمان واړه
په همه وارو کې ښکاره د دد نشان دی
هم دی سردار، هم دی رویدار
وارث د دین د محمد اخر زمان دی
صاحب کماله، له ذوالجلاله
فضل وکرم ورباندې ډېر د پاك رحمان دی
د ټول پیروانو، د فقیرانو
نور البصر صاحب نظر عالیشان دی
د دین سراج دی، که څوك محتاج دی
ملا صاحب له دې ورځي غوث الزمان دی
صاحبه پیر د کامل فقیر د
ستا له وصف مقصر زما بیان دی
یمه غلام ستا، کړمه سلام ستا
مقصود دزړه مې ستارضااوستارضوان دی

لعل شاد فقیر دی، ډک له تقصیر دی
مرید خادم ستا او ستا د خاندان دی
عاصي مفلس دی ستا د درخس دی
که پرې نظر د رحمت وکړې ډېر حیران دی
ډېر شرمسار یم ستا خدمتګار یم
ستا په خاطر مې امید خدای ته د غفران دی
لعل شاد نور بس کړه مدحې دې پس کړه
ادب خدمت دصاحب کړه چې ځودې توان دی
لعل شاد بادشاد صاحب د جاه
د ستا صفت یې کامل کړی په ښه شان دی
زد هم ګدا یم، په تا شیدا یم
که په دوه عرضه مې غوږکېږدې ډېراحسان دی
ګل د ګلاب یې، ګوهر نایاب یې
په بلبلانو ستا صفت فرض عیان دی
ستا له صفته. عالي همته
مبارك نوم زما بلبل خوش الحان دی
رب دې حیات د ستا که زیات
تر هغې پورې چې معمورد دا جهان دی
مطلب مې عرض و دغومرد فرض و
باقي درود په محمد اخر زمان دی

شریف لالپوری شاعر محلی

چار بیته

د خدای رحمت په دې ملا شه
د ده ملګری پاک الله شه
غزا یې وکړه په اختیار باندې
چپاو یې وکړ په کفار باندې

***

د چکنور ملا اختیار وکه
د غزا نیت یې په تلوار وکه
کور په کور وګرځېد مومند باندې
راځئ غزا وکړو په خوند باندې
مومندو واړو اتفاق وکه
هر سړي دارنګه طلاق وکه
زمونږ په دغې بسم الله شه
د خدای رحمت په دې ملا شه

ماذونان واړه په یو ځنګ لاړه
ملا صاحب ترې په بل ځنګ لاړه
په براق سور لاړ په خیبر باندې
چپاو یې وکړ په انګریز باندې
کوز یې د متې نه راغونډ کړ
د میچنی نی ورته پنډ کړ
ډېری له راغی ځان په ویر باندې
غوغا شود ګډه په خنزیر باندې
چا ترې ټوپك چا ترې سنګین راوړ
چا ترې ګټې چا ترې میخزین راوړ
خونه یې لور په لور تالا شه
د خدای رحمت په دې ملا شه
ځوانانو تورې په کې پڅې کړلې
د کافرانو کلې یې غوڅې کړلې
انګریز شو خلاص بالاحصار باندې
چپاو یې وکړ په کفار باندې

***

چا په قیصو کې اوریدلي نه دي
انګریز د چا نه تښتېدلی نه دی
لکه په دغه ورځ چې تنګ راغی
خلکه په درې طرفه جنګ راغی

جنګ یې په درې طرف که وروره
د اسلام دې هنر ته ګوره
کافر په غم کې مبتلا شه
د خدای رحمت په دې ملا شه
چې د توپکو یې دندوکار کړ
انګریز یې منځ کې را حصار کړ
ورهم یې ګډ کړ په سر کار باندې
چپاو یې وکړ په کفار باندې

***

تمامه ورځ مقدمه وشوله
د لالپوروالو پرې نامه وشومه
پنځوس شو قتل افسران پکې
بې نرخه مړه شو کافران پکې
مسلمانان چې شهیدان شو
داسې تازه لکه ګلان شو
څوك چې وو مړه ددوی پوره وه پکې
د نظر(۱) دا رنګ نغاره وه پکې
یو کوډاخیلو کې خان جان و
خلکه د توري پهلوان و

۱ نظر، نام سلمانی محل بود

په شیهدانو کې بالا شه
د خدای رحمت په دې ملا شه
یو سید عثمان له دنیا تېر شو
هسې ښایسته په شهادت سېر شو
خاونددې یې مورکه خپل دیدار باندې
چپاو یې وکړ په کفار باندې

***

یو لښکرۍ کې احمد خان شهید شو
بل دلښکر کلي نایب خان شیهدشو
یو مزری د اللهٔخیلو
په اصل دی د خوګاخیلو
یو احمد نور دره ئی زی شیهد شو
بل په شمشاد کې ګلبازی شهید شو
یو په خویزو کې و غلام خلکه
چې د خامبی کور یې مقام خلکه
دیارلس په شمارخو شهیدان وو پکې
څه زیات وکم دولس زخمیان ووپکې
د اسلام هلته تېنګه ملا شه
د خدای رحمت په دې ملا شه
چې دا په خپله راتله ډېر وو پکې
چې لګېدلي وو برسېر وو پکې

پروا یې نه وه په پرهار باندې
چپاو یې وکړ په کفار باندې

***

ملا صاحب په کې افسر راغی
غزا یې وکړه بهادر راغی
نامه یې پاتې شوه فرنګ باندې
وایم رحمت دې شه په جنګ باندې
بیا به و نه ګورم مومندو ته
عالمه داسې سربلندو ته
زما یې دا رنګ وارخطا که
عقل یې ټول را نه جدا که
هره پېره مې داسې دل کاندي
چې غازیان جوړ راکې غوبل کاندې
حورې غلمان یې مشغولا شه
د خدای رحمت په دې ملا شه
شریف د ټول اسلام صفت کوي
ښایسته په مینه محبت کوي
دا خل یې وار دی په نوښار باندې
چپاو یې وکړ په کفار باندې

به مناسبت سفر حج مولانا صاحب چکنور، از طرف اهالی شینوار در لواړگی به استقبال موصوف خوانده شده است

خدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه
انګریز شو ستا نه شکسته په هر بندر صاحبه
خدای مې در ځار که ښه غازي، دښمن ملال شه ستا
بدخواه د دین او د اسلام پښو کې پایمال شه ستا
رب دې مدام لره کفارو باندې بر صاحبه
خدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه
ستا د پنجې نه دې رب ما ته کړي پنجه د کفر
رب دې مدام لري د ستا نه زړه رنجه د کفر
رب دې انګریز کاندي برهم ستا په خنجر صاحبه
خدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه
ستا په خنجر دې بیا ګردن د کفر غوڅ که مولا
ټول انګریزان دې ستا د مخې نه واپس که مولا
انګریز د ستا نه شو لندن کې کور و کر صاحبه
خدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه

ستـا پـه خنـجر دې بيـا ګردن د کفر پرې که مولا
د انګرېز خونې دې د ستا په تاخت خورې که مولا
رب دې پـه تـا بـانـدې اسـلام کـه منـور صـاحبـه
خـدای مې در ځـار که ښه غازي د چکنور صاحبه
خـدای دې رنګينـه کـه قبـا د دې کـافـر په وينو
خـدای دې تـالا کـه سلطـنت د کفرستان لعينو
پـه يـو حـملـه کې دې خدای در کړی پېښور صاحبه
خـدای مې در ځـار که ښه غازي د چکنور صاحبه
بـلـه حـمـلـه دې د اټـك لـه پـولـه تېـره کـه رب
زېـر و زبـر ګـوره ګـرګـيـان ستا د شمشېره که رب
پـه هندوستـان دې بيـرغ لاړ شـه بـرابـر صـاحبـه
خـدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه
لاس پـه دعـا کـړئ ای شينوارو همـه ټول په جمع
مـلاصـاحـب پـه منـځ کې ناست دی لکه بله شمع
رب دې پــه خيـر سره انجام کـه دا سفر صاحبه
خـدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه
دا کـاکـاجـي او فـضـل جـان در سـره ځي په سفر
خـالق دې کـړي دغـه سفـر د ستاسو ډېر بختور
خـاونـد دې کـړي ستا مريدان ټول بهره ور صاحبه
خـدای مې در ځار که ښه غازي د چکنور صاحبه

دغه حاجیان دغه غازیـان دې وي خوشحاله مـدام
چې همېشه کړي د نېکانو صـاحبـانـو سلام
ستا په راتلو دی نن په لوړاګي کې اختر صاحبه
خــدای مــې در ځار که غازي د چکنور صاحبه

* * *

سرودهٔ شریف لالپوری

د هندوستان نه کاغدونه راغله
امیر صاحب(۱) له فریادونه راغله
نن مې جګړه ده د کفاره سره
بلتون مې نه پرېدي د یاره سره
امیر صاحب د جنګ اختیار و که
د غزا نیت یې په تلوار وکه
سپه سالار یې مقرر که
پروت په ډکه ټینګ یې خیبر که
سپه سالار وتاړه لام ورپسې
په هره ورځ ورته ګودام ورپسې
فوځ یې کم میخزین یې ډېر وو
خلکه حساب له حده تېر و
په ښکار غلی پلټنې پرېوتلې

۱ - اعلیحضرت امیر امان الله خان

د انګریزانو سره کېوتلې
ورځ د جمعې وه چې جازونه راغله
امیر صاحب له فریادونه راغله
یو څو ګولې یې کړې ګذار خلکه
په ډکه یې جوړ که دندوکار خلکه
مړي زخمیان پراته بېشمار سره
بلتون مې نه پرېدي د یاره سره
سپه سالار یوه چره وخوړه
خلکه په پونده یې خره وخوړه
په ستنه سور شو په موټر باندې
فوځ یې پرېښود په خیبر باندې
فوځ یې ښه په خیبر جنګ وکه
بېشان یې قتل د فرهنګ وکه
نه یې راشن نه یې میخزین ور ته
نه یې رساله نه یې تابین ورته
دغه جرنیل برکت په څمځ کې ناست وو
خلکه دوی دواړه د غرد ترخ کې ناست وو
یو څو کسان یې څوکیدار وو
چې په میخزین یې پیرد دار وو
تالان یې پورې که د وارد سره

بلتون مې نه پرېدي د یاره سره
چې د غازي(۲) مال يې تالا که
نفس و شیطان يې په پخلا که
نه به پې موړ نه به سودمن شي
نه به په دې باندې ښادمن شي
چې مال يې ویوړ د باچا خلکه
ما ولیده چې چا و چا خلکه
اسلام په هغې ورځې سپك شو
هم یو تر بله اتبار ورك شو
د ګل په ورځې دا کافر راغی
ما ولیده چې په خیبر راغی
په ډکه دا رنګه ګردونه راغله
امیر صاحب له فریادونه
یو کسان يې په سلام ورغله
ما ولیده چې لاس په نام ورغله
بندیان يې بوتله د زناره سره
بلتون مې پرېدي له یاره سره
په برخیبر کې رسالې ووتې

---

۲ - غازی امان الله خان

د پـــرنگيانو خرگلي ووتـــې
چې د گـردي زيـارت نه تېر شـو
د اسـلام فـوخ تـرې چاپېر شو
د خـداى رحمت په دې برگټ شه
د ده نصيب حـورې جـنت شه
ښکتـــه رامخکــې کړ پرنگ
ډېـــر وارخـــطا يې که په جنگ
بـره چـونۍ کې يې را حصار که
لکـه د خـرو هسې مـردار کـه
غـازيـان د پـاسه پې بازونه راغله
امـيـر صـاحـب له فريادونه راغله
چې په غـزا کـې شهـيـدان شوو
پـه کتـابونو جنتيـان شـوو
نصيب يې حورې شه ديدار ړه سرد
بلتون مـې نـه پرېدي د ياره سرد
مـلا صـاحـب ورته ډېـره ونـيوه
پـه هـزار ناو کې يې ښکاره ونيوه
محصل(۳)، عـمـر(۴) ور سـره مل وو

---

۳ - محصل خان بزرگ قوم از کوداخيل مومند

۴ - عمر خان شهيد بزرگ قوم از کوداخيل مومند

انګریز د دوی د لاسه دل وو
د خدای رحمت دې په مومند وي
دوی دې هر ځای کې سر بلند وي
مخلوقه درې میاشتې جګړې کولې
په انګریزانو یې دارې کولې
په انګریزانو یې بل اور که
ملك یې د دوی د پامه تور که
د دوی په کور د غم بادونه راغله
امیر صاحب له فریادونه راغله
څوك چې په نیت د غزا لاړ شي
محض د خدای په رضا لاړ شي
عمر یې تول شي د ګلزاره سره
بلتون مې نه پرېدي د یاره سره
د هر وطن نه یې که راغونډ
دغه سر بند کې که را پنډ
اوس درته ښایم ګودامیان
ډېر پې خوشحاله شو هندوان
یو څو کسان په کوز مالت کې
چې همېشه په دوی لعنت کې
په بر مالت کې شته دي نور

لکه تبې مخونه يې تور
څوك چې كومك د انګريزانو کوي
په هغو حکم د بيمانو کوي
زما په زړه باندې دردون راغله
امير صاحب له فريادونه راغله
شريف د خپل خدای نه ايمان غواړي
اسلام ترې واړه په امان غواړي
دا تخت و بخت دې برقراره سره
بلتون مې نه پرېدي له ياره سره

* * *

سرودهٔ تور طالب

د چکنور ملا غزا له په نرۍ راځي
خوا له د ډېرۍ راځي
د چکنور ملا ویلې زه غزا کومه
محصل ته يې ویلې ځه پاځه تا سه سلا کومه
محصل ملا صاحب ته ویل ځه په سر
دوهم به راشي عمر
د سلالا نه دواجان(۱) هسکه غرۍ راځي
خوا له د ډېرۍ راځي
د تور طالب(۲) د خولې نه دا سوې مصرې راځي
خوا له د ډېرۍ راځي(۳)

۱ - دوا جان خوگاخیل مومند که در غزای نامبرده شهید شده است
۲ - تور طالب از روستای پیپل مومند
۳ - بقیهٔ این چهار بیتی به دست نیامده است

از طبع شریف امی شاعر محلی

په جمع راغــــله صاحبان
شــوو پــه غـــزا پسې روان
په سبحان خوړ لښکرې غونډې شولې
د پـرنګـیـانو میمی کونډې شولې
بـاچـا(۱) صیب ویلي ما نیولی یاستی
پـه هغـه کس مې سپارلی یاستی
چې پـه تـمـام جـهـان بهتر دی
پـــه درست جهان کې منورﷺ دی
بـل مـــــی منلی سل غویان
کـــه پـــه خیر راغله دا غازیان

۱- پاچاصاحب: میر صاحب جان پاچا صاحب اسلامپور،مشهور به شیخ پاچا صاحب (رح) که از مأذونان پیشگام جناب مولانا صاحب هده بودند.

د دعـــای وکـړله په جمعه
ویــلي ورځـــئ پې اوس عالمه
ورځ د جـمعې وه، جوړ شو جنګ
پلټنــې راغلــې د فــرهنګ
جنـــګ یــې بنا که په میدان
پـــه جمــع راغـله صاحبان
غـــازیـــانو نه کاوه پی ډز عالمه
هیـچـا پې نه لاره غرض عالمه
پلټنــې واړه چې را غنډې شولې
د فـرنـګیـانـو میمې کونډې
فــوځ چې راغی د انګریز عالمه
پـروا یـې نه وه تله په خیز عالمه
غـــازیـــانــو جوړ پې دندوکار که
لکـه د خـرو هسې یې مردار که
د بــاجوړ(۲) مـلا پـه متـه راغی
اسلام ترې ځکه ټول په ګټه راغی
د چکنـور مـــلا چـاپـېر شو
ویلی را ځي په مینځ کې ګیر شو

۲ - ملا صاحب باجور که به بابری ملا صاحب مشهور بود،از جملهٔ مأذونـان مولانا صاحب هده.

پــرنگـی ویلـی شو تمام
دوبــار بـه نـه راځـي اسلام
مــا سـه تـوپـو نه شته طوفان
پــه جمـع راغلــه صاحبان
توپـونــه يې واړه هوا ګير لګيده
هېڅوك پې خوږ نه شو سرګېر لګېده
خوشی ډاګونو کې کرکنډې شولې
د پرنګـيـانو میمې کونډې شولې
لکــه باران هسـې ګولۍ ورېدې
خلکه پـه شانلــه د رېلۍ ورېدې
پـه شمــار شپـږ نیمشلې توپنه
پې لګـېدل خـوشـي ډاګونه
ولــيـانــو واړو بــرکــت کړ
د ملك پيــرانو ډېر همت کړ
پلـټنــې بېـرتـه شولې ماتې
مړې زخميــان شــوو ورنه پاتې
دي كـافـر كـړي وو حـكـمت
صنـدوق يـې ايـښـی و اوچت
خـو بـه هغـې شــو شهيدان

په هـــره ورځ یې شرمېدلی وینم
په عقرب ډاګ کې یې رانښکلې وینم
نســکور پـراته تنې بربنډې شولې
د پرنـګیـانو میمې کونډې شولې
رپـوټ چـې ور ور، چـې اخبار
اســلام دې واړه بـــرقـــرار
دا کـانـې بـوټي دي جلبل کړه
توپ چې باشـیانو د ستا چل کړه
پرنګیان واړه شـــوو د لګیر عالمه
لمبې یې شوې بلې په ضمیر عالمه
چـې مصاله مې شوله خلاصه
هېـخـوك مې خوړ، نه شو د لاسه
زد بــــه سر کار ته څه جواب کړمه
باچاهي نه شـتـه زد یې خراب کړمه
چــې تــا پــه څــه وکـه نقصان
پــه جمـع راغـــله صاحبان
جـــواب به څه کړم د سرکار
مـومـــندو ډېــر کـــړم ناقرار
د نـــامـــردانو برخې شنډې شولې
د پـــرنګیـانو میمې کونډې شولې

د چکنور ملا بادر دی
تل یې غزا پسې سفر دی
انګریز د دہ د لاسہ تنګ دی
د محمد ﷺ پہ دین یې جنګ دی
پرنګیان وارہ کړي زاری، عالمہ
ملا صیب غواړي ترې ډیری، عالمہ
پوهېږم نہ ډېر بې غیرتہ یې کړمہ
پہ باچایانو کې سرښکتہ کړمہ
زہ بہ سرکار تہ څہ عرضي کړمہ
ملا صاحب پہ څہ راضي کړمہ
ډیری (۳) کیم نہ کېږي ګذران
پہ جمع راغلہ صاحبان
"شریف"پہ شانې حقیقت نہ شتہ دی
خو پہ لالپورہ کې عزت نہ شتہ دی
پہ زړہ مې توري وینې ډنډې شولې
د پرنګیانو میمې کونډې شولې

---

۳ - دیرۂ شبقدر

دو قطعه نظم پی در پی از قاضی
محمد جان لالپوری، مشهور به
«کشر قاضی صاحب»

مرثیه

د زړه غمـه دم په دم را باندې زيات شوې
رب دې وبخښـه غـازي پيره وفات شوې
د جمعـې شپـه وه را پرېوت لـوی غم
صـاحب پـورتـه لـه دنيـا کـړ خپل قدم
مـريـدانـو تـه يې پرېښـوده مـاتـم
خـادمـان دې شـو پـه زړه قـلـم قـلـم
تـه د خـدای کـرم ته لاړې ملاقات شوې
رب دې وبخـښـه غـازي پيره وفات شوې
څنـکـدن کـې دې کول ډېر زيات ذکرونه
تـا پـه خپلـه سمـول خپـل انـدامـونـه
بيـا دې ويـل مـا تـه ډېـر وايئ درودونه
زړه دې پس لـه مـرګـه ډېـر وهل تپونه

بیا څرګندې علامې دې د ممات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې

شنې لوخړې مې راخېژي له دماغه
توره شپه ده صاحب ولې ځي له باغه
رب دې راوله، د کل اسلام چراغه
د کفارو مشرکانو د زړه داغه
مشهورې دې شغلې د کرامات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې

حافظان درپسې ډېر زیات په ژړا دي
غمزده زړونه خفه ډېر وارخطا دي
خادمان دې همه واړه په غوغا دي
په ژړا په انګولا په واویلا دي
بېرته راشه ډېر ارمان د مخلوقات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې

ته په خپل قدرت پوهېږي ذوالجلاله
بل څوک هېڅ ویلی نه شي لا یزاله
کافران شوو بې حسابه ډېر خوشحاله
مؤمنان شوو بې اختیاره ډېر ملاله
هرسړی خپل ځان ته وایي اوس میرات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې

سر راپورته کړ یو ځل له ګورستانه
عثمانخېل غزا له نه ځي بې له تانه
د جهازو سره جګړه ده ډېر ګرانه
نن دې وخت د کرامت دی پهلوانه
رب ته سوال کوه مشغول په مناجات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې
بېرته راشه په سر توري کړه سوالونه
عثمانخېلو بیا اوچت کړل بیرغونه
فرنګیانو جنګ ته پورته کړه جهازونه
په ډېرۍ باندې به ساز شي بیا جنګونه
کوکې سازې هر طرف د عرصات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې
اولیاوو کې ښکاره دا ستا همت شو
پښتنو کې ډېر ښکاره دا ستا غیرت شو
نصاراوو باندې ډېر دا ستا هیبت شو
ستا د لاسه شکسته ډېر زیات لغت شو
ډېر ښکارد په قندهار او په هرات شوې
رب دې وبخښه غازي پیره وفات شوې
خلك وایي چکنور کې یو توتي دی
ښې ورې خبرې کړې غلام نبي دی

زړه مې ډېر د دې يتيم غم کې ستي دی
لاس مې نه رسي قسمت ازلي دی
د ملا تيرد بيا له دغه غمه مات شوې
رب دې وبخښه غازي پيرد وفات شوې
سنه درې سوه يو زر پنځوس د برد
دغه مياشت د محرم وه ډېره غورد
د جمعې شپه وه په ټولو کې بهترد
وه په شمار يې ولسمه برابرد
دا دی نښې د وفات د علامات شوې
رب دې وبخښه غازي پيرد وفات شوې
قاضي ستا له غمه هيڅ ليونی نه شو
بيا د ستا د جنازې سپلنی نه شو
د زيارت په دروازه کې لوګی نه شو
معلومېږي چې دی هيڅ ښه سړی نه شو
دا د خولې لافې مې خوشې خرابات شوې
رب دې وبخښه غازي پيرد وفات شوې



بلبلان ډېر په ارمان دی بوستان څه شو
عاشقان ډېر پرېشان دی جانان څه شو
چې په غیږ د پاك رسول به یې مشغولا کړه
د حسن حسین﷜ د دواړو دوران څه شو
چې کلي به یې د کفارو غوځولی
هغه زبر زمری د سبحان څه شو
چې په ډېر صدق ښکاره صدیق اکبر ود
هغه خسر د پیغمبر فیض رسان څه شو
د نبي په فیصله یې فیصله ود
د عمر د خلافت هغه شان څه شو
چې د کاتب او عاشقمند ډېر په قرآن و
حیاداره پرهیزگاره عثمان څه شو
چې سوات نه یې عبد الله شام ته گوزار که
د سیدو د غوث تازه گلستان څه شو

چې په سر د انګریزانو ماوت ناست و
د هډې هغه تورزن پهلوان څه شو
چې په واعظ به یې د زړه قطره کړه بېله
د بتخاك حضرت واعظ د قرآن څه شو
په نسب حسب چې ستوری د اسمان و
اسلامپورپاچاصاحب میرصاحب جان څه شو
چې د تورې غړ یې هر طرف ته خپور و
چکنور کې لری غازی د میدان څه شو
چې قاضي یې د درخاورو کې ځان شماري
هغه پیر د پلاړ نه زیات مهربان څه شو

***

نظم قاضی شکر الله جان لالپوری

ګوره تقدیر د ذوالجلال
له دنیا لاړ د دین مشال
په ژړا ډیر زیات مخلوقات شو
خلکه غازي ملا وفات شو
ګوره تقدیر د رب قدیر و
ملا صاحب زمونږ د پیر و
اسباب تړي جوړ روانیږي
د بیلتانه نوبت غږیږي
خلکو ته یې وکړو وصیت
ډیر د لمونځونو نصبحت
زړه مې د غمه شو پامال
ګوره تقدیر د ذوالجلال
د زهرو تریخ زما حیاه شو
خلکه غازي ملا وفات شو

ګورہ تقدیر د رب غفور و
ملا صاحب خو ډېر رنځور و
شپه د جمعې وخت د سحر شو
صاحب وې وخت مې د سفر شو
تاسو را پاڅېږئ بیدار شئ
درود ویلو ته تیار شئ
درود کې ډېر زیات دی کمال
ګوره تقدیر د ذوالجلال
مرض مې ډېر له حده زیات شو
خلکو غازي ملا وفات شو
مرض یې زیات شو بېحسابه
فضل پرې ته وکړې توابه
باغچه د دین ود پرې ودانه
توتیان راتله د هرې خوا نه
زړه مې له غمه ډېر رپېږي
عالمه نوی باد لګېږي
سحر وختي راغی احوال
ګورد تقدیر د ذوالجلال
د بلبلانو باغ میرات شو
خلکه غازي ملا وفات شو

بلبلې تولې په چغار شوې
باغچې د ګلو تار په تار شوې
د سرو ګلونو باغ خزان شو
د شنو توتیانو مجلس وران شو
شیخان به ولې نه کړېږي
په سر یې سرې لبمې بلېږي
بل فرنګی شو ډېر خوشحال
ګوره تقدیر د ذوالجلال
هغه د تورې بیرغ مات شو
خلکه غازي ملا وفات شو
د فرنګیانو زړه قرار شو
د مؤمنانو زړه افګار شو
زړګی زما پسې تباد شو
خلکه تورزن غازي فنا شو
خاونده ورکړې جنتونه
د سرو یاقوتو محلونه
بل یې نصیب کړې خپل جمال
ګورد تقدیر د ذوالجلال
په مریدانو یې دیدن قات شو
خلکه غازي ملا وفات شو

مـریـدان پـاتـې شوو لاچاره
فضـل پـرې وکـړې کردګاره
اغـا صاحب موړ ته زلمی کړي
د پلار نه زیات یې توریالی کړې
ډیـر یـې غـزا کې پهلوان کړې
د پـلار لنګـر په دہ ودان کړې
زه پـه سـرتـورې کـړمـه سوال
ګوره تقـدیـر د ذوالـجـلال
قاضي ته پېښ ډیرمشکلات شو
خلـکه غـازي مـلا وفـات شـو
قـاضي ډیـر صبـر اختیار کړه
لېونی مه شه ځان هوښیار کړه
دا یـې دنیـا دا یـې کـارونـه
مـرګي تباه کـړل عـالـمـونـه
پاك رسـول لاړ د دې دنیـا نـه
دنـیـا دہ تهولـه د ارمـانـه
تـمـام عـالـم لـرې زوال
ګـور تقـدیـر د ذوالجـلال
مـرګـی هـر چا ته ملاقات شو
خلـکـه غـازي ملا وفات شو

سیال

مرثیه

نن د ملا صاحب په مرګ هر مسلمان ژړېږي
بیا خصوصاً د ډېرد غمه خادمان ژړېږي
بورا ته ګورئ چې نن مخ شکوي په دواړه لاسه
راغی خزان په ګلستان کې بلبلان ژړېږي
سخت وي ساعت دفراقت، نه دی بلبل ملامت
سحر سبا کې چې ګل یاد کړی په سوران ژړېږي
چې معشوق نه وي د عاشق عمر په دار وینمه
حال د فراق کې زخمي زړونه عاشقان ژړېږي
چې ظالمانو نه به یې تل خوار مظلومان ساتل
حق په جانب دي چې نن کونډې یتیمان ژړېږي
بیابه یې څوك خوا ته نژدې کاندې په مینه سرد
په زړد زهیر زخمي ځیګر واړد شیخان ژړېږي
سترګې راپورته کړد صاحبه ورته ورکړه څه ډاډ

د غـرد مـومـنـد پـه تـا مـيـن زاړه ځوانان ژړيږي
تاچې په ناز مينه ساتل اوس دې په چا و سپارل
غواړي خپل نيازحيران حيران ټول حافظان ژړيږي
صـاحبه ستا په همدردۍ چې به ډاډه وو همېش
غـم د افلاس کې در په در ټول مسکينان ژړيږي
محـفـل ورانـېږي علـمـاء سـلـګۍ د غمه وهي
ګـڼ پـه نـارو پـه سترګو سرو ټول عـالمان ژړيږي
تـا کـړې د ډېرو خونې ورانې په چا رحم نه کړې
ورك شـي مـرګـيـه ستا له لاسه هر انسان ژړيږي
چې تـوريـالي و هر ميدان کې په دښمن بريالی
د سر نـه تـېـر بهادر افسر، پسې غازيان ژړيږي
تـازه بـاغـچـه د چکنـور، مـړاوې خزان کړله رب
شوو تـار په تـار واړه ګلان په زړه پرېشان ژړيږي
دزخمي زړه سو د دې کوي د اغاجان په سترګو
چـې د صـاحـب خليفه شته ځله دوستان ژړيږي
نسـيـمـه راشـه بـيـا تـازه کړه دغه مړاوي ګلان
ګورد لالـه پـه زړګـي داغ ځيرې ګرېوان ژړيږي
نـه به اميل د ګلو جوړ کړی نه به راشي سپرلی
"سيال"ځکه ډوب په غم کې ناست په دې ارمان ژړيږي

د جناب حضرت چکنور ملاصاحب تذکره

قیام الدین خادم

د چکنور صاحب وفات مې دل و جان ژړوي
ستا جدايي صاحبه واړه مؤمنان ژړوي
تا چې اسلام لپاره ورل په سر درانه بارونه
په ټول اسلام کې دې ښکاره ستا همګي کارونه
په سر دې وو زموږ لپاره د دنیا غمونه
ممات دې ځکه زموږ هر يو مسلمان ژړوي
چې شپه او ورځ دې قوم لپاره ترقي غوښتله
په دعاګانو کې دې دوی له سرلوړي غوښتله
په مړه ګېډه دې هېڅکله ډودۍ نه خوړله
ستا دیانت او صداقت افغانستان ژړوي
چې دې ناموس داسلام ټينګ کړلو په خپله توره
په ټول عالم کې دې نامه شوه په غازي مشهوره
سینه دې ډکه وه د خدای او د رسول د نوره
د تورې غږ دې په يو رپ کې کافران ژړوي

تپې تپې د پښتنو په تا را جمع شولې
د عاجزانو غريبانو دلته دمې شولې
ورانې خبرې به د خلکو په تا سمې شولې
رحلت دې ځکه عاجزان او مسکينان ژړوي

ته يوه ستن وې په افغان کې د اسلام د بنا
هادي مرشد وې د تهذيب او د اخلاق په بنا
په پښتنو باندې دې کړلې ډېرې سختې رنا
د انتقال خبر دې شاه نادرشاه خان ژړوي

تا په ازاد سرحد جاري کړه اسلامي قيدونه
هم اتيا زره مومند وړل به ستا د خولې حکمونه
په فقيرۍ کې دې کول د امارت کارونه
ستا د عقبی سفر محصل او عمر خان ژړوي

صاحبه پاځه چې کفار په تا خوشحاله نه شي
غازيان دې جمع چې د دوی طبعه ملاله نه شي
بې ستا دمخه زمونږ شوق خوب او خندا له نه شي
د دښمنانو خوشحالي مونږ هر زمان ژړوي

ته وې پابند د شريعت د طريقت د نبي
وې محافظ په ښه تدبير د سياست د نبي
په چکنور کې دې جوړ کړی خلافت د نبي
چې کړي تهمت په تا مونږ دغه هندوستان ژړوي

په تا راټول وو همګي مسلمانان صاحبه
مومند، شينواري، خوګياني واړه افغان صاحبه
ستا په نشتوالي به دواړو شي کار وران صاحبه
په فاتحه کې دې لوستل موږ د قرآن ژړوي

شپه د جمعې دې مبارك شه چې عقبی له لاړې
په اوولسم د محرم باندې مولا له لاړې
په مخ دې ښه شه چې دنيا نه ته خوشحاله لاړې
د ارتحال غم دې همه واړه شيخان ژړوي

حاضره جمع په دعا شئ مغفرت وغواړئ
صاحب لپاره د الله ﷻ پاك نه جنت وغواړئ
"قيام الدين" لپاره خدای نه ډېر رحمت وغواړئ
د ګناه ډك زړه يې هر دم نفس و شيطان ژړوي.

لواړګی، ۱۳۵۰ ق، مطابق ۱۳۱۰ش
قيام الدين خادم

***

پیوست ها

* برخی فرامین واسناد رسمی در مورد ملا صاحب چکنور
* یک آرزو
* زندگینامۀ سناتور غلام نبی چکنوری
* زندگینامۀ صاحبنظران

فرمان پادشاهی

۸ جوزا ۱۳۰۰

۱۱۵ ع

فضایل پناه ملا صاحب چکنور!

اطلاعات واصله درباره شما که یک نوع [illegible] و فساد پیشه گان بمنزل شما [illegible] که موجب اضطراب [illegible] گردیده

از آن رو شما را چندی بمدت از ولایت ننگرهار [illegible] تا امر ثانی و تکمیل تحقیقات حضور در جلال آباد معطل [illegible]

اینک به تحقیقات دقیقانه شده در اجرا معلوم [illegible] شما پاک [illegible] ثابت شد از آن رو مبلغ یکهزار روپیه افغانی

بطور بخشش برای مخارج [illegible] حج شما عطا فرموده [illegible] مبلغ یکهزار روپیه افغانی [illegible] مستحق [illegible]

حیات شما [illegible] پرورش.

در خصوص [illegible] شما از عبارت [illegible] حضور [illegible] شما [illegible] مجاهدین وارد [illegible]

جهاد [illegible] همه [illegible] ترقی امر [illegible] آرزو دارم:

البته [illegible] خدمت [illegible] دین و دعاگوئی دولت متبوعه افغانیه [illegible] خواهند [illegible]

۸ جوزای ۱۳۰۵ ۱۱۵

فرمان پادشاهی

فضایل همراه ملا صاحب چکنور !

اطلاعات واصله در بارهٔ شما حاکی بود که دزدان و فساد پیشه گان بمنزل شما سکونت کرده موجب اخلال امنیت عامه میشوند از آنرو شمارا احضار نموده امر داده بودم که تا امر ثانی و تکمیل تحقیقات حضور در جلال آباد معطل بوده بجای نروید اینک به تحقیقات دقیقانه متعدده که اجرا نمودم،برائت شمابحضورم ثابت شد از آنرو مبلغ پنجهزار روپیه افغانی بصیغه بخشش برای مخارج سفریه حج بشما عطا فرموده ،علاوه برآن مبلغ یکهزار روپیه افغانی سالانه بقسم مستمری برای شما مقرر نمودم که تا زمان حیات شما بشما به پردازند.

در خصوص وجه باقی شما که عبارت از دو هزار و چار صد روپیه بود،حضور شاهانه‌ام با اظهار شما که وجه مذکور به مصارف مجاهدین در وقت جهاد رسیده اعتماد نموده بسرشته داری اعلی سمت مشرقی امر معافی و منظوری آنرا دادم.

البته کما فی السابق بخدمتگزاری دین و دعا گویی دولت متبوع افغانی خود مشغول بوده هرکجاخواسته باشید رفته میتوانید.

امضای اعلیحضرت امیر امان الله خان



فرمان پادشاهی

[illegible] ۱۳۰۵

ع ۱۹۰

[illegible] !

[illegible]

[illegible]

۱۵ جوزا ۱۳۰۵ ۱۹۰

فرمان پادشاهی

ف. ملا صاحب چکنور!

از طرف مخفی برایم استغاثه رسیده اینکه در اوقاتیکه شما برای نصایح در علاقه و قریه جات سمت مشرقی و غیره میروید ،نفری زیاد با شما میباشند که از زیادتی نفری معیت شما یک نوع تکلیف بر اهالی وارد میگردد،چون برای امر معروف از طرف حکومت دایره احتساب و محتسبین تعین شده و این وظیفه رسماً بایشان تفویض گردیده ،اگرشما بصورت خلص یعنی با پنج شش نفر برای تبدیل هواگردش نمائید،در آنصورت ممانعتی نیست، زیرا آنهای که از تکلیف ازدحام نفری معیت شما متحمل و دچار تکلیف میشوند، باینطرز آسوده میگردند،اگر حکومت علاوه بر محتسبین در یکی از علاقه‌ها رفتن شما را برای پند و نصایح لازم بداند و شما را امر فرستادن بدهد،آنوقت مخارج سفریه هم داده خواهد شد و یا اگر خود شما در کدام محل رفتن خودرا علاوه بر محتسبین لازم شمردید، قبل از حرکت از حضورم استیذان حاصل دارید،تا حکومت انتظام مخارج سفریه شما را نماید و بر خلق خدا تکلیف و زحمت وارد نگردد.

امضای اعلیحضرت امیر امان الله خان

تاریخ: ۲۵ [illegible] سنه ۱۳۴۸ قمری
۶ برج [illegible] سنه ۱۳۰۸ شمسی



فرمان پادشاهی

رعایای صداقت شعارم حضرت حقایق آگاه، صاحب [illegible] مکنون و حضرت [illegible] قاضی [illegible] و [illegible]

خط بیعت و اطاعت شما عزیزانم را که بتوسط شیخ گل محمد خان [illegible] و شیخ [illegible] فرستاده بودید،

سراپا خواندم و قبول نمودم.

من از شما رعایای عزیزم و سرداران [illegible] که بیعت تانرا بمن آورده بسیار

شادمند و خورسند گردیدم. همچنانکه شما [illegible] سلطنت مرا بطوع خاطر،

و رغبت تمام قبولدار شده اید، من هم از خدای خود میخواهم که وظایف محترم آمریت را،

بشرافت آن اجرا کرده، برای شما ملت عزیز خود خدمات نمایم که بدان واسطه، نام نامی

افغانستان و اهالی غیور آن، در نظرها ارجمند، و در ردیف دول عالم سربلند گردد.

رعایای عزیزم! چون مقصد من از تحمل این بار گران امارت، ترقی مملکت، و رفاهیت

عامهٔ شماست استدعا دعا کنید که به این مقصد خود (که عین آرامی خودتان میباشد)

کامیاب برایم.

درخاتمه همه شمارا بخداوند کریم سپاریده تمام تانرا در اطاعت به اوامر حکومت، واتفاق

بایکدیگر توصیه مینمایم.



۲۴۳۱ ۲۵ ماه جمادی الثانی سنه ۱۳۴۸ قمری
۶ برج قوس سنه ۱۳۰۸ شمسی

فرمان پادشاهی

رعایای صداقت شعارم حضرات حقایق آگاه ملا صاحب چکنور و فضایل همراه قاضی لالپوره و جنابان باقی شیخ‌های تعلق ملا صاحب !

خط بیعت و اطاعت شما عزیزانم را که بتوسط شیخ گل حسین خان و شیخ حنبل خان فرستاده بودید،سراپا خواندم و قبول نمودم.

من از شما رعایای عزیزم و هر دو خادمان شما که بیعت تان را بمن آورده بیسیار رضامند و خورسند گردیدم،همچنان که شما با من بیعت داده امارت مرا بطوع خاطر،و رغبت تمام قبولدار شده اید،من هم از خدای خود میخواهم که وظایف محترم آمریت را،بشرافت آن اجرا کرده، برای شما ملت عزیز خود خدماتی بنمایم، که بدان واسطه ،نام نامی افغانستان و اهالی غیور آن، در نظرها ارجمند و در ردیف دول عالم سربلند گردد.

رعایای عزیرم! چون مقصد من از تحمل این بار گران امارت،ترقی مملکت و رفاهیت عامه شما است لهذا دعاکنید که به این مقصد خود (که عین آرامی خود تان میباشد)کامیاب برایم.

در خاتمه همهٔ شما را به خداوند کریم سپاریده،تمام تانرا در اطاعت به اوامر حکومت و اتفاق با یکدیگر توصیه مینمایم.

امضا و مهر اعلیحضرت محمد نادر شاه



تاریخ (۱۰ ماه محرم سنه ۱۳۵۰ / ۱۲ برج جوزا سنه ۱۳۱۰)



نومبر (۹۲۱ / ۳۹۶۴)

ع ۲۵۲۲
۲۴ جمادی [illegible]

فرمان پادشاهی

عزیزانم پسران و باقی متعلقین جناب ملا صاحب چکنور!

از ضیاع اسفناک جناب فضایل مآب ملا صاحب مرحوم که داعی اجل را لبیک گفته اند، بحضور ما اطلاع رسید، از اینکه جناب موصوف یگانه عالم متبحر و بهی خواه عالم اسلام و مجاهد فی سبیل الله بودند و به دورهٔ زندگانی خود خیر و بهبود مسلمانان را مد نظر داشته و در حصول اتفاق و اتحاد اقوام بذل مساعی مینمودند و وجود شان برای شاه خانواده و ملت افغانستان سرچشمه فیض و برکت بود حضور ما خیلی متاثر گردید، چون بموجب امر الهی که "اذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولا یستقدمون" هیچ فردی را از اجابت چشیدن ذائقه موت چاره نیست و جناب موصوف که شخص صالح و خداجوی و خیرخواه عمومی بودند فی الواقع نمرده و زندهٔ جاوید گردیده اند، بنابران شما بازماندگان و تمام مخلص کیشان و علاقه مندانیکه از فیوضات معنوی مستفیض بوده اند تسلیت داده، از خداوند برای تان توفیق میخواهم که به پیروی اخلاق و نظریات پاک ملا صاحب مرحوم موفق و پابند بوده نام او را زنده و روح شان را شاد و خورسند داشته باشند.

بسم الله الرحمن الرحیم

۹۷۱ ۲۰ ماه محرم سنه ۱۳۵۰

نومره تاریخ

۳۹۹۴ ۱۷ برج جوزا سنه ۱۳۱۰

۲۵۲۲

۲۳ جوزا وارده

فرمان پادشاهی

عزیزانم پسران و باقی متعلقین جناب ملا صاحب چکنور !

از ضیاع اسفناک جناب فضایل مآب ملا صاحب مرحوم که داعی اجل رالبیک گفته اند، بحضورم اطلاع رسید،از اینکه جناب موصوف یگانه عالم متبحر وبهی خواه عالم اسلام و مجاهد فی سبیل الله بودند و بدوره زندگانی خود خیر و بهبود مسلمانان را مدنظر داشته و در حصول اتفاق و اتحاد اقوام بذل مساعی مینمودند و وجودشان برای شما خانواده و ملت افغانستان سرچشمه فیض و برکت بود، حضور ما خیلی متاثر گردید ،چون به موجب امرالهی که «اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» هیچ فردی را از اجابت چشیدن ذایقه موت چاره نیست و جناب موصوف که شخص صالح خدا جوی و خیر خواه عمومی بودند فی الواقع نمرده و زندهٔ جاوید گردیده‌اند بنا برآن بشما بازماندگان و تمام اخلاص کیشان و علاقه‌مندانیکه از فیوضات مرحومی مستفیض بوده اند تسلیت داده ،از خداوند برایتان توفیق میخواهم که به پیروی اخلاق و نظریات پاک ملا صاحب مرحوم موفق و پابند بوده نام او را زنده و روح شانرا شاد و خورسند داشته باشید.

امضای اعلیحضرت محمد نادر شاه

حکومتی جلال آباد

جناب فضائل و نجابت آگاه ملا صاحب چکنور! سلمه الله تعالی

چون زمانیکه از چکنور در مهمندیه رفته بودید به شما خبر داده بودم که واپس در چکنور بیائید، چرا که در مابین دولت خداداد افغانستان و دولت برطانیه عهد است که عهد شکنی از طرف دولت خداداد نشود،جواب خط مرا بالایجابت یکنفر ملا و تعلق دار خود فرستاده نوشته بودید،که کیفیت رفتن جهاد را بحضور مبارک اعلیحضرت شهریاری عریضه کنید هر قرار احکام رسید،اطلاع بدهید.چون کیفیت مذکور به حضور مبارک والا عریضه کرده بودم بجواب فرمان رسید که چون ملا صاحب چکنور هرگاه واپس در چکنور آمد،خوب ،الانه .باز در داخله دولت خداداد جای داده نمیشود،چنانچه سابق کیفیت مذکور خط را توسط عالیجاه سردار خان برایشما فرستاده بودم، جواب خط مذکور رابه ملا زمان سردار خان نداده ،زبانی برای شان گفته اید که جواب خط را نه میدهم ،بنا بر آن برای آن مجدداً به جهت شما قلمی گردید که باید خود شما از مهمندیه بجهاد نروید و هرگاه واپس نیامدید البته بقرار حکم فرمان مبارک والا در علاقه دولت خداداد گذاشته نمیشوید باید خود شما واپس بیائید و جواب خط مرا روانه کنید که دانسته شوم.

تحریر یوم پنجشنبه پنج ماه جمادی الاول ۱۳۴۳ مکرر آنکه از حضور مبارک والا اسمی اینجانب حکم شده بود که برای شما حسب الامر مبارک اطلاع بدهم، چون برای شما خط روان نه کردم ،جواب خط اینجانب را ارسال دارید.تاکید دانید این چهارم خط است که برای آن فضائل نشان روانه کرده ام و به قرار خط اینجانب عمل نکردید .تاکید دانید که باز معطلی نکنید.

امضا و مهر حاکم اعلا

سواد

مقال قبیله [illegible] پارچه نه نفع

معقود [illegible] شش حروف [illegible] گشتم بودن کامل که [illegible] حروف

به حصه [illegible] مشکور رسانیده که مصارف مجاهدین معروف

کرده باشند و [illegible] الان از رضا [illegible] موصوف حاصل [illegible]

در [illegible] بنده [illegible] حال [illegible] ناظم نظام

[illegible] ناطق برای [illegible] تردد [illegible] حاصل

[illegible] که در [illegible] محمد [illegible] گذرد

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] عبد [illegible]

هو الله

ملکان قریه انبار خانه بصحت باشند.

مقدار شش خروار آرد گندم بوزن کابل که مناصفهٔ آن سه خروار میشود به فضیلت مآب جناب ملا صاحب چکنور رسانیده که مصارف مجاهدین مصرف کرده باشد و رسید آن از جناب موصوف حاصل بدارید.

در جلال آباد نزد من بنده درگاه الله حاجی عبد الرزاق ناظم نظام حربی آورده برات ناطق برای شماها از دفتر عامره حاصل بدارم که در عوض مالیات سند هذا جنسی شما مجرایی بخورد.

فقط تحریر تاریخ ۱۶ ماه شوال ۱۳۳۷ ق

حاجی عبد الرزاق

یک آرزو

اکنون که آرمان عمرهای‌ما به تکمیل شدن ،نزدیک است و من زنده‌گینامه جناب مرحوم مجاهد چکنور را سال‌ها قبل نگاشته بودم، آرزوی چاپ آن، از سوی عاشقان تاریخ افغانستان پیدا شده است.من به این فکر افتادم ایکاش همراه با آن زندگینامهٔ فرزند رشید وی جناب سناتور صاحب چکنوری را هم می‌نگاشتم.

من از جناب سناتور صاحب آرزو کردم تا این درخواست مرا بپذیرند وحالات زندگی‌نامه خویش را بنگارند، من درآن صورت ،از ایشان خرسند شده و کاستی کتاب هم رفع گردد.

من به خوانندگان ارجمند نقیصه خویش را عرض می‌کنم که این کتاب را من سال‌ها قبل، در دورانی نگاشته بودم که معلومات من در مورد ملا صاحب چکنور، بسیار ابتدایی بود. اما بازهم من از علاقمندان و مخلصان ملا صاحب سپاسگزاری می‌نمایم که ایشان بر چاپ کتاب، همیش اصرار می‌نمودند،بناء هرگاه این کتاب به چاپ می‌رسد، من آن را احسان ایشان می‌دانم و چاپ کتاب، موجب افتخار من است.

آرزومندم سناتور صاحب تقاضای مرا بپذیرند و چیزی بنگارند و عریضه من بی‌پاسخ نماند.

و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم

سیال - ۱۹۸۹ میلادی

فشردهٔ زندگینامهٔ سناتور غلام نبی چکنوری

(به خامهٔ خودش)

من نمی‌خواستم همراه با آن شخصیت عظیم ،سوانح خود را پیوست سازم ، اما به اساس اصرار آقای سیال، به نگاشتن آنچه در پایان می‌آید مجبور شدم.

نام من غلام نبی و تخلصم چکنوری است، پسر ملا امیرمحمد (ملا صاحب چکنور)، و به قوم مومند و ساکن روستای چکنور ولسوالی مومند درهٔ ولایت ننگرهار می‌باشم .و در همان روستای چکنور در سال ۱۳۰۰ خورشیدی یعنی سال ۱۹۲۱ میلادی تولد شده ام.

در کودکی (الف، ب) را نزد حضرت والد بزرگوارم شروع کردم و پس از وفات ایشان تعلیم دینی خود را نزد استادان زیادی، در خانه به سر رسانده‌ام.

تا کنون اکثر حصه زندگی من در امور اصلاحی مردم سپری شده است در شرق ننگرهار در مناطق قبایل مومند اختلافات ذات البینی مردم و اقوام را از میان برده و حل و فصل نموده ام. عوض بدی و بدبینی، برای پیدا کردن خوشبینی و صلح کوشش کرده ام و از بخت بلند، اکثر از آن نتایج مثبت، به دست آمده است.

طوری که در مناطق قبایل آزاد در میان مردم و قوم‌های ایشان نظام دولتی و اداره حکومتی وجود ندارد و یا در مناطقی که اثری از

آن است ،آن هم با عدم برابر است.بناء در میان مردم آن مناطق عنعنه، رسم و رواج‌ها و تعاملی موجود است و در تحت قوانین آن عنعنه‌ها و رسم و رواج‌ها به روش موزونی حیات به سر می‌برند.این قانون البته نگاشته نشده است و مدون نیست ،اما عام و خاص آن مناطق به گونه‌ای آن را می‌دانند .این قانون را ایشان در اصطلاح خود « نرخ » می‌گویند. مردم آن نواحی ، علما، روحانیان و جرگه‌ها را به دیده قدر می‌نگرند و همین اشخاص به مشورهٔ بزرگان قومی و کمک ایشان، اختلافات مردم و اقوام را حل و فصل می‌نمایند و در حقیقت فریضهٔ امر بالمعروف و نهی عن المنکر را انجام می‌دهند. من امروز هم عضو این کمیتهٔ خیرخواه هستم .بناء من در حد توان خود و تعهد اسلامی، ملی و انسانی خود در این رابطه تلاش‌هایی به خرج داده‌ام و همین خدمات ملی برای من ارزش دارد و با تصور آن، برایم اطمینان خاطر و تسکین روحی حاصل می‌گردد.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی ۱۹۳۵ میلادی در دره‌های «سناپبش» و «ناقی» اقوام مومند و صافی در برابر انگریزان ،جنگ شروع شده بود. من در آن جنگ شامل بودم و نقش فعالی داشتم در آن وقت من به غازیان روستاهای «رامالی» و «سم غاسبنی» از تنظیم و تقسیم مواد خوراکی گدام، سرپرستی می‌نمودم.به این گدام از طرف مناطق و مردم مختلف ننگرهار، از راه روستای لالپور ،آرد ، بوره و سایر مواد خوراکی آورده می‌شد.

وظیفهٔ حمل و نقل آن مواد و ضرویات، بر دوش غازی لالپوری دوست محمد خان،قاضی صاحب محمد جان (قاضی صاحب کهتر، یا کشر قاضی صاحب) خان صاحب یار محمد خان، حاجی صاحب مقتدر،حاجی صاحب اور بل،شیخ عبد الرزاق،استاد امیر محمد

صاحب،محمد زمان خان،حاجی صاحب ملک ولی محمد،حاجی صاحب عبد الرسول،محمد میراب،حاجی صاحب تور جاه،حاجی صاحب فضل احمد،قاضی محمد کمال صاحب،حافظ سید امیر (حافظ جی صاحب سده) و دیگران بود ،که همهٔ ایشان از اخلاصمندان و پیروان ملا صاحب چکنور بودند.

در آن زمان مجاهد محترم حاجی صاحب ترنگزایی ،دو پسر شیخ پاچا صاحب اسلامپوری،بابا پاچا صاحب و سید عباس پاچا صاحب در روستای « قطی» به تنظیم و انسجام غازیان مصروف بودند.حاجی صاحب ترنگزایی بسیار ناتوان بود و در سن کهولت قرار داشتند، اما به مثابه یک پیشوای روحانی و مجاهد، از خانهٔ خود غازی آباد به قطی تشریف آورده بودند و در آن مسجدی رحل اقامت افگنده بودند که به وسیله مجاهد سترگ مولانای هده بنا یافته بود.من گاه گاه به نزد او می‌رفتم ،روزی برای من ، اسپ سواری خویش را داد و برایم وظیفه سپرد تا سنگر و مواضع مجاهدان را معاینه کنم، او از این کارروایی من نهایت خرسند گردید و برایم دعای فراوان نمود، چون من در آن زمان نوجوان بودم، حاجی صاحب ترنگزایی بر من شفقت زیادی داشت وگاه گاهی مرا در پرهیزانه‌اش، شریک می‌ساخت و مرا تشویق می‌نمود.سه فرزند حاجی صاحب، صاحب زاده‌ها، در طول سنگرهای دره ناقی مصروف جهاد بودند. نبرد در برابر انگریزان در مومند، آخرین جنگی بود که سپاه مشهور انگریزان مشهور به «گاید» در «سناپښ» در محل «څناور چینی» به صورت کامل نابود گردید و غنایمی در این نبرد، به دست غازیان افتاد و انگریزان پیشنهاد صلح نمودند و سپس اجساد مرده‌های شان را که در وقت شکست در کوه‌های «سناپښ» باقی مانده بود با خود بردند.فرنگی‌ها، مدتی بعد از

سراسر شبه قاره، خود راعقب کشیدند

بعد از سال ۱۳۳۷ خورشیدی برابر با ۱۹۵۸ میلادی در دوره‌های دهم، یازدهم و دوازدهم از طرف مردم مومند دره، به اکثریت مطلق آرای مردم، عضو ولسی جرگه افغانستان بودم و به دوره سیزدهم کاندید نشدم و از طرف پادشاه وقت محمد ظاهر شاه به حیث سناتور انتصابی تعیین گردیدم و به این ترتیب از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۲ خورشیدی یعنی ۱۵ سال عضو شورا و سنا یعنی عضو ولسی جرگه و مشرانو جرگه بودم. در سال ۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی) به اثر کودتای سردار محمد داود خان، هردو مجلس ولسی جرگه و مشرانو جرگه، لغو گردید.

در این دوران پانزده ساله در سال ۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی) در جملهٔ یک هیأت هفت نفره پارلمانی تحت ریاست رییس شورا آقای محمد نوروز خان، به اتحاد شوروی سفرنمودم .این هیأت از طرف پارلمان شوروی به مناسبت جشن انقلاب اکتوبر، دعوت شده بود.

باید یادآوری نمایم که درسه لویه جرگهٔ افغانستان اشتراک داشتم، لویه جرگه سال ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱ میلادی) در زمان صدارت محمد هاشم خان، در لویه جرگه سال ۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۵ میلادی) در دوران صدارت سردار محمدٌ داود خان که نایب رییس آن آقای وزیر محمد گل خان مومند بود و درلویه جرگه آخرین که در سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ میلادی) برگذار گردید و در دورهٔ انتقالی، داکتر محمد یوسف خان صدر اعظم بود و در این لویه جرگه قانون اساسی کشور تصویب شد. لویه جرگه‌های ذکر شده همه، در عهد سلطنت شاه سابق ، محمد ظاهر شاه، صورت گرفته است.

زمانی که روس‌ها بر میهن ما تجاوز مسلحانه نمودند ،من هم مانند بسا از هموطنان، با خانواده‌ام هجرت نموده و در کشور همسایه پاکستان مهاجر شدم. در دوران هجرت برخلاف روس‌ها، در کنفرانس‌های گوناگون، سیمینارها،جرگه‌ها و شوراها، اشتراک نموده ام ،مثل جرگه عمومی کویته،عضویت در شورای عالی و اجراییه اتحاد سه گانه،رییس بورد مشاوران جبهه ملی نجات افغانستان، شورای تفاهم در اسلام آباد که کنفرانس پنج روزهٔ مجاهدان در آن دایر شده بود،در جمله هیأت اسلام آباد، ملاقات با آقای بنین سوان نمایندهٔ خاص سرمنشی سازمان ملل متحد در امور افغانستان، دید و وادید با رئیس سازمان کنفرانس اسلامی، آقای حامد الغابد، و اجلاس‌های شورای اصلاحی.

پس از شکست تاریخی روس‌ها و سقوط کمونیست‌ها، در افغانستان، جنگ برای قدرت ادامه داشت، من هم به سان افغان‌های مصلح دیگر برای صلح و آرامی در گردهم‌آیی‌ها و هیأت‌های گوناگون سهم گرفته‌ام، مثلاً تحت رهبری آقای داکتر فاروق اعظم، شورای اصلاحی ما ، تلاش‌های ۲۵ روزه‌اش نتیجه داد که رهبران جهادی در جلال آباد گردهم آمدند و تشکیل حکومت اعلان شد، اما متأسفانه، بسیار زود از هم پاشید و در وطن سلسله جنگ‌ها، همچنان ادامه دارد.

غلام نبی چکنوری

پشاور ۱ / ۱ / ۱۹۹۵ میلادی

* * *

زندگینامهٔ صاحبنظران

نگارش : ف - فاضل

مرحوم عبد الهادی داوی
(۱۲۷۴ - ۱۳۶۱ خورشیدی)

مرحوم عبد الهادی داوی ، به تاریخ ۱۴ جمادی الاولی سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۲۷۴ ش ۱۸۹۵ م) در باغ علیمردان کابل تولد یافت، پدرش عبد الاحمد آخند زاده، طبیب یونانی واز قوم داوی کاکړ بود ودر آغاز «پریشان» تخلص می‌کرد.

مرحوم داوی مکتب را در حبیبیه تا درجه رشدیه پیش برد. به زبان‌های فارسی و پشتو شعر می‌سرود و با زبان‌های اردو،ترکی، عربی و انگلیسی آشنایی داشت. داوی عضو فعال جنبش مشروطیت بود و با تاسیس سراج الاخبار به مدیریت محمود طرزی، همکار علامه محمود طرزی گردید و از مکتب او بسا چیزها آموخت .

وقتی که بر امیر حبیب الله خان، در روز تولدی‌اش، از طرف عبد الرحمن لودین حمله صورت گرفت ، داوی نیز به جرم دوستی با لودین، زندانی گردید و هشت ماه را در زندان سپری کرد.

مرحوم داوی در عهد شاه امان الله خان ،نخستین سردبیر جریدهٔ «امان افغان» بود که نخستین شمارهٔ آن در ۲۲ حمل ۱۲۹۸ خورشیدی (اپریل ۱۹۱۹ م) از چاپ برامد.

مرحوم داوی در اکثر مذاکرات سیاسی عهد امان الله خان، عضو فعال هیأت مذاکره کننده افغانستان بود، مثل مذاکره با انگلیس‌ها، به خاطر استقلال افغانستان در میسوری و همچنان، مذاکرات با دابس نمایندهٔ انگلیس در سال ۱۹۲۰ م در کابل.

او در سال‌های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷ خورشیدی وزیر تجارت افغانستان بود،مدتی سفیر افغانستان در بخارا هم بود. بعد از عصر امانی از سال ۱۳۰۸ الی ۱۳۱۰ به حیث وزیر مختار افغانی، در برلین ایفای وظیفه کرده است که بعدها استعفا داد و استعفای مختصرش چنین بود :

«مرا مستعفی بدانید - عبد الهادی داوی »

روانشاد داوی بعد از استعفا به کابل عودت کرد و عضو افتخاری انجمن ادبی کابل گردید،سپس در زندان ارگ محبوس شد و ۱۳ سال را در زندان سپری کرد و در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از زندان رهایی یافت. به گفتهٔ مرحوم علامه عبد الحی حبیبی، وقتی که او در زندان به سر می‌برد، به محمد هاشم خان صدراعظم گفته بودند که داوی شخص بی‌آزاری است ،اگر رها شود! پاسخ صدر اعظم چنین بود :

یک گپ او از یک گلوله توپ ،زیادتر تاثیر دارد!

داوی پس از رهایی از زندان به حیث سرمنشی دربار شاهی تعیین گردید، بعدها وکیل شورا و درسال ۱۳۳۴ خورشیدی به حیث سفیر در اندونیزیا گماریده شد.او در سال۱۳۴۵ خورشیدی رئیس مجلس اعیان بود و در تسوید قانون اساسی سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴م) عضویت کمیسیون مشورتی قانون اساسی را بر عهده داشت.مرحوم داوی به سروده‌ها و افکار شاعر بزرگ شرق علامه اقبال لاهوری علاقهٔ فراوان داشت ،از همینرو دیوان اردوی اقبال را به نام «لآلی ریخته» به زبان فارسی ترجمه نمود که در کابل به چاپ رسید.

کتاب «زما رسول پاک» نیز از آثار ماندگار شادروان استاد داوی می‌باشد، که به مناسبت میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در کابل ،به چاپ رسیده است .

مرحوم داوی آثار دیگری نیز به زبان‌های فارسی و پشتو دارد و از

سروده‌های مشهور او چند بیت ذیل است که در عنفوان جوانی در زمان امیر حبیب الله خان سروده است :

در وطن گر معرفت بسیار می‌شد، بد نبود
چارهٔ این ملت بیمار می‌شد، بد نبود
این شب غفلت تار و مار می‌شد ،بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار می‌شد، بد نبود
کلهٔ مستت اگر هشیار می‌شد، بد نبود

سرانجام این مبارز پیشگام مشروطیت و مبارز آگاه و دانشمند به تاریخ ۲۷ اسد ۱۳۶۱ خورشیدی (۱۸ اگست ۱۹۸۲) در کابل وفات یافت.

***

مرحوم گل پاچا الفت
(۱۲۸۷ - ۱۳۵۶ خورشیدی)

شادروان استاد گل پاچا الفت پسر میر سید پاچا و نوهٔ سید فقیر پاچا است که از سادات لغمان و در سال ۱۲۸۷ خورشیدی ۱۹۰۹ میلادی در لغمان پا به عرصه وجود گذاشت و تحصیلات خویش را به گونه غیر رسمی در مدارس لغمان،ننگرهار و کابل به پایان رساند و علوم متداول عربی را در آن مدارس فراگرفت و کار رسمی خویش را با عضویت در روزنامه انیس در سال ۱۳۱۴ خورشیدی آغاز کرد.سپس عضو انجمن ادبی کابل و بعدها در شعبهٔ تالیف و ترجمه پشتوټولنه به کار آغاز کرد و مسولیت ماهنامهٔ « زیری» به دوش او گذاشته شد.

درسال ۱۳۱۸ معاون مدیریت صحافت پشتو تولنه مقرر گردید در سال ۱۳۲۰ خورشیدی مشاورت بخش پشتو در روز نامه اصلاح را به دوش گرفت و در همین سال مدیر مسول مجلهٔ «کابل» ارگان نشراتی پشتوټولنه مقرر گردید در سال ۱۳۲۵ خورشیدی مدیر مسؤول جریده اتحاد مشرقی در ننگرهار و دو سال بعد به حیث مدیر قبایل آن ولایت منصوب گردید.در سال ۱۳۲۸ در دورهٔ هفتم شوری به حیث نمایندهٔ منتخب مردم ننگرهار به پارلمان کشور راه یافت و در سال۱۳۳۱ خورشیدی در دورهٔ هشتم شوری از طرف اهالی قرغه‌ای ولایت لغمان، به حیث وکیل انتخاب گردید و درسال ۱۳۳۴ خورشیدی، به حیث نمایندهٔ مردم جلال آباد در لویهٔ جرگه آن سال، نماینده‌گی کرد و در سال ۱۳۳۵ خورشیدی به حیث رئیس پشتو ټولنه تعیین گردید. و سال‌ها در این سمت ایفای وظیفه کرد.

استاد الفت به مثابه یک دانشمند و ادیب در فاکولته ادبیات، استاد زبان پشتو هم بود.

استاد الفت در هر دو زبان پشتو و فارسی نویسنده و شاعر است و نثر پشتوی وی نهایت شیوا و لذتبخش ،روان، ساده و قابل استفاده همگان است. با آغاز هر عنوان بایست آن را به پایان رساند و از خواندن آن لذت برد.روح ابتکار ،استدلال و انتقاد در نثرهای او چهره می‌نماید و دردهای اجتماعی را به گونه زیبایی، به تصویر می‌کشد.

استاد الفت ادیب حاضر جواب است .طوری که در کتاب گنجینه نفایس تألیف انجنیر عبد الرحیم احمد پروانی آمده است که روزی شایق جمال ،استاد الفت و استاد خلیلی در راهی روان بودند، چشم شایق جمال به گله‌ای از خران افتاد که با هم مستی می‌کردند،به شوخی گفت: در میان خران هم الفت پیدا می‌شود .استاد الفت بلا فاصله پاسخ داد،بلی مثلی که من در میان شما هستم!.

استاد عبد الحی حبیبی در مورد او می‌گوید: « الفت ستارهٔ درخشان ادیبان پشتو است ،اگر ادب پشتو امروز بهترین نویسنده وشاعر داشته باشد، او همانا الفت خواهد بود.»

استاد عزیز الدین وکیلی پوپلزایی، در سیمیناری که از طرف سفارتکبرای دولت اسلامی افغانستان در دهلی جدید ،به مناسبت بیستمین سالگرد خاموشی شمع عمر او در سال ۱۳۷۶ خورشیدی برگزار شده بود در مورد استاد الفت چنین گفت :

«..... الفت از زمان آغاز سخن تا رسیدن به مرحلهٔ آخرین عمر ،خدمات شایانی را به قدر وسع و توان خویش انجام داد.و گل الفت را از بستان حیات خودش در معرض اثبات بهار دوران به ارمغان سپرد.»

از استاد الفت آثاری زیادی به یادگار مانده است که به گونهٔ مثال به برخی اشاره می‌شود :

۱ - غوره نثرونه،، ۲ - بله ډیوه،۳ - ښه لمسون،۴ - د زړه وینا،
۵ - غوره اشعار، ۶ - املا او انشاء،۷ -لیکوالی، ۸ - لوړ خیالونه او ژور فکرونه،۹ - منطق، ۱۰ - ادبی بحثونه، ۱۱ - نوی سبک او نوی ادب و
۱۲ - نوی رڼا او نور .

سرانجام استاد الفت در ۲۹ برج قوس سال ۱۳۵۶ خورشیدی، داعی اجل را لبیک گفت.

از سروده‌های این نویسنده و شاعر نامدار ابیاتی است که به وصیت نامه وی مشهور شده و چند بیت آن قرار ذیل است :

غواړم چه مرگ می وی په شان د یو فقیر
نه دی په کی ویر وی نه د خلکو دیر بهیر
نه دی رادیو کی وی زما د مرگ اعلان
نه دی وی زما په قبر خان و بیک امیر
خاورو ته وسپاری ما هغه دهقانان
هغه چی کړی تخم او وړی خیر یی کثیر
نور څه وړم عجز نیاز به وړمه خدای ته
رحم او کرم ته به یی وړم عذر و تقصیر
مه کړی د ریا لپاره ما پسی خیرات
ځان پسی نه غواړم خیراتونه چشمگیر
خدای ته دیر دیر نږدی وی له هر چا څخه الفته
هغه چی دنیاکی وی غریب خوار و حقیر

از سروده‌های او به زبان فارسی طور نمونه چند بیت ذیل است:

می‌شنیدم از نسیم هر لحظه در باغ این سخن
نیستم در قید رنگ و بو چو بلبل ای چمن
مانع سیرم نه کوه و دشت و صحرا می‌شود

میتوان رفتن به یکدم از چمن به انجمن
رفتن بالا وپایینم نشانت می‌دهد
کاین فراز و این نشیب هیچست اندر نز دمن

و این هم یکی از سروده‌های زیبای دیگر استاد الفت :

د دی لوړو غرونو وړمه یم
را ویښ کړی می پښتون دی
د میړانی سرنامه یم
آزادی زما مضمون دی
د غیرت او ننگ نغمه یم
هر آهنگ می دیر موزون دی
د خیبر غرونه رغونه ما په سرو وینو لړلی
غلیمان د پښتنو می پښتنو باندی وژلی

***

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی
(۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ خورشیدی)

قبل از این که زندگینامهٔ مختصر شادروان استاد خلیلی را تذکر دهم، مناسب می‌انگارم سرمقاله‌ای را که بعد از وفات استاد خلیلی نگاشته بودم و در شمارهٔ برج ثور ۱۳۶۶ خورشیدی ماهنامهٔ « میثاق خون »،به نشر رسیده است، در اینجا تسجیل نمایم .

در سوگ امیر سخنوران شاد روان استاد خلیل الله "خلیلی"

شب چهاردهم ثور برابر با هفتم رمضان المبارک، امیر سخنوران، شاعر و سیاستمدار نامور میهن، استاد خلیل الله "خلیلی" در دیار هجرت به دار باقی شتافت و ملتی را در سوگ نشاند (انا لله و انا الیه راجعون).

استاد "خلیلی" شاعر محبوب و درد آشنای که سروده‌ها و نشیده‌های آبدارش در خدمت آیین برتر اسلام و میهن دوست داشتنی و افتخارات تاریخی مان بود، با آغاز انقلاب اسلامی افغانستان، مجاهدین مسلمان را در نبرد برحقشان در برابر استعمار و کفر جهانی با شمسیر زبان یاری کرد، و قلم سحر آفرینش را در خدمت انقلاب اسلامی گمارید.

استاد مرحوم خودش این واپسین ایام را، مبارکترین روزهای عمر بر بکتش می‌خواند و متواضعانه می‌فرمود : انقلاب اسلامی روش شعری مرا تغییر داد.

اشعار استاد بر علاوه اینکه «فریاد نفرین بر آدم کشان جهان و گریه بر مرگ داد و داوری » است پیام پینه دستان مجاهد، شهیدان گلگون قبا،

آواره‌گان هدفمند، سلاح بردوشان مؤمن، زندانیان تسلیم نپسند و خلاصه پیام ملت عزیز و ذلت نشناس مان نیز است، که استاد در نشیده‌هایش این مسایل را بار بار یاد آوری کرده، حتی خود را قاصد و زبان این اقشار محروم می‌دانست، طوری که می‌گفت :

من حامل فریاد شهیدان وفایم
من قاصد درد و الم رنج و عنایم
آواره و گمگشته ندانم بکجایم
ای ابر کرم بر سر آواره دمی بار

روانشاد استاد خلیل الله خلیلی چشم بدنیا گشود، جز وحشت و ظلم و ظلمت چیز دیگری ندید، و تا زمانی که چشم از جهان فروبست، سلسلهٔ این وحشت‌ها ادامه داشت، طوری که خود می‌گفت :

انیسم آه و یارم درد و شامم اشک و صبحم خون
به خوان زندگی تعظیم میهمان این چنین باید

استاد مرحوم با دیدن این اوضاع، به ویژه بعد از کودتای مزدوران، مهر سکوت برلب نزد، انجمن مهاجران دردمند را از یاد نبرد، محیط هجرت و آواره‌گی و قرب هم‌میهنانش را با همه مشکلات آن ترک نگفت، چون «دیگران» حقایق را نپوشاند و نپوساند، و تا وقتی که فرصت یاری‌اش کرد، از حقایق، پرده‌های اغراض را بدور افگند و در دشوارترین دوران عمر (دوران بعد از هفتاد سالگی) رسالتش را فراموش نفرمود.

اگرچه استاد مرحوم سخنور شهیر، استاد خلیلی زمانی وظایف مهم دولتی را به عهده داشت آن هم به اساس درایت و کفایتش و مدتی منشی صدارت، وزیر و سفیر هم بود، ولی او هیچگاه ازین وظایف به افتخار یاد نمی‌کرد، او بیشتر دوست داشت، از دورانی که به صفت سرباز تحت فرماندهی «داملا عرب» بر ضد متجاوزین روسی می رزمید و یا به صفت آموز گار ابنای

وطن را تعلیم می‌داد حرف بزند.

روانشاد استاد «خلیلی» ترجمان راستین آمال و آلام ملت ستم آشنا، و چهره پرداز چیره دست همه ضجه‌ها و فریادهای مهاجران محروم و دردمند، احیاگر فرهنگ و ادبیات و بالاخره صورتگر شهکاری‌های قد برافراختگان مجاهد، ما بود، از همینرو ملت وفاشعار ما، اینک در سوگش اشک می‌ریزند و خون می‌گریند و رحلت این نادرهٔ سده‌ها و نسل‌ها را که خداوند - جلت عظمته - به ملت مسلمان افغانستان ارزانی داشته بود، ضایعهٔ جبران ناپذیر سنگر فرهنگ و سیاست می‌دانند.

مجلهٔ «میثاق خون» که آئینه تمام نمای آرمان‌ها و آمال ملت مجاهد و هدفمند مان است، از خدمات ارزنده‌ای که استاد مرحوم در ساحهٔ ادبیات و فرهنگ اسلامی و معرفی جهاد برحق مان انجام داده است، قدردانی نموده و از کریم کار ساز، روانش را شاد و مرقدش را پرنور می‌خواهد و به باز ماندگانش که همه مجاهدین و مهاجرین افغانستان و دوستداران فرهنگ اسلامی در سراسر گیتی اند، صبرجمیل و اجر جزیل مسألت می‌دارد.

ای سفرکرده خدایت مؤنس وهمراه باد !

همدم شبهای تارت رحمت الله باد !

و اینک می‌پردازم به شرح زندگینامهٔ استاد خلیلی :

استاد خلیل الله خلیلی فرزند میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در شوال ۱۳۲۵ هجری قمری، در باغ شهر آرای کابل تولد شد. او از عشیره صافی بود .مادرش دختر یکی از خوانین مشهور کوهستان عبد القادر خان صافی و با نایب سالار عبد الرحیم خان بود نسبت خواهری داشت .

استاد زمانی که ۷ ساله بود، مادرش وفات کرد و در ۱۱ سالگی به تاریخ ۱۴ ثور ۱۲۹۸ خورشیدی، پدرش به امر امیر امان الله خان، اعدام گردید طوری که استاد می‌گوید :

به سال یازدهم شد مرا شهید پدر
پدر که بود به صد افتخار تاج سرم
یتیم کرد مرا این سپهر مردمکش
اسیر و بیکس و بی‌خانمان و دربدرم

استاد خلیلی در زمان حکومت امیر حبیب الله کلکانی به حیث مستوفی ولایت بلخ مقرر گردید .بعد از سقوط امیر حبیب الله کلکانی رهسپار تاشکند شد و در تاشکند با سید هاشم جنرالقونسل افغانستان در تاشکند ملاقات کرد. این ملاقات تاثیر عجیبی بر روحیۀاستاد خلیلی بجا گذاست که به گوشه‌های آن در کتابش «نخستین ترور سیاسی» اشاره کرده است.

سپس رهسپار هرات گردید که مامایش عبد الرحیم خان صافی نایب سالار آنجا بود.

استاد مدتی در هرات سپری کرد که ثمرۀ حضورش در هرات کتاب ارزشمند « آثار هرات» در سه جلد است.

استاد بعد از مدتی به کابل فرا خوانده شد و به حیث معاون پوهنتون کابل به کار آغاز کرد . در کابینۀ شاه محمود خان منشی مجلس عالی وزراء تعیین گردید و در سال ۱۳۳۰ خورشیدی به حیث رئیس مستقل مطبوعات مقرر شد. در سال۱۳۳۲ خورشیدی به حیث مشاور عالی شاه پذیرفته شد.استاد در آخرین سال‌های سلطنت محمد ظاهر شاه به حیث سفیر به عربستان سعودی گماریده شد و در عهد داود خان در عراق سفیر بود.

با کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، استاد خلیلی، از سِمَت رسمی استعفا داد، مدتی در امریکا و اروپا به سر برد، سپس در اسلام آباد پاکستان، رحل اقامت افکند و دورۀ جدید و مهمی در زندگی سیاسی و فکری و ادبی استاد آغاز گردید. استاد سر انجام بعد از یک عمر خدمتگزاری به تاریخ ۱۴ ثور ۱۳۶۶ خورشیدی جان به جان آفرین تسلیم کرد و در هدیرۀ رحمان بابا

صوفی وارسته و شاعر شیرین کلام زبان پشتو، با حضور جم غفیری از هموطنان مهاجرش ،به خاک سپرده شد.

از استاد آثار فراوانی به نظم و نثر به چاپ رسیده است که به عناوین برخی اشاره می‌شود :

۱ - هرات (آثارها،رجالها ،تاریخها) چاپ بغداد ۲ - احوال و آثار حکیم سنایی غزنوی ۳ - سلطنت غزنویان ۴ - فیض قدس ۵ - رسالۀ یمگان

۶ - زمرد خونین ۷ - از بلخ تا قونیه ۸ - عقاب زرین ۹ - درویشان چرخان ۱۰ - یار آشنا ۱۱ - ماتمسرا ۱۲ - نخسین تجاوز روسیه در افغانستان ۱۳ - ایاز از نگاه صاحبدلان ۱۴ - عیاری از خراسان ۱۵ - ناهید و دختران قهرمان کابل ۱۶ -از سجاده تا شمشیر ۱۷ -از مدرسه تا سنگر

۱۸ - به بارگاه سعدی ۱۹ -کاروان اشک ۲۰ - اشک‌هاو خون‌ها

۲۱ - دیوان کامل اشعار به کوشش آقای عبد الحی خراسانی

***

مرحوم حمزه شینواری
(۱۹۰۷ - ۱۹۹۴ میلادی)

استاد ابو المراد امیر حمزه شینواری، از سخنوران مشهور زبان پشتو در آن طرف خط دیورند است که او را پادشاه غزل می‌خوانند ،پدرش ملک باز میر خان شینواری نام داشت .

استاد حمزه در سال ۱۹۰۷ م در لواړگی تولد شده است.ابتدائیه را در مدرسه روستای خود فراگرفته و سپس تحصیلات عالی خویش را در اسلامیه کالج پشاور به پایان رسانده است.

حمزه شینوار ی طوری که خود می‌گوید شاعری را در آوانی که در صنف پنجم درس می‌خواند ،به زبان اردو آغاز کرده است سپس به دستور سید عبد الستار چشتی پاچا در سال ۱۹۳۳ میلادی به شعر سرایی به زبان مادری‌اش یعنی زبان پشتو آغاز کرد.

استاد حمزه شینواری در پهلوی شاعری، نقد و تالیف یک درامه نویس ماهر و موفق هم است که به همین اساس یک کمپنی فلم هندی در سال ۱۹۴۱ میلادی در بمبئی از او دعوت به عمل آورد تا دیالوگ‌های فلم لیلی و مجنون را بنگارد که قرار بود به زبان پشتو تهیه گردد.

آقای طاووس شینواری در مورد استاد حمزه شینواری سا لها قبل گفته است:« حمزه نقاش فطرت است و حافظ شیرازی زمان خویش است.»

از استاد حمزه شینواری چند دیوان غزل به چاپ رسیده است که «د زړه آواز»،«بهیر» و«نوی څپی» از آن جمله است.از استاد حمزه شینواری

کتاب‌هایی تحت عناوین «تجلیات محمد» ژوند، د خوشحال خان ختک یو شعر،یون، ژوند او یون ،ژور فکرونه، و تسخیر کاینات به چاپ رسیده است .

امیرحمزه شینواری در سروده‌هایش از افکار و اشعار میرزا خان انصاری و خوشحال خان ختک اثرپذیر است. او در سال ۱۹۳۷ میلادی مجله‌ای را به نام «رنها» در پشاور به نشر می‌رساند. سرانجام این شاعر و نویسندهٔ نازک خیال، درام نویس و داستان نگار، بعد از ۸۷ سال زندگی سراسر خیر و برکت داعی اجل را لبیک گفت .

از سروده‌های مشهور او این بیت است

وایی اغیار چه د دوزخ ژبه ده
زه به جنت ته د پښتو سره ځم

و این هم بیتی از سروده‌های زیبا ، انسانی و پرمفهوم ،پادشاه غزل روانشاد استاد حمزه شینواری :

حمزه دیر مسلمانان شته هم کافر شته په دنیا کی
زه آشناد هغه کس یم چی روش یی د انسان دی

به عنوان حسن ختام این بیت شهنشاه غزل پشتو،
استاد ابوالمراد حمزه شینواری
را بخوانید و حظ ببرید.

ستا په اننگو کی د حمزه د وینو سره دی
ته شوی د پشتو غزله ځوان زه د بابا کړمه

***

مرحوم استاد صدیق الله رشتین
(۱۲۹۸ - ۱۳۷۷ خورشیدی)

استاد صدیق الله رشتین فرزند مولوی تاج محمد مشهور به مهتمم صاحب، در غازی آباد مومند درسال ۱۲۹۸ خورشیدی تولدشده است.قرآن کریم را نزد پدرش آموخت و بعد از وفات پدر تعلیمات ابتدایی را از علمای روستای خویش فرا گرفت سپس درسال ۱۳۱۱ خورشیدی شامل مدرسهٔ مشهور نجم المدارس هده گردید.درسال ۱۳۱۵ خورشیدی به کابل آمد و شامل مدرسهٔ دار العلوم عربی کابل گردید و در سال ۱۳۱۸ خورشیدی از آن مدرسه فارغ التحصیل شد.نخستین سرودهٔ او در سال۱۳۱۶ خورشیدی در روزنامه اصلاح در کابل به جاپ رسید.سپس سلسلهٔ مقاله نگاری را بعد از سرودن شعر آغاز کرد و در مطبوعات داخل کشور به نام آشنا و مشهوری تبدیل گردید. چون به زبان عربی تسلط داشت، مقالاتی را نیز از زبان عربی به زبان پشتو ترجمه می‌کرد .استاد رشتین در آغاز «خیال» تخلص می‌کرد، بعد تخلص «رشتین» را برگزید که به گفتهٔ خودش ترجمه نام وی از عربی به زبان پشتو است.

استاد رشتین که فارغ التحصیل دار العلوم عربی کابل بود و طبق معمول بایست به حیث مفتی و یا قاضی داخل خدمت می‌گردید، اما علاقه‌اش به زبان پشتو او را وا داشت که به پشتو ټولنه مراجعه کند و به حیث عضو در آن پذیرفته شود.استاد رشتین پنجسال ریاست پشتو ټولنه را بر عهده داشت در سال ۱۳۳۵ خورشیدی به حیث استاد در فاکولته ادبیات تعیین گردید.

استاد کتاب‌های آموزش زبان پشتو را تالیف کرده است و چند کتاب

درسی را جهت نصاب تعلیمی مکاتب افغانستان نیز به پشتو ترجمه نموده است .استاد چون در فقه اللغه ید طولایی دارد از همینرو چندین کتاب گرامر زبان پشتو رانیز به رشته تحریر کشیده است.

دیوان عبد الحمید مومند موشگاف و بازنامهٔ خوشحال خان خټک نیز به همت او به زیور چا آراسته گردیده است. یکی از توجهات استاد رشتین سفرنامه نگاری است که چندین سفر نامه نوشته است.

استاد رشتین از مبارزان مشهور داعیهٔ پشتونستان بود که کتاب‌های «نوی ژوند» « د پښتونستان واقعات» و «پښتونستان مقالی» فعالیت‌هایی در همین سلسله است.

پوهنوال داکتر عبدالخالق رشید ،در مورد استاد «رشتین» چنین می‌نگارد:

«.... رشتین هم چون علامه حبیبی، مولوی خادم، گل پاچا الفت و عبدالرءوف بینوا،شخصیت چند بعدی بود که در درازنای عمر خود، ده‌ها مقاله و اثر را به فرهنگ پشتو و افغانی ارمغان نموده است.»

داکتر رشید می‌افزاید :

«استاد رشتین از پیشگامان عرصهٔ نقد در زبان پشتو است ،در آوانی او به این کار همت گماشت که دیگران جرأت نقد رانداشتند....استاد در نقد نوین زبان پشتو،رهنمایی نوینی را تقدیم جامعه نموده است .»

شادروان استاد صدیق الله رشتین، سرانجام به تاریخ ۵ قوس ۱۳۷۷ خورشیدی برابر با ۲۶ نوامبر سال ۱۹۹۸ میلادی به عمر ۷۹ سالگی وفات یافت .

* * *

مرحوم استاد سید شمس الدین مجروح
(۱۲۸۹ - ۱۳۷۴ خورشیدی)

دوست ارجمند من ،نویسندهٔ پرکار و پرتلاش استاد عبدالباری شهرت ننگیال، در اثر حجیم ،مشهور و مفیدش «وینه په قلم کی» زندگینامهٔ استاد سید شمس الدین مجروح را این چنین جامع آغاز می‌کند:«شخصیت و مقام علمی و ادبی مجروح صاحب بالاتر از این است که بگوییم او رئیس بود،وزیر بود، سناتور بود، سفیربود و یا معاون صدارت.»

استاد سید شمس الدین مجروح در سال ۱۹۱۰ میلادی (۱۳۲۳ قمری) در روستای شین کوړک ولایت کنر تولد شد، او از سادات کنر بود و پدر مرحومش سید حضرت شاه پاچا نام داشت و شهید داکتر سید بهاء الدین مجروح فرزند رشید وی بود.

استاد مجروح در مدارس خصوصی تحصیل کرد، در ادبیات و فلسفه علاقه وافری داشت .کتاب‌های زیادی را به زبان‌های فارسی،عربی و انگلیسی در همین رشته‌ها مطالعه کرده است.ماموریت رسمی استاد مجروح با عضویت در مجلس اعیان در سال ۱۳۱۳ خورشیدی آغاز می‌گردد، او در سال ۱۳۱۷ خورشیدی رئیس عمومی تفتیش بانک ملی افغان مقرر گردید و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی به حیث معاون ریاست مستقل قبایل و در اواخر سال ۱۳۲۹ خورشیدی به حیث رئیس آن مقرر شد در سال ۱۳۴۲ وزیر عدلیه و در سال ۱۳۴۴ خورشیدی بر کرسی معاونیت صدارت عظمای کشور تکیه زد. او در تسوید قانون اساسی ریاست کمیسون تسوید قانون اساسی را بر عهده داشت. بعد از استعفای داکتر محمد یوسف خان ،او به حیث سفیر افغانستان در

قاهره منصوب گردید و بعدها عضو انتصابی مشرانو جرگه تعیین شد و با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی از سِمَت‌های رسمی استعفا داد و با هجوم ارتش سرخ در کشور، به پاکستان مهاجرت کرد.

استاد مجروح نویسنده و شاعر توانا در هر دو زبان پشتو و فارسی است مجموعه اشعار پشتو و فارسی او تحت عنوان «یاد فریاد» در سال ۱۹۸۵ میلادی، در پشاور به چاپ رسیده است که استاد خلیلی در مقدمه آن نگاشته است: «.... جناب سید شمس الدین مجروح ،سنن زندگانی را در مهد تربیت پدر بزرگوارش آموخته و هنرشاعری را در دامان مناظر زیبا و میان مردم آزادهٔ لغمان و کنر اندوخته است.او در فرهنگ و فلسفه چهار زبان تازی، دری ،پشتو و انگلیسی استادانه وارداست......استواری و جزالت ترکیباتش از کوهساران فلکسا،زیبایی افاده را،از شب‌های ستاره‌بار،نغمه جان آویز شعرش نوای نوازشگرمرغ حق فراگرفته،از اشک یتیم ،از خونابهٔ دل بیوه زنان از داغ جگر گریه آموخته، از شهرهای ویران و خانه‌های آتش زدهٔ هوطنش درس ناله فراگرفته است.»

نمونه‌ای از سروده‌های او به زبان پشتو این است:

یو سړی زما آشنا دی نکته دانه
دا نکته می اوریدلی دی آشنا نه
وایی هر کوچنی ویړی په تورتم کی
او غټان واړه ویریږی له رڼا نه

و از سروده‌های فارسی او شعرذیل است:

به نام دوست ز شمال رسید عفریتی
بغل کشود ،مرا خواست بهر پیوستن
من از معانقهٔ خرس با رفیق نوین
فگنده خویش به آغوش دشمن کهن

خطای فاحش اولادآدم همین

که فرق می‌نکند دوست خویش از دشمن

«منتخب اشعار» گزیده اشعار استاد مجروح است که در سال ۱۳۳۶ خورشیدی در کابل، به چاپ رسیده است .استاد مجروح رباعیات عمر خیام را نیر از زبان فارسی به زبان پشتو ترجمه نموده است.

سر انجام این کوهپایه خرد و دانایی در سال ۱۳۷۴ خورشیدی در غربت جان به جان آفرین ،تسلیم کرد.انا لله و انا الیه راجعون.

* * *

مرحوم مولانا قیام الدین خادم
(۱۲۸۶ - ۱۳۵۸ خورشیدی)

مولانا قیام الدین خادم فرزند ملاحسام الدین ونوه ملا علی گل آخونزاده در سال ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۱۹۰۷ میلادی در کامه ولایت ننگرهار تولد شد .علوم متداوله آن عصر را، نزد پدر دانشمندش فرا گرفت بعد از وفات پدر جهت تحصیل به کنر ،حصارک،سرشاهی ،کابل ،پشاور و حتی لودیانه و دهلی هم سفرنمود .او ۱۵ سال را در راه تحصیل سپری کرد .مولانا خادم در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در مکتب ابتدایی کامه به حیث آموزگار تعیین گردید بعد ها به لواړگی رفت و در آنجا مکتبی را تاسیس کرد و شاگردان زیادی را تربیت نمود که در مقاله‌اش در مورد ملا صاحب چکنور به آن اشاره کرده است.

مولانا خادم در اواخر سال ۱۳۱۲ خورشیدی به حیث عضو انجمن ادبی پشتو در کندهار مقرر گردید در سال ۱۳۱۴ خورشیدی که انجمن پشتو از کندهار به کابل انتقال یافت ،مولانا خادم هم رهسپار کابل گردید،بعد از تغییر یافتن نام انجمن ادبی پشتو به پشتو ټولنه ،مدیریت مجله «زیری» را عهده دار گردید در سال ۱۳۱۸ مدیر شعبه تالیف و ترجمهٔ پشتو ټولنه مقر گردید و در سال ۱۳۲۰ به حیث معاون آن منصوب شد.

مولانا خادم در سال ۱۳۲۱ مدیر مسئول اتحاد مشرقی و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی به حیث مدیر ترجمه دایرةالمعارف آریانا مقرر گردید در سال ۱۳۲۹ مدیر مسؤول طلوع افغان کندهار بود و درسال ۱۳۳۲ خورشیدی مدیریت مسئول روز نامهٔ «اصلاح» به او سپرده شد.

نبشته‌های مولانا قیام الدین خادم، در اکثر نشرات کشور به نشر رسیده است و چندین کتاب بویژه در بخش آموزش زبان پشتو تالیف نموده است.

از کتاب‌های چاپ شده مشهور او : ۱ - د مرغلوامیل ،۲ - مکارم الاخلاق ۳ - پښتونولی، ۴ - بایزید روښان، ۵ - روهی گلونه و ۶ - خیالی دنیا می‌باشد.

از سروده‌های مشهور او قطعه شعری است تحت عنوان «د شلم قرن پښتون» که در آن آمده است :

که زه پښتون ومه، وطن به کړم بیدار یو ځلی
قام به می‌پوه کړمه د خیر و شر په چاریو ځلی
رهبر د اوښکو چه‌کوم راز په نیمه شپه را وښود
د عشق له فیضه به یی آخر کړمه اظهار یو ځلی
«آمو» به بیا شی معترف له «اباسیند» سره
په «لوی پښتون» باندی به وی کاندی اقرار یو ځلی
پخته کار شوی د شلم قرن پښتون یمه زه
ښه رسیدلی په رازونو د ژوندون یمه زه

استاد مولانا قیام الدین خادم در سال ۱۳۵۸ خورشیدی وفات یافته است.

* * *

مرحوم میرا جان سیال مومند
(۱۲۹۱ - ۱۳۶۸ خورشیدی)

مرحوم میرا جان سیال فرزند مرحوم حاجی میا جان کوداخیل نویسندهٔ این کتاب یعنی «غازی نامور ،ملاصاحب چکنور» در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در علاقهٔ مومند تولد شده است.

تحصیلات خود را به گونه خصوصی در مدارس محلی به پایان رسانده است و به اساس ذوق مطالعه و تلاش پیگیر به حیث یک نویسنده شناخته شده بار آمده است.استاد بینوا در مورد او می‌نویسد« سیال در نثر پشتو قلم استوار دارد و دارای طبع بلند شعری است .در اشعارش رنگ تغزلی کمتر اما روح حماسی ،اجتماعی و قومی آن بیشتراست »

سیال صاحب طوری که خودش نوشته است پدرش با خان عبد الغفار خان رهبر پشتون‌های آن طرف خط دیورند، همسفر حج بود و خان عبد الغفارخان نامه‌ای به یک مکتب رسمی نگاشته بود تا سیال با غنی خان و ولی خان فرزندان خان عبد الغفار خان در «اتمانزو» یکجا درس بخواند، امانسبت عواملی این مأمول براورده نگردید.

مرحوم سیال خود نوشته است که با زبان‌های پشتو،فارسی و اردو، خوانده و نوشته می‌تواند و از زبان‌های عربی و انگلیسی هم می‌تواند استفاده نماید. او در سروده‌هایش از رهنمایی مولانا بلبل افغان بهره برده است .

مرحوم سیال به یک خانوادهٔ مجاهد و مبارز ضد انگریزی ارتباط دارد، برخی اعضای خانوادهٔ او، به شمول پدرش ،در این جنگ‌ها، به شهادت رسیده است و مرحوم سیال هم عملاً در غزاهای ضد انگریزی سهم گرفته است.

سیال در دوران غزا با انگریزان نیز، کارهای فکری را فراموش نه نموده است که در این سلسله برخی اعلامیه‌های ضد انگریزی ،به قلم او نگارش می‌یافت و نشریه‌ای را هم به نام «مومند» اساس گذاشته بود.

سیال از فعالان نهضت پشتونستان خواهی در عصر و زمانش بود او در سال ۱۳۲۶ خورشیدی رساله «پښتونستان وګټی»و رساله «پښتونستان جوړه وو» را به نشر سپرده است و در سال ۱۳۲۷ خورشیدی مجلهٔ «لوی پښتون» را، اساس گذاشته است.

از سیال مرحوم کتاب‌های «د روژی فلسفی» و «غازی پښتون» به چاپ رسیده است و در این اواخر کتاب ایمل خان را که در دههٔ چهل خورشیدی نگاشته بود، نیز به زیور چاپ آراسته گردیده است .

مرحوم سیال روز یکشنبه ۲۹ دلو سال ۱۳۶۸ خورشیدی داعی اجل را لبیک گفت و در کودا خیل مومند ،با احترام فراوان به خاک سپرده شد.



مراجع

در تهیهٔ پینوشت‌ها و پیوست‌ها، به منابع زیر مراجعه شده است.

۱ - مختصر صحیح البخاری ترجمه دکتور عبد الرحیم فیروز هروی، چاپ ریاض سال ۲۰۰۲ میلادی

۲ - الرحیق المختوم، اثر شیخ صفی الرحمن مبارکپوری، چاپ کویت، سال ۱۹۹۸ میلادی

۳ - عصر الخلافة الراشدة، تالیف دکتور اکرم ضیاء العمری، چاپ ریاض سال ۲۰۰۱ میلادی

۴ - گزیدهٔ تذکرة الاولیاء، از شیخ فرید الدین عطار، چاپ تهران، سال ۱۳۷۷ خورشیدی

۵ - المغازی، تصنیف محمد بن عمر واقدی، چاپ تهران ،سال ۱۳۶۹ ش

۶ - اوسنی لیکوال (در سه جلد)،اثر استاد عبدالرؤوف بینوا، چاپ پشتو ټولنه در کابل، سال ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۶ خورشیدی

۷ - پرطاووس، اثر استاد مولانا محمد حنیف حنیف بلخی، چاپ لاهور طبع دوم، سال ۱۳۸۱ خورشیدی

۸ - مثوی معنوی، از مولانا جلال الدین محمد بلخی ، چاپ تهران سال ۱۳۷۶ خورشیدی

۹ - مجلهٔ ښکلا، شماره ۲۱ ، سال ۱۳۸۴ خورشیدی ،چاپ پشاور

۱۰ - مجلهٔ الفت، شماره ۲۴ سال ۱۳۸۵ خورشیدی ، چاپ پشاور

۱۱ - ارمغان خوشحال با مقدمهٔ مفصل ۱۴۸ صفحه‌ای سید رسول رسا، چاپ پشاور، سال ۱۹۶۷ میلادی

۱۲ - د حمیدی یاد (مجموعهٔ مقالات) چاپ پشاور، سال ۱۳۸۵ خورشیدی

۱۳ - د مغرب په آسمان کی د مشرق ستوری ،داکتر حبیب الله تږی

۱۴ - وینه په قلم کی، اثر استاد عبد الباری شهرت ننگیال، چاپ پشـاور سال ۱۳۶۸ خورشیدی

۱۵ - خاطرات ظفر حسن آیبک، ترجمهٔ ف - فاضل، چاپ دوم ،کابل سـال ۱۳۸۲ خورشیدی

۱۶ - Gramar of the afghan language ، اثر میجر راورتی، چاپ کلکته سال ۱۸۶۷ میلادی

۱۷ - کی کیست در فرهنگ برونمرزی ،از پـوهاند رسـول رهـین، چـاپ استوکهلم سال ۲۰۰۵ میلادی

۱۸ - د چشتی مخمسات ،مجموعهٔ سروده‌های الحاج غلام فاروق چشتی، چاپ پشاور، سال ۱۳۶۷ خورشیدی

۱۹ - د الفت نثری کلیات ،به کوشش محمد اسماعیل یون، چاپ دوم، سال ۱۳۸۳ خورشیدی

۲۰ - Who,s Who of afghanistan، اثر پرفیسور L.W.Adamec، چاپ اتریش ، سال ۱۹۷۵ میلادی

۲۱ - تقویم تطبیقی هزار و پانصد سالهٔ هجری قـمری و مـیلادی، چـاپ تهران سال ۱۳۶۰ خورشیدی

۲۲ - کلکسیون نشریهٔ «میزان» سال‌های ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ ش، چاپ دهلی ۲۳ - گنجینهٔ نفایس، تألیف انجنیر عبد الرحیم احمد پروانی ، چاپ دوم ،دهـلی جدید سال ۱۹۹۹ میلادی

۲۴ - کتاب عهد جدید یعنی انجیل مقدس، چاپ آفست از نسـخهٔ مـطبوع سال ۱۹۰۴ میلادی - لندن

***

فهرست اعلام

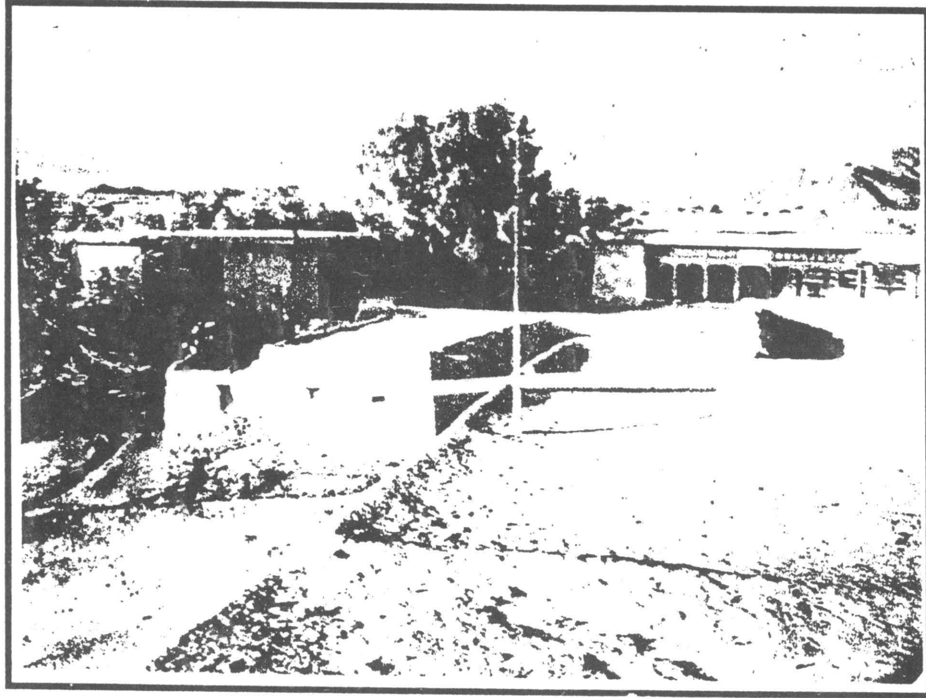
(اشخاص، قبایل و اماکن)

فهرست اعلام
(اشخاص و قبایل)

***

فهرست اعلام
(اماکن)

***



آرامگاه مولانا صاحب چکنور، در جوار مسجد جامع چکنور

لست کتابهای که از آدرس ریاست تحقیقات علوم اسلامی به چاپ رسیده است :

۱ـ تفسیر آیات احکام
۲ـ رسالت محمدی
۳ـ بسوی وحدت اسلامی
٤ـ مسؤلیت جوانان از نگاه اسلام
٥ـ فرد و دولت در اسلام
٦ـ رهنمای حج و عمره
۷ـ معانی کلمات قرآن
۸ـ چگونه اولاد خود را تربیه نمائیم
۹ـ تاریخ مکۀ مکرمه
۱۰ـ وظیفۀ علمای دینی ما
۱۱ـ بیزاری اسلام از قتل بیگناهان
۱۲ـ اسلام د بی گناهانو له وژنی بیزاره دی
۱۳ـ Islam & Kiling of Innocents
١٤ـ بنیان گذار مذهب حنفی
١٥ـ غازی نامور